

# سازمانده کمونیست ۴۴

سر دبیر: محمد فتاحی m.fatahi@gmail.com 00447881885815 تماس با کمیته: sazmandeh.k@gmail.com بهمن ۱۳۸۹

# طبقه کارگر و تحزب کمونیستی

کورس مدرسی

سخنرانی در انجمن مارکس-حکمت

شنبه ۲۰ نوامبر ۲۰۱۰

فهرستتحرز کمونیستی طبقه کارگر - قسمت اول

- ۱- مقدمه
- ۲- دو مشاهده
- مشاهده اول
- مشاهده دوم
- ۳- سه کلمه و دنیایی فاصله
- الف تحرز چیست؟
- ب - کمونیست کیست؟
- پ - طبقه کارگر کیست؟
- ۴- رابطه بورژوازی با طبقه کارگر
- ۵- تحرز کارگری - تحرز کمونیستی طبقه کارگر - شیخ سندیکالیسم
- ۶- توضیحات

تحرز کمونیستی طبقه کارگر - قسمت دوم

- ۱- باز هم در باره مفاهیم اجتماعی و اجتماعی - طبقاتی
- ۲- تحرز کمونیستی: دیدار مجدد با بحث کمیته های کمونیستی
- ۳- کمیته کمونیستی چیست؟
- ۴- کمیته های کمونیستی - از کجا باید آغاز کرد؟
- پلاتفرم
- تعهد تشکیلاتی
- وظیفه
- ترکیب
- ۵- تفاوت کمیته های کمونیستی با شبکه محافل کمونیستی درون طبقه کارگر
- ۶- رابطه با سایر تشکل های کارگری
- ۷- کمیته های کمونیستی، امنیت و تضمین ادامه کاری
- ۸- آیا کمیته های کمونیستی اعلام وجود علنی میکنند؟
- ۹- رابطه این کمیته ها با احزاب چپ و با خط های موجود در چپ
- ۱۰- در میان چپ چه کسی شانس دارد؟
- ۱۱- خاتمه

ضمیمه ۱ : کمیته های کمونیستی

- ۱- مقدمه
- ۲- مسئله سازمان - در متن جدید
- ۳- تمرکز در چه چیز؟ حزب و جامعه از منظری دیگر
- ۴- حوزه و جامعه
- ۵- کمیته کمونیستی و تمرکز "از سر جامعه"
- ۶- کمیته کمونیستی - محل انترگره شدن سازمانی حزب و جامعه
- ۷- توضیحات

ضمیمه ۲ : کمیته های کمونیستی - جمع بندی تجربه دو ساله

- ۱- مقدمه
- ۲- کمیته کمونیستی: ضرورت تغییر و نه اصلاح سبک کار
- ۳- کمیته کمونیستی و کمیته های حزبی
- ۴- کمیته های کمونیستی نه کمیته های صنفی
- ۵- کمیته کمونیستی و حوزه های حزبی
- الف - کمیته های بی سازمان
- ب - کمیته های رفیق شده
- ۶- کمیته کمونیستی و واحد های گارد آزادی
- ۷- کمیته های کمونیستی و طبقه کارگر
- ۸- توضیحات

## قسمت اول

## توضیح:

آنچه میخوانید بر اساس سخنرانی ای است که تحت همین عنوان، شنبه ۲۰ نوامبر ۲۰۱۰، در انجمن مارکس حکمت لندن ارائه شد. فایل های صوتی این سخنرانی به همت رفیق هلاله طاهری پیاده شده و توسط من ادیت و تکمیل شده است. با توجه به اینکه وقت اظهار نظر و سؤال نبود، اعلام کردم که اظهار نظر ها و یا سؤالاتی که بعد از سخنرانی به دست من برسد را همراه متن کتبی منتشر خواهم کرد. اظهار نظری تا کنون به دست من نرسید است و چند سؤالی که رسیده است را در پایان جواب خواهم داد.

بعلاوه از آنجا که بحث فعلی ادامه بحث "کمیته های کمونیستی" است، در آخر دو نوشته "کمیته های کمونیستی" و "کمیته های کمونیستی - جمع بندی تجربه دو ساله" ضمیمه خواهد بود. با توجه به تفصیل بحث و حجم کاری که ادیت آن میبرد، این بحث در دو بخش، و حتی المقدور با فاصله کم، منتشر میشود.

ک م

۱۲ ژانویه ۲۰۱۱

## مقدمه

رفقا! عنوان بحث امروز طبقه کارگر و تحزب کمونیستی است. قبل از وارد شدن به خود بحث خوب است که تأکید کنم که این بحث راجع به چه هست و راجع به چه نیست.

**الف -** بحث من اینجا راجع به این موضوع که طبقه کارگر اصولاً به حزب سیاسی خود احتیاج دارد نیست. فرض من اینست که مخاطبین این بحث فعالین کمونیست طبقه کارگر هستند که مستقل از اینکه به حزب خاصی تعلق دارند یا نه، علی الاصول میدانند که اگر طبقه کارگر حزب سیاسی خود را نداشته باشد به جایی نمی رسد، در بردگی مزدی باقی خواهد ماند. میدانند که در هر جنگی باید با سلاح آن جنگ وارد میدان شد همانطور که نمی شود با قلم به جنگ تفنگ رفت و یا نمیتوان با آرایش بسکتبال به مسابقه فوتبال رفت، با سندیکا هم نمی شود به جنگ سرنگون کردن حکومت طبقاتی و بورژوازی رفت. سیاست را باید با ابزار سیاسی جواب داد و حزب سیاسی ابزار اصلی طبقه کارگر برای سرنگونی بورژوازی است. کسی که معتقد است که حزب لازم نیست، یا در این مرحله لازم نیست یا حیاتی نیست، علیرغم هر نیت خیری که ممکن است داشته باشد، در سیاست دوره خود بی تأثیر میماند. به هر صورت اینجا بحث در مورد ضرورت حزب نیست. در مورد چگونگی آن است.

**ب -** این بحث راجع به هیچ حزب خاصی نیست. وجوه مشترک جریانات چپ را مد نظر قرار میدهد اما، در باره هیچکدام از این احزاب یا جریانات به طور اخص نیست. نمی خواهم در این بحث ویژگی های این یا آن حزب چپ، جنبه عمومی تر رابطه آن ها با طبقه کارگر را زیر سایه قرار دهد. بحث اینجا درباره ویژگی ها نیست، در باره ی سیمای عمومی رابطه احزاب و سازمان های موجود (که به هر اعتبار خود را کمونیست میدانند) با طبقه کارگر است. طبعاً هر کسی میتواند، از موضع هر حزب یا جریانی، جای خود را در این بحث پیدا کند یا نکند. این بحث را به خود و حزب خود مربوط بدانید یا ندانید.

بطور اخص اینجا بحث من راجع به حزب حکمتیست نیست. موقعیت ویژه و پیچیده حزب حکمتیست را در جای دیگری، در سخنرانی در باره کمونیسم کارگری و سیر تحول حزبی آن، مورد بحث قرار خواهم داد. در آن بحث تجربه کمونیسم کارگری از طرح بحث تا تشکیل حزب، و سرانجام شقه شدن احزاب و موقعیت شاخه های قابل اعتنای آن مورد کنکاش قرار خواهم داد.

**پ -** این بحث ذکر مصیبت چپ و یا "ذم چپ" نیست. تلاشی است برای توضیح موقعیت فعلی. این بحث در مورد اشتباهات و لغزشها نیست. معتقدم که تاریخ، تاریخ اشتباهات و لغزش های ما نیست. تاریخ، بیش از هر چیز، تاریخ اثباتی آن کاری است که ما انجام داده ایم و جایگاهی است که این کار در ماتریس مبارزه طبقاتی جامعه پر میکند. و مهمتر اینکه ما برده تاریخ نیستیم. تاریخ را میسازیم. در نتیجه میتوانیم آنرا عوض کنیم. این بحث در مورد چگونگی یا مشخصات این تغییر است. بحث من اینجا تلاشی است برای باز کردن راه در مقابل کسانی که در مشاهدات آن شریک هستند. البته کسی هم که این مسائل را ندارد، مخاطب این بحث فرض گرفته نشده است.

**ت -** تحزب کمونیستی بحث همه جانبه ای است که از تبلیغ تا ترویج، از تاکتیک تا استراتژی و از سازمان تا سبک کار را میتواند در بر بگیرد و باید در بر بگیرد. اما اینجا بحث محدود است به مشخصات پایه ای فعالیت کمونیستی و تحزب کمونیستی طبقه کارگر. بدون توافق بر سر این مشخصات جدل در مورد سایر جنبه های تحزب کمونیستی بیهوده است. لاقال تجربه حزب کمونیست ایران و تجربه حزب کمونیست کارگری ایران به کسی مانند من نشان میدهد که بودن توافق در مورد مشخصات پایه ای و دائمی و بی قید و شرط تحزب کمونیستی کارگری توافق های موقتی در مورد تاکتیک و سایر جنبه های این تحزب بسیار گذرا است و هر دست انداز و افت و خیز و هر شرایط به اصطلاح ویژه و خاص کل تلاش را بر باد میدهد. حزب کمونیست ایران را عروج ناسیونالیسم کرد بعد از حمله اول آمریکا به عراق با خود برد و حزب کمونیست کارگری ایران را عروج سرنگونی طلبی به زیر پرچم ناسیونالیسم پرو غرب ایران علیه عقب ماندگی اسلامی و اختناق فرهنگی رژیم. در هر دو این احزاب ظاهراً آنچه در بحث امروز می آید جزو توافقات بوده است. اما هر دو این احزاب امروز جزو بی ربط ترین احزاب موسوم به کمونیست تاریخ سیاسی ایران به طبقه کارگر، به سیاست کارگری و انقلاب سوسیالیستی آن هستند.

در نتیجه نقطه شروع بحث حزب کمونیستی طبقه کارگر باید به مشخصات پایدار، لایتغیر و دائمی حزب کمونیستی طبقه کارگر معطوف باشد و فعلاً همان جا بماند.

ث – اینجا میخواهم تأکید کنم که این بحث، بحث "جدیدی" نیست. دیدار مجدد با یک بحث قدیمی، به قدمت مانیفست، است. پایه‌های این بحث به مانیفست کمونیست بر میگردد. پایه‌هایی که تلاش کرده‌ام تا در بحث "باز خوانی مانیفست کمونیست" و همینطور در بحث "اصول فعالیت کمونیستی" به آن‌ها به پردازم. بعلاوه بدنه اصلی این بحث پیشتر توسط منصور حکمت در سمینار های معرفی کمونیسم کارگری به تفصیل توضیح داده شده اند. علاوه بر اینها، خود من در بحث‌هایی نظیر بررسی انقلاب روسیه "منشویسم، بلشویسم و لنینیسم" به آن‌ها پرداخته‌ام.

بحث "کمیته‌های کمونیستی" انعکاس این رویکرد به حزب کمونیستی طبقه کارگر بود که به اعتقاد من یک رویکرد "غیر سنتی" در حزب کمونیستی طبقه کارگر را پیش پا گذاشت. امروز، بعد از یک پراکتیک ۶-۵ ساله، قطعاً میتوان نتایج جدید را از آن گرفت که از جمله موضوع این سخنرانی است. بعلاوه پایه‌های این بحث‌ها را در بحث‌های لنین، بویژه در نوشته‌هایی مانند "چه باید کرد؟"، "یک گام به پیش دو گام به پس"، بحث‌های لنین در نقد روزا لوکزامبورگ و بالاخره آخرین بحث‌های او در "چپ روی، بیماری کودکان" که مشخصاً راجع به کمونیسم غیر اجتماعی است، میتوان دید.

\*\*\*

اما چرا بحث را مستقیماً از بحث کمیته‌های کمونیستی یا ادامه آن شروع نمی‌کنم؟ به این دلیل که بحث کمیته‌های کمونیستی در سال ۲۰۰۶ اساساً بصورت اثباتی ارائه شد و شاید از جمله به همین دلیل، تقریباً در میان همه موافقین آن، به عنوان یک بحث سازمانی و آرایشی گرفته شد و به این واقعیت انجامید که همان سبک کار و همان اهداف سابق که از طریق هسته‌ها و حوزه‌های متداول در چپ پیش می‌رفت، این بار زیر عنوان کمیته‌های کمونیستی پیش برده شود.

البته نباید انکار کرد، که حزب حکمتیست، بخصوص در خارج از کردستان، پیش رفت‌های مشهودی در این زمینه داشته که تجربیات گرانمایی را به همراه دارد. اما حتی در اینگونه موارد هم ایده کمیته‌های کمونیستی نتوانست به تمامی دیوار سنت حاکم را پایین بیاورد و در همان محدوده باقی ماند. در نتیجه برای روشن تر کردن بحث بهتر است از نقد سنت رابطه چپ با طبقه کارگر شروع کنم. به این امید که توجه بیشتری را به مضمون تا شکل بحث حزب کمونیستی طبقه کارگر جلب کنم. از تفاوت‌ها شروع میکنم. اما قبل از شروع تفاوت‌ها اجازه بدهید از دو مشاهده که نقطه شروع این بحث است آغاز کنیم.

#### دو مشاهده

من بحثم را با دو مشاهده شروع میکنم. نمی‌دانم چند نفر از شما در این مشاهدات شریک آید. اما شخصاً سالها این مشاهدات مشغله‌ام بوده است و امروز بیش از همیشه کنار آمدن یا همزیستی با این وضع را ناممکن میبینم. مشاهده اول در مورد رابطه طبقه کارگر با حزابی است که خود را کمونیست میخوانند و خود را حزب کمونیستی طبقه کارگر میدانند. مشاهده دوم در مورد موقعیت جنبش کمونیستی موجود در طبقه کارگر است.

#### الف - مشاهده اول:

مشاهده اول این است که چپ ایران و آنچه که خود را کمونیست میخواند، تماماً از طبقه کارگر ایران فاصله دارد، به زندگی و مبارزه روزمره پرولتاریای ایران بی‌ربط است، نقشی در آن ندارد و درگیر مسائل و معضلات و مشکلات آن نیست. احزاب و سازمان‌های کمونیستی موجود بدون استثنای ربطی به طبقه کارگر ندارند. وقتی از رابط احزاب کمونیستی موجود با طبقه کارگر صحبت میکنم البته منظورم این نیست که هیچکدام از این احزاب به فکر کارگر نیستند، از حقوق او دفاع نمی‌کنند، غم او را نمی‌خورند و یا حتی در میان کارگران طرفدار ندارند. این احزاب نقشی در زندگی و مبارزه روزمره طبقه کارگر ندارند. از خودتان بپرسید کدام حزب کمونیستی یا رهبر و فعال آن در زندگی کارگر ذوب آهن تأثیری دارد؟ کدام حزب کمونیستی میتواند، در خلوت خود حتی ادعا کند که بر آنچه که مثلاً در ذوب آهن میگذرد سر سوزنی تأثیر دارد؟

از خودتان بپرسید که کدام حزب کمونیستی، گروه کمونیستی، محفل کمونیستی، سازمان کمونیستی میتواند تصمیمی بگیرد یا سیاستی اتخاذ کند که کوچکترین تأثیری بر آنچه که بر کارگران صنایع فولاد یا صنایع هسته‌ای می‌گذرد داشته باشد؟ اصلاً میدانند که صنایع هسته‌ای ایران با چند کارگر اداره میشود؟

کدامیک از احزاب، رهبران، شخصیت‌های این احزاب میتوانند ادعا کنند که تأثیری بر زندگی کارگران اتومبیل‌سازی ایران دارند؟ کدام یک از ما میتواند ادعا کند که تأثیری بر شرایطی دارد که در آن فرزندان طبقه کارگر بزرگ می‌شوند و به صف نسل آینده پرولتاریای ایران میپیوندند؟ کدام یک از ما میتواند ادعا کند که با همه مبارزه مان علیه ستم بر زن توانسته ایم تفرقه جنسی در طبقه کارگر را حتی کم کنیم؟

کدام حزب و کدام رهبری حزبی میتواند ادعا کند که توانسته است در تشکیل صفی در طبقه کارگر برای دفاع از معیشتش نقش داشته است؟ میتواند ادعا کند که مانع از اخراج کارگران، مانع از کاهش دستمزدها، بهبود شرایط زندگی این یا آن بخش طبقه کارگر دارد؟ آیا میتوانیم توضیح دهیم که نقش مان در زندگی زن کارگر چیست؟

کدام یک از احزاب چپ میتواند ادعا کند که در فلان محله کارگری نقشی در اتحاد طبقاتی داشته، دست زن و مرد و جوان و پیر طبقه را در دست هم گذاشته، اتحاد و تعاونی را میان آن‌ها بوجود آورده است یا فضا را بر ارتجاع و ارتجاعی و بورژوازی تنگ کرده است؟

اما در کنار این واقعیت این است که هر کدام از فعالین کارگری، اعم از کمونیست یا غیر کمونیست (که از چپ غیر کارگری کارت قرمز سندیکالیست و سندیکالیست آمریکایی و غیره را دریافت میکنند) میتوانند نقش شان را در بسیاری از جنبه‌های فوق در زندگی و کار طبقه کارگر نشان دهند. سرکوب هر

اتحادیه، دستگیری هر رهبر و فعال کارگری بلاواسطه خود را در زندگی و مبارزه روزمره طبقه کارگر در یک محدوده و یا حتی در بعد سراسری نشان میدهد. هر فعال کارگری به اصطلاح غیر حزبی میتواند نقش خود را با آمار و ارقام نشان دهد. بود و نبود هر رهبر کارگری در زندگی و مبارزه بخشی از طبقه کارگر مؤثر است. آیا این را در مورد احزاب چپ و رهبران آن میتوان گفت؟ به اعتقاد من نه. این حرف ها تازه نیست. نزدیک به بیست سال پیش منصور حکمت در نقد این وضعیت چپ کمونیسم کارگری را معرفی کرد. در بیست سال گذشته چه چیز تغییر کرده است؟ به نظر من هیچ. عقب هم رفته ایم. همین انجمن مارکس ده سال پیش تاسیس شد. کارگری که ده ساله بوده امروز بیست ساله است، بچه دار شده و اگر زنده مانده باشد در ده تا اعتصاب شرکت کرده است. زندگی اش را میکند بدون اینکه چپ سر سوزنی در آن زندگی و در آن مبارزه و اعتصاب نقشی داشته باشد. حتی اگر هزار کمپین هم کرده باشیم، که کرده ایم، نقشی نداریم. هزاران کمپین در دفاع از حقوق کودک کرده ایم. آیا کسی هست که ادعا کند که روی زمین سفت جامعه بر مقدرات زندگی و رشد فرزندان یک محله، یک کارخانه، یک جغرافیا تأثیری پایدار داشته است؟

بورژوازی هر روز از یک سر به معیشت طبقه کارگر حمله میکند، بستن کارخانه های کم سود، وارد کردن کالای ارزان تر از خارج، زدن سوبسید ها، و غیره. چپ جز آژیتاسیون علیه رژیم و دعوت به قیام و انقلاب کاری نمی کند. در بهترین حالت که میخواید متخصص کارگری نشان داده شود دنبال همان تیله بورژوازی می افتد، هر روز طبقه کارگر را به مبارزه علیه آخرین تهاجم بورژوازی فر میخواند و این فراخوان تنها تا تهاجم بعدی عمر دارد، بعداً فراموش می شود و آکسیون جدید فراخوان داده میشود. یک دنباله روی کامل از بورژوازی. چپ حتی از فرموله کردن یک موضع واقعی و عملی ای که سدی در مقابل همه این تهاجم ها اشد عاجز است. در دنیای واقعی چپ تنها فراخوان مبارزه و اعتراض میدهد. انگار کارگر و هر آدمی نمی داند که وقتی مورد تعرض قرار گرفت باید از خود دفاع کند و منتظر میماند تا پیامبران بی پیام تازه به او بیاموزند که باید اعتراض و مبارزه کرد. واقعیت این است که چپ موجود اصولاً نه سرمایه داری را میشناسد و نه کارگر را و حرفی برای گفتن به کارگر ندارد. میماند که در مورد بدیهیات پیش پا افتاده موعظه کند. همین.

جدال بر سر واردات کالا های ارزان خارجی میشود، بورژوازی با ناسیونالیسم اش، طبقه کارگر را پشت سر خود علیه خارجی و کارگر خارجی بسیج میکند ما نقشی در بستن یک سد کارگری و انترناسیونالیستی در طبقه کارگر نداریم. در باره مضرات قوم پرستانه ناسیونالیسم ترویج میکنیم بدون اینکه حتی ارتباط ناسیونالیسم با بورژوازی و با تفرقه میان طبقه کارگر را متوجه باشیم. جدال بر سر یارانه ها است. نقش احزاب چپ، جز فراخوان به مبارزه و قیام و اعتراض هیچ نیست. اصلاً سر سوزنی متوجه مکانیسم های مبارزه و اتحاد و مقاومت طبقه کارگر نیست. در نتیجه این سیاست بر سر معیشت طبقه کارگر خراب می شود و چپ مشغول سازماندهی و سیاستی است که ربطی به زندگی روزمره طبقه کارگر ندارد. موج عظیم بیکار سازی ها. آیا چپ تأثیری بر کارائی مبارزه طبقه کارگر علیه این نکبت داشته است؟ این تنها ویژه ایران نیست. عراق به خاک و خون کشیده شد، بیش از یک میلیون نفر کشته شدند، طبقه کارگر عراق تجدید آرایش شد، شقه شقه تر از قبل شد. اگر قبلاً یا کرد بود یا عرب امروز کرد، سنی، شیعه، ترک، ترکمان و غیره هم به آن اضافه شده است. بخش وسیعی از کارگران برای دفاع از زندگیشان در متن از هم گسیختگی جامعه عراق به احزاب مافوق ارتجاعی پناه بردند، تفنگچی مقتدر صدر و مالکی و حکیم و غیره شدند. نقش کمونیست ها در ممانعت از این فاجعه چه بود؟

این یک مشاهده تکان دهنده است. تکان دهنده است که انقلابی ترین انسانها، چپ ترین، اومانیست ترین، شریفتترین و با وجدان ترین آدمها بعد از سی سال قهرمانی در زندگی انسان های عصر خود و در مقدرات طبقه ای که خود را به آن منتسب میکنند اینگونه به تأثیر اند.

عادتا برای توجیه این وضع اختناق را علت اعلام میکنیم. اما این یک بهانه است برای مخفی کردن یا توجیه واقعبینانه تلخ کنونی. از نظر سیاسی جامعه امروز ایران نه از زمان شاه مختنق تر است، نه از روسیه تزاری و چین کنونی، نه از مصر، سوریه، پاکستان و اردن و نه از هیچکدام از کشور های دیگر خاورمیانه. جامعه ایران از نظر سیاسی همان قدر مختنق است که بقیه کشورهایی که از قبل کار ارزان کارگر زندگی میکنند. اگر قرار بود اختناق این چنین رابطه کمونیسم را با طبقه کارگر قطع کند، حزب سوسیال دمکرات کارگران روسیه میبایست در آرژانتین تاسیس میشد. در ثانی اختناق میتواند ارتباط تشکیلاتی را مختل کند نه ارتباط جنبشی. تجربه همین حزب حکمتیست نشان داد که نتنها فعالیت کمونیستی در ایران ممکن است بلکه به دلیل تاریخ خاص اجتماعی ما با استقبال روبرو میشود.

توجیه وضع موجود با توسل به اختناق محملی است که چپ با آن میتواند نا توانی خود را برای خود توجیه کند و گرنه اختناق نمیتواند این پدیده را توضیح دهد. جمهوری اسلامی رژیم مستبد عقب مانده ای است. اما این چه ربطی به عدم ارتباط کمونیسم موجود با زندگی و مبارزه طبقه کارگر دارد؟ بحث بر سر ارتباط تشکیلاتی نیست. بحث بر سر ارتباط جنبشی است. خاصیت حزب سوسیال دمکرات روسیه در تشکیلات آن در میان کارگران نبود. خاصیت این حزب این بود که بخشی از جنبش کمونیستی درون خود طبقه کارگر بود. مگر حزب سوسیال دمکرات کارگران روسیه و فعالین کارگری در روسیه تزاری کمتر از ما سرکوب می شدند؟

تازه اگر قبول کنیم اختناق باعث این وضع است آنوقت به این نتیجه میسریم که تا اختناق هست همین وضع باقی ماند و این وضع "طبیعی" است. چون بالاخره در محدوده عمر معمولی برای کسی که این بحث ها را قبلاً از منصور حکمت شنیده و نتوانسته است تغییری بوجود بیاورد سی سال را باید طبیعی فرض کرد. "طبیعی" یا داده فرض کردن این وضع آن روی سکه سیاست انتظار حاکم بر چپ است. قرار است یک روز مهدی انقلاب ظهور کند، هخا یا موسوی، آمریکا یا اروپا جمهوری اسلامی را سرنگون کنند تا تازه بشود به طبقه کارگر ربطی پیدا کرد. این توهم است. هر چه که باشد مارکسیسم نیست. کمونیسم نیست.

**ب - مشاهده دوم:**

مشاهده دوم در مورد وضعیت فعالین، رهبران، آژیتاتورهای پرولتر و شبکه‌های آنها است. واقعیت این است که اولاً کمونیسم کارگری یک جنبش زنده و موجود در درون طبقه کارگر است که صاحب فعالین، رهبران، آژیتاتور ها و شبکه‌های وسیع محفلی و پیشا حزبی وسیعی است. کمونیسم و سپماتی به کمونیست یک پدیده داده در طبقه کارگر ایران است. سه انقلاب بورژوائی در طی یک قرن و بخصوص انقلاب ۵۷ که در متن یک جامعه سرمایه داری تماماً تکامل یافته و با یک طبقه کارگر رشد یافته روی داد. انقلاب ۵۷ نه تنها بورژوازی ایران را بالغ کرد، بلکه به درجه زیادی در بلوغ غریزه طبقاتی و کمونیستی طبقه کارگر ایران تأثیر داشته است. جای دیگری توضیح داده‌ام که این پدیده ویژگی است که جامعه ایران را شاید در سطح جهان مستعد ترین و آماده‌ترین جامعه برای انجام یک انقلاب سوسیالیستی کرده است.

نابینائی جنبشی و طبقاتی چپ غیر کارگری در این واقعیت منعکس است که این چپ طبقه کارگر را بدون سازمان، بدون بافت درونی، بدون رهبر و بدون استخوان بندی کمونیستی میبندد و خود را ناجی، آموزگار می یابد. چپ غیر کارگری، طبقه کارگر را مانند خرده بورژوازی، که ظاهراً تنها نقطه رجوع تجربه زندگی این چپ است، بی سازمان، پراکنده مطلق، بی رهبر، و غیره میفهمد. این چپ طبقه کارگر را به عنوان یک پدیده اجتماعی به شدت سازمان یافته در بافت تولید سرمایه داری نمی بیند و بافت درونی آن و سازمان و آرایش اجتماعی و مبارزاتی درون آن را نمیفهمد. گفتیم که طبقه کارگر، به عکس خرده بورژوا و دهقان، با سازمان متولد می‌شود و شبکه رهبران، فعالین و آژیتاتور های پرولتر و کمونیست پدیده داده این طبقه در ایران است. اما این شبکه فعالین کمونیست، کمونیسم در طبقه کارگر از انسجام، اتحاد، سازمان و قدرت لازم برخوردار نیست. این یکی شاید مثال زیادی نخواهد.

این ضعف خود را در پراکندگی وسیع و عمیق طبقه کارگر در مقابله با بورژوازی چه در صحنه مبارزه اقتصادی و چه در صحنه مبارزه سیاسی نشان میدهد. تفرقه تنها به توده طبقه و در میان کارگر زن و مرد، کارگر کرد و ترک و فارس، کارگر شاغل و بیکار، کارگر صنایع اصلی و بقیه صنایع و غیره نیست. از این شاید مهمتر، تفرقه در خط، در افق و در برداشت از چارچوب و رسالت و وظایف فوری طبقه کارگر و کمونیسم طبقه کارگر است. این شبکه به خرافات بورژوائی در مورد دنیا و مافی ها آغشته است و یا قادر به مقابله با آنها نیست. این ضعف خود را در پراکندگی وسیع و عمیق طبقه کارگر در مقابله با بورژوازی چه در صحنه مبارزه اقتصادی و چه در صحنه مبارزه سیاسی نشان میدهد.

این وضعیت، به اعتقاد من، از دو مولفه ناشی می‌شود که البته به هم مربوط هستند:

**اول -** محبوس ماندن این جنبش، از نظر افق و سیاست در محدوده آنچه که چپ سنتی ایران عرضه کرده است. این فاکتور قابل دور زدن نیست. طبقه کارگر، چه در ایران و چه در هر جای دیگر، قادر نیست، در غیاب یک حرکت فکری عمیقاً مارکسیست و کمونیستی کارگری در سطح روشنفکران جامعه در عرصه تئوریک، سیاسی، فرهنگی و غیره افق و سنت همه جانبه ای را در مقابل بورژوازی عرضه کند. در غیاب روشنفکران مارکسیست جنبش کمونیستی طبقه کارگر در اساس در همین محدوده باقی خواهد ماند. در بحث اصول فعالیت کمونیستی به تفصیل در مورد این وحدت و گسل های آن صحبت کرده‌ام و بعداً در این بحث هم به آن خواهیم پرداخت. بعلاوه لنین در چه باید کرد این واقعیت را مورد تجزیه و تحلیل عمیقی قرار میدهد. وضعیت کنونی در جنبش کمونیستی طبقه کارگر انعکاس ناتوانی‌های چپ غیر کارگری ایران است.

**دوم -** عدم گذار شبکه‌های محفلی فعالین، رهبران و آژیتاتور های کمونیست طبقه کارگر به یک فونکسیون بالاتر یا متکامل تر حزبی

در بحث امروز تلاش میکنیم که راهی برای فایق آمدن بر این واقعیت ارائه دهیم. اینجا سعی میکنم تبیینی را از موقعیت کنونی بدست بدهم و راهی را پیش پا بگذارم که به اعتقاد من هم از نظر تئوریک و هم تاریخی صحت خود را نشان داده است.

**سه کلمه و دنیایی فاصله**

عنوان بحث شامل سه کلمه است. حزب، کمونیستی، طبقه کارگر. همه ما این کلمات را به وفور به کار میبریم و در باره آنها بحث میکنیم. اما وقتی به عمق بحث ها دقت کنید متوجه می‌شوید که در برداشت، در تصویر و لاجرم در پراتیکی که از این مفاهیم نتیجه میگیریم دنیایی اختلاف هست. وقتی از خودمان بپرسیم که اصولاً حزب چیست؟ منظور از کمونیسم و کمونیستی چیست؟ و یا اصولاً طبقه کارگر چیست؟ پاسخ های بسیار متفاوتی را به این سوالات میدهم. عادت ما این است که این تفاوت‌ها را عملاً نادیده بگیریم و بحث را به جزییات سازمانی یا تاکتیکی معطوف کنیم. لازم میدانم که در مورد تفاوت تصویر چپ غیر کارگری از این سه کلمه یا سه مفهوم با تصویر مارکس، تصویر کمونیستی کارگری و حتی بعضاً تصویر جریانات کارگری غیر کمونیست، صحبت کنم.

**الف- حزب چیست؟**

کل چپ خرده بورژوا حزب را در شکل سازمانی خلاصه میکند و یا اصولاً تنها در این شکل میفهمد. از نظر این چپ کسی حزبی است و حزب سیاسی را قبول دارد و پراتیک میکند که در یک رابطه سازمانی با یکی از احزاب موجود قرار دارد.

تصویر چپ از حزب در پایه و مضمون از رابطه سازمانی شروع میکند و نه از یک پراتیک اجتماعی. برداشت چپ بورژوائی از حزب یک برداشت غیر اجتماعی است. از حزب اساساً دیسپلین، اتوریته، عضو، هوادار، و غیره را میفهمد. من رئیس تو و تو معاون من هستی، تو هوادار هستی من به تو

رهنمود می‌دهم تو انجام می‌دهی، حدود اختیارات من این است، حدود اختیارات تو این، و غیره. رابطه رهبر و توده، رابطه استاد و شاگرد، رابطه فرمانده و سرباز، رابطه رئیس و مرئوس، رابطه مرشد و مرید و غیره. همیشه "پایین" فاقد توانایی انجام کار است تا وقتی که به او رمز و رازی را، که هیچ کس زحمت روی کاغذ آوردن آن را هم نمی‌کشد، بیاموزد. این رابطه برابر نیست. منظورم از برابری، تنها برابری حقوقی نیست، این رابطه، رابطه‌ای بر اساس تقسیم کار در رهبری طبقه و جامعه نیست. رهبر کارگری رهبر حزبی نیست و کاری که از رهبر حزبی توقع می‌رود کاری نیست که اصولاً از رهبر کارگری بر آید. رهبر حزبی در بهترین حالت کسی است که قادر است یک تشکیلات غیر اجتماعی را اداره کند. کسانی که موضوع کار تحزب چپ هستند رهبران موجود هیچ یک از طبقات جامعه نیستند. قرار نیست کار رهبران موجود در جامعه را انجام دهند. رهبر چپ در بهترین حالت آدم مشهور و قهرمان است.

در دنیای واقعی رهبران عملی و اژیتاتورهای کمونیست طبقه کارگر، رهبران موجود محلی هستند که بهتر از هر کس قادر به رهبری محلی هستند. در این بعد اگر صلاحیتشان بیشتر از رهبران احزاب سیاسی نباشد کمتر نیست. و درست از این سر در تحزب کمونیست طبقه کارگر اختیارات کمیته‌های بسیار وسیع است در حالی که سازمان چپی بنا به تعریف در هر حال متمرکز و هرمی شبه نظامی است. کمیته‌های جغرافیایی در تحزب کمونیستی فلسفه خود را تنها از جغرافیا نمی‌گیرند، از واقعیت سازمان محلی رهبران اجتماعی و بویژه رهبران طبقه کارگر آن جغرافیا می‌گیرند. در نتیجه جدا از این سازمان اجتماعی احزاب چپ غالباً کسانی را جمع می‌کنند که که نقشی در جامعه ندارند و تازه حزب می‌خواهد آن‌ها را "فعال کند"

روشن است که تحزب یک مفهوم سازمانی هم هست، اما شروع کردن بحث تحزب از بعد سازمانی آن و بدتر از آن محدود کردن آن به یک فعل و انفعال سازمانی محصول سنت خرده بورژوازی در جامعه است. خرده بورژوازی فشرده از بورژوازی است که تنها ضبط و ربط سازمانی می‌تواند آن‌ها را به هم به بافتد. زندگی و هستیش فردی است، مثل دهقان و مغازه دار. هیچ پراتیک اجتماعی و دست‌جمعی خرده بورژواها را به هم نمی‌بافد. در نتیجه برای سازمان دادن یک عمل یا فونکسیون مشترک از توده خرده بورژوا، مجبور میشوید فاکتور یا فونکسیون اجتماعی را دور بزنند و از آرایش، سازمان شروع کند.

نه بورژوازی این چنین است و نه طبقه کارگر. هم بورژوازی و هم طبقه کارگر در دم و بازدم تولید جامعه به هم بافته شده اند. تحزب برای طبقه کارگر و برای بورژوا ارتقا فونکسیون و جدال فی الحال متشکل و فی الحال اجتماعی موجود است.

اگر از بورژوازی تحزب اش را بگیرد سازمان و پراتیک سیاسی‌اش لطمه می‌خورد اما از میان نمی‌رود. برای طبقه کارگر هم همینطور است. تحزب و سازمان بایی ارتقا تشکل، اتحاد و روابط فی الحال موجود است. با سرکوب و اختناق سازمان و تشکل در طبقه کارگر لطمه می‌خورد اما از میان نمی‌رود.

برای خرده بورژوا چنین نیست. با از میان رفتن سازمان حتی فردی هم پاسیو میشود. خرده بورژوا با سازمان مبارز است و بی سازمان خیابان‌های اینترنت را متر میکند. سازمان و حزب برای خرده بورژوا نه ارتقا وحدت و مبارزه موجود بلکه شروع و کل تعریف مبارزه است. برای خرده بورژوا سازمان نقطه شروع و نقطه پایان فعالیت و مبارزه است. در نتیجه برای خرده بورژوا، سازمان و حزب جای جامعه را می‌گیرد. احزاب خرده بورژوایی در دنیای خود زندگی میکنند و ناچاراً فرقه ای (غیر اجتماعی) میشوند. جریاناتی هستند که می‌توانند تماماً آزاد از هر نرم اجتماعی رفتار کنند.

این نوع تحزب، به اعتقاد من، در چپ ایران و جهان غالب است. تحزبی که هیچ منفعت مشترکی جز ایدئولوژی یا جایگاه فرد و رابطه قبول شده اتوریته و اعتبار فردی قطب نمای آن نیست. این چنین احزابی بنا به تعریف نه می‌توانند بورژواها را به عنوان ظرف مبارزه اجتماعی فی الحال موجود آنها، به خود جذب کنند و نه کارگران را.

برای خرده بورژوا، که بنا به تعریف منفرد است، فعالیت اجتماعی نامفهوم است. جامعه جایش را به یک آمرف غیر طبقه‌ای و لذا بی سازمان می‌دهد و اجتماعی معنی‌اش نه حضور در یک فعل و انفعال اجتماعی و لذا طبقه‌ای در جامعه بلکه به حضور در سازمان و در بهترین حالت اشتها میشود. وقتی جامعه از طبقه تکانه میشود. اجتماعی غیر طبقه‌ای و مستقل از زندگی روزمره معنی می‌شود و اشکال مبارزه اجتماعی اصولاً نامفهوم می‌شود و تحزب هم همین واقعیت را منعکس میکند.

در نتیجه در قدم اول باید بگویم وقتی از تحزب حرف می‌زنم قبل از هر چیز بحث در مورد ارتقا یک جنبش یا یک مبارزه اجتماعی فی الحال موجود یکی از طبقات اصلی جامعه، اینجا طبقه کارگر، است و نه سازمان دادن افراد خارج از این جنبش. جنبش و فعالیت اجتماعی نقطه شروع تحزب است. این جنبش و فعالیت قبل از هر چیز فکری و معنوی نیست یک واقعیت ایزکتیو موجود در جامعه است.

اینجا باید اشاره کنم که در مورد همین کلمه اجتماعی هم درک‌های بشدت مغشوشی وجود دارد. نظیر "اشتباه لپی" چپ مدعی اجتماعی بود است که اجتماعی بودن را با معروف و مشهور بودن یکی می‌گیرد. دیدن دنیا از منظر تجربه اجتماعی خرده بورژوا حتی کلمه اجتماعی را چهار دست و پا روی یک مفهوم غیر اجتماعی پایین می‌آورد. از مفهوم اجتماعی مکانیسم فعل و انفعال تولیدی در جامعه را می‌تکاند. مکانیسم اجتماعی بودن را همان مکانیسم اجتماعی بودن هنرپیشه و فوتبالیست و خوانند می‌بیند. اما، فعلاً از این بحث می‌گذرم. سالها قبل، در نوشته‌ای تحت عنوان "حزب کمونیست کارگری عراق؛ مصافها و چشم اندازها" (۱) به این مساله پرداخته ام و در فرصت دیگری به آن بر خواهم گشت.

به هر صورت، تحزب در اولین قدم ارتقا یک مبارزه موجود اجتماعی و یک فونکسیون اجتماعی است نه درست کردن یک سازمان و چارت تشکیلاتی. تحزب قبل از هر چیز یک فعالیت اجتماعی، به معنی فعل و انفعال اجتماعی است و نه مشهور یا هنرپیشه اجتماعی شدن. تحزب بافته بودن به مکانیسم دو باز دم اجتماعی و تولیدی در جامعه است. به این معنی که بیان مبارزه اجتماعی موجود خود طبقه است، و نه نمایندگان فکری و غالباً خود گمارده یا ایدئولوژیک آن. با شروع از این بعد اجتماعی و طبقه‌ای است که تازه می‌شود سراغ اشکال تشکیلاتی یا تاکتیکی رفت.



**ب - کمونیست کیست؟**

امروز از هر کس پرسید کمونیست کیست، کمونیست را با قبول مجموعه ای از اصول ایدئولوژیک و فکری تعریف میکند. کسی که به این اصول اعتقاد دارد کمونیست است و کسی که ندارد نیست. درست مانند مذهب. اینجا هم فاکتور جامعه غایب است. کمونیسم البته اصول اعتقادی و برنامه‌ای دارد اما قبل از آن یک جنبش اجتماعی موجود در طبقه کارگر است.

کمونیسم به عنوان یک جنبش اجتماعی متولد شده است و کمونیسمی که رابطه اش با جامعه قطع شده، یک سلسله عقاید است که ربطی به بحث حزب کمونیستی طبقه کارگر ندارد. کمونیسم کارگری بدوا انعکاس پراتیک جنبش زنده کمونیستی درون طبقه کارگر است.

اعتقادات ما هر چه که باشد اگر به یک جنبش موجود در جامعه گره نخورد باشد به بحث امروز ما نامربوط است. آدم‌های زیادی در جامعه هستند که از سر اعتقاد کمونیست هستند. اما فعالیت کمونیستی و حزب کمونیستی بحثی در مورد این آدم‌ها نیست. در عبارت "حزب کمونیستی"، کلمه کمونیستی معطوف به اعتقادات افراد نیست، به رابطه ابژکتیو آن‌ها با مبارزه کمونیستی طبقه کارگر معطوف است. و عجیب نیست که چپ با دسته بندی فکری احزاب اصولاً نقش و جایگاه ابژکتیو جریان‌های مختلف کارگری را نمیتواند بفهمد.

اگر این جنبه را از کمونیسم بگیرد میرسد به همان اجتماع آدم‌های خوب هم فکر. ممکن است کانون فرهنگی باشند، ممکن است یک دیپلماتی را در دانشگاهی تشکیل دهند اما بخشی از جنبش کمونیستی طبقه کارگر، آنگونه که مارکس تعریف میکند، نیستند. جمع آدمهایی نیستند که تغییر خاصی را بوجود میآورند. بحث حزب کمونیستی در باره سازمان یابی محافل فکری یا نظری نیست. در مورد حزب بخشیدن به یک فعالیت اجتماعی موجود در طبقه کارگر است. که بدون رهبران عملی و اژیتاتورهای کمونیست طبقه کارگر بی‌معنی و تناقض در محتوی است.

وقتی به برخورد چپ دنیا به کمونیسم دقت کنید، متوجه می‌شوید که با بیرون کشیدن این بعد اجتماعی از کمونیسم آن را به یک مذهب دیگر تبدیل کرده اند. در این نوع کمونیسم جایگاه جامعه، پراتیک اجتماعی و رابطه آن با فعالیت کمونیستی درون طبقه کارگر قطع است. دوری و نزدیکی‌ها ربطی به پراتیک واقعی طرفین در دنیای واقعی ندارد. به این بستگی دارد که اعتقادات ما چقدر به هم شبیه هست یا نیست.

وقتی رابطه کمونیسم از مفهوم اجتماعی آن، یعنی به عنوان یک جنبش درون طبقه کارگر، تهی شد کمونیسم به یک شیوه زندگی تبدیل میشود. همانطور که برای بخش اعظم چپ ایران و جهان شده است: صبح بیدار میشود سایت‌ها را نگاه میکند، در بهترین حالت هرز گاهی یک "مطلب" روی این یا آن سایت میگذارد. کمونیسم از بعد اجتماعی آن تکانه شده است. "مطلب" نشان میدهد که کی کجا ایستاده است. این شیوه زندگی است. صبح میرود "مطلب" اش را روی سایت میگذارد و بعد جواب "مطلب" یکی دیگر را میدهد. بعد هم نه برای اش مهم است که آیا کسی "مطلب" اش را خوانده است یا نه و آیا در زندگی یک بشر تاثیر گذاشته است یا نه، آیا کسی را عوض کرده و یا نکرده و غیره. روز بعد، البته قهرمانتر و حق به جانب تر از روز قبل، بلند میشود و "مطلب" بعدی را مینویسد.

**پ - طبقه کارگر کیست؟**

وقتی جامعه در پایه‌ای ترین سطح فونکسیون آن از مکانیسم تولید سرمایه داری تکانه شود، طبقه کارگر هم از مضمون اجتماعی (متعلق به جامعه و نظام سرمایه داری) تهی میشود.

برای مارکس جامعه سرمایه داری مفروض است و در تمام مفاهیم اجتماعی مارکس تنیده شده است. شما نمی‌توانید جامعه سرمایه داری را از هیچ کدام از مفاهیم مارکس حذف کنید. از کالا تا کارگر، از دولت تا انقلاب همه مفاهیم اجتماعی و لذا طبقاتی هستند و نه مفاهیمی مجرد، آکادمیک و "لمی". همانطور که برای مارکس حزب یک مفهوم اجتماعی معطوف به جامعه سرمایه داری است، همانطور که برای مارکس کمونیسم معطوف به یک جنبش معرفی در جامعه سرمایه داری است و همانطور که برای مارکس کالا یک پدیده اجتماعی است، طبقه کارگر هم یک مفهوم اجتماعی در چارچوب جامعه سرمایه داری است.

برای مارکس کارگر نه تنها کسی نیست که فقیر و تهیدست و ستم دیده است، حتی کسی نیست که صرفاً ارزش اضافی تولید میکند. در کاپیتال و در نوشته های مارکس طبقه کارگر صرفاً یک مفهوم اقتصادی نیست. یک مفهوم اجتماعی است که البته به یک موقعیت اقتصادی تنیده است. در مارکسیسم هر کس که ارزش اضافی تولید میکند کارگر نیست و هر کس که ارزش اضافی تولید نمی‌کند (مانند کارگران بخش غیر مولد در سرمایه داری) غیر کارگر نیست.

بخشی از کسانی که در جرگه خرده بورژوازی و یا بورژوازی قرار میگیرند ارزش اضافی تولید میکنند. مهندسی، تکنیسین‌ها، طراحان صنعتی و به اصطلاح کارگران فکری بیش از ارزش نیروی کارشان ثروت خلق میکنند و ارزش اضافی تولید شده آنها، گیرم با نرخ استثمار بسیار پائین تر از کارگر صنعتی، گیر سرمایه دار می‌آید. برای مارکس کارگر صرفاً کسی نیست که ارزش اضافی تولید میکند. کارگر شاغل ارزش اضافی تولید میکند اما در یک موقعیت خاص اجتماعی قرار دارد. در موقعیت اجتماعی که هر روز مجبور است از نو نقش خود را در تولید بازی کند.

روشنفکر، مهندس یا طراح در بسیاری از موارد ارزش اضافی تولید میکند اما در این موقعیت اجتماعی نیست. ثروتی دارد، اندوخته ای دارد، میتواند مدتی کار نکند و غیره. طبقه کارگر بخشی از جامعه است که هر روز ناچار است وارد این رابطه شود. تازه کارگران بخش "خدمات" یا بخش "غیر مولد" در سرمایه داری اصولاً ارزش اضافی تولید نمی‌کنند. اما موقعیت آن‌ها در جامعه و نقش آن‌ها در تحقق ارزش اضافی و تقسیم آن میان سرمایه



داران آن‌ها را جز لاینجزای طبقه کارگر میکند. درست به همین دلیل است که مارکس بخش پایین معلمین فقیر را جزو طبقه کارگر حساب میکند. نه از سر فقر آن‌ها بلکه از این سر که چارچوب زندگی این بخش مثل سرایدار مدرسه و رفترگر، در همان چارچوب زندگی کارگر است. بعلاوه از نظر مارکس فقر مبنای تعریف کارگر نیست. سطح زندگی طبقه کارگر در بسیاری از مواقع، بخصوص در مورد پرولتاریای صنعتی، بالا تر از بخش وسیعی از خرده بورژوازی جامعه، و از جمله دهقانان، است اما موقعیت اجتماعی آن همان است که گفتیم.

خلاصه کنم، برای مارکس کارگر یک پدیده ابژکتیو اجتماعی - اقتصادی است. اگر بعد اجتماعی آن را بگیریم، مارکسیسم را به جنبش فقرا و یا روشنفکران ناراضی تبدیل میکنید. باز کردن این بحث یکی از مضامین مهم کاپیتال و یکی از محورهای مهم باز خوانی کاپیتال مارکس توسط منصور حکمت است که علاقمندان میتوانند به آنها رجوع کنند.

از دیدگاه چپ سنتی و غیر طبقاتی کارگر، در بهترین حالت، آدم بدبخت و بیچاره جامعه است. در نتیجه خود این طبقه، به عنوان یک پدیده ابژکتیو اجتماعی موضوع تحزب چپ نیست. البته چپ به حال این توده فقرا، که کارگزاران می‌نامند، دلسوزی میکند، غمشان را میخورد، اما دستش از طبقه کارگر واقعی بریده است، اومانسیسم غیر طبقاتی و خلقی و پوپولیستی را نمایندگی میکنند. در این سیستم کارگر در صف مردم، در صف خلق، در صف انسان‌های خوب، در صف توده مردم، و با حتی زحمتکشان، حل میشود. آنجایی هم که به طبقه کارگر میپردازد به بخش حاشیه‌ای تر که دستش به هیچ‌جا نمیرسد، بخشی که بشدت آغشته به فرهنگ خرده بورژوایی است محدود میشود. حزب و تحزبی که رابطه اش با طبقه کارگر و با پرولتاریای صنعتی ایران قطع است، ممکن است حزب بهترین انسانها و فرشتگان دنیا باشد اما ربطی به تحزب طبقه کارگر و کمونیسم آن ندارد. این واقعیت دنیای ماست.

\*\*\*

اینها همه مفاهیمی هستند که لااقل در سیستم من پایه‌ای هستند. فکر میکنم که در مارکسیسم پایه‌ای اند. به نظر من بدون این مفاهیم در متن اجتماعی و لذا طبقاتی آنها نمیتوان فهمید که چه اتفاقاتی دارد میافتد، صف دوست و دشمن قاطی میشود و از همه مهمتر راه تغییر پنهان میماند.

### رابطه بورژوازی با طبقه کارگر

قبل از وارد شدن به مساله تحزب در طبقه کارگر لازم است که بدواً به رابطه بورژوازی با طبقه کارگر دقت کنیم و پاره‌ای از داده‌های چپ در این مورد را روشن کنیم.

تصور چپ از بورژوازی این است که بورژوازی کارگر را تنها استثمار میکند و با سرکوب این طبقه را مقهور خود نگاه میدارد. بی‌گمان سرکوب و اختناق ابزارهای مهمی در انقیاد طبقه کارگر هستند اما سرکوب در غیاب نفوذ و سلطه افق، ارزش‌ها و دیدگاه‌های بورژوایی در طبقه کارگر برای طولانی مدت ندارد. واقعیت تاریخ ما نشان میدهد که آنجا هم که سلطه اختناق وجود ندارد یا در اثر انقلاب و عصیان توده‌ای در هم شکسته می‌شود طبقه کارگر کماکان پراکنده و در انقیاد بورژوازی باقی می‌ماند. موقعیت طبقه کارگر در کشورهایی که اختناق در آن‌ها حاکم نیست و یا تجربه انقلاب ۵۷ همین واقعیت را نشان میدهد که وقتی جامعه و بویژه طبقه کارگر و چپ جامعه در چارچوب داده‌های بورژوایی باقی می‌مانند حتی بدون اختناق هم انقیاد طبقاتی به جای خود باقی می‌ماند.

اما این انقیاد بیش از هر چیز محصول انقیاد جنبشی چپ به داده‌های بورژوایی و عدم توانایی آن در مبارزه علیه هجوم دائمی بورژوازی در قالب‌های مختلف است. این ناتوانی چپ شاید بتوان گفت از اینجا شروع می‌شود که تصور میکند که تنها اوست که طبقه کارگر را مورد خطاب قرار میدهد، به حالش دل می‌سوزاند برای آن افق، آرمان و سیاست تعیین میکند.

این تصور صرف نظر از اینکه ساده‌اندیشانه است، در تناقض با واقعیت است. این تصور انعکاس برخورد بورژوایی خود این چپ به طبقه کارگر و بخش مهمی از بورژوازی است. دنیای ذهنی و آرمانی چپ بورژوایی تنها از نظر میلیتاریستی از بستر اصلی بورژوازی "رادیکال‌تر" است و اساساً نقدی به پایه‌های اجتماعی و طبقاتی بورژوازی، بخصوص آنجا که طبقه کارگر را مورد هجوم قرار میدهد، ندارد. در نتیجه چپ دنیای ما طبقه کارگر را در مقابل هجوم ایدئولوژیک، سیاسی و طبقاتی بورژوازی بی‌حرف و بی‌دفاع باقی می‌گذارد. به ادبیات چپ دقت کنید پدیده‌های بورژوایی نظیر ناسیونالیسم، نژاد پرستی، زن ستیزی، مذهب و غیره تنها از یک زاویه اومانستی و منطقی مورد نقد قرار می‌گیرد و نه از خاصیت بورژوایی آن و ما به از آن تفرقه، اتحاد و در مبارزه طبقه کارگر برای رهائی.

اما، برعکس تصور چپ، برای بورژوازی توجه به طبقه کارگر، و جامعه در کل، یکی از ارکان فکری - عملی سیاست و اصولاً کل روبنای طبقاتی جامعه است. بدون جذب و یا راضی کردن پرولتاریا به یک افق بورژوایی حاکمیت طبقاتی سرمایه داری نا ممکن است. هیچ اختناقی بدون وجود چنین نفوذ جنبشی، ارزشی و آرمانی قابل ادامه نیست. اشاره کردم که واقعیت جامعه نشان میدهد که حتی وقتی اختناق هم از میان برود هنوز بورژوازی میتواند با اتکا به جنبش‌های اجتماعی خود طبقه کارگر را در چارچوب مناسبات موجود محبوس نگاه دارد، مانع اتحاد طبقاتی پرولتاریا و سرنگونی حکومت بورژوازی شود. چپ بورژوایی خود بخشی از این جنبش طبقه بورژوا است و لذا از دیدن یا درک این جنبش‌ها ناتوان است و فاقد نقدی عمیق به آن‌ها است. چیزی که برایش باقی میماند این است که اختناق را تنها عامل یا عامل اصلی انقیاد طبقه کارگر میگیرد و مبارزه کمونیستی و تحزب کمونیستی را به یک مبارزه دمکراتیک علیه اختناق، سرکوب و ستم علی‌العموم در یک قالب غیر طبقاتی تقلیل دهد.

باید بیاد داشت که کشف وجود جامعه طبقاتی و وجود طبقه سرمایه دار و کارگر متعلق به مارکس نیست. همانطور که خود مارکس اعلام میکند تنورسین‌ها و ایدئولوگ‌های بورژوایی قبل از مارکس وجود طبقه کارگر را کشف کرده‌اند. در نتیجه صرف قبول وجود سرمایه دار و کارگر نه تنها علامت تعلق سیاسی به طبقه کارگر نیست، بلکه یکی از ارکان فکری و جنبشی کل بورژوازی است.

### هسته اساسی تفاوت مارکس و سنت کمونیستی با کل جریانات بورژوازی در این است که:

**الف - جنبش های بورژوائی منفعت متمایز و متناقض طبقه کارگر با سایر طبقات را، رسماً یا عملاً، انکار میکنند، قائل به یک منفعت ماورا طبقاتی در جامعه طبقاتی تحت عنوان، کشور، ملت، جامعه مدنی، خلق، مردم و غیره هستند و در نتیجه در سیاست و در فرهنگ طبقه کارگر را در جامعه، در کشور، در ملت، در صف خلق، مردم و غیره منحل میکنند.**

ب - مارکس وجود طبقات را مشروط به یک دوره معین از تاریخ بشر میدانند و از آن مهمتر اینکه معتقد است که امروز وظیفه فوری و بلاواسطه پرولتاریا بر انداختن حکومت سرمایه داری و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا است. چپ اینجا هم هزار و یک مقوله را مقدم بر سرنگونی بورژوازی میکند: حل مسأله ملی، سرنگونی رژیم، رشد نیروهای مولده، متعارف شدن سرمایه داری در ایران، و...

هسته اصلی تهاجم سیاسی و فرهنگی بورژوازی درست در مقابل این تز مارکس است و بر این پایه قرار دارد که دنیای بهتر بدون حکومت کارگری یا در متن مناسبات موجود ممکن است. رویائی که چپ پوپولیست در آن شریک است و در نتیجه از نقد آن عاجز. بورژوازی برای حاکمیت خود نیازمند جلب توده وسیع پرولتاریا به افق و رویای خود از دنیای بهتر نوع بورژوائی است. بهشت، حکومت ملی و حکومت منفعت همگانی تنها اشکال ساده تر این رویا هستند. در این کارزار متفکرین، روشنفکران، تحصیل کردگان، مبلغین و آژیتاتور های بورژوا و بالاخره دستگاه عنکبوتی رسانه های جمعی و صنعت مذهب عاملین این هجوم و خرده بورژوازی، با رویای فرارش از کابوس پرولتریزه شدن و پیوستن به بورژوازی، متن عمومی و کاتالیزور چسبیدن این توهم است.

تصویر منفعت همگانی و غیر طبقاتی در جامعه طبقاتی پشتش را به چشم انداز تحرک اجتماعی میدهد که بر طبق آن در جامعه موجود هر کس این شانس را دارد که از کارگر بودن نجات پیدا کند، پول دار شود و رسماً یا عملاً در موقعیت بورژوا در جامعه قرار گیرد یا در همان حدود از ثروت جامعه بهره بردارد. این افق یا تصویر هسته اصلی رویای آمریکائی است. در دنیای ما حجم اصلی نقد به نا برابری را بورژوازی تولید میکند. اما راهی که پیش پا میگذارد غیر طبقاتی است. در نتیجه ضرورتی برای بسیج طبقه کارگر برای سرنگونی بورژوازی در آن نیست. بورژوازی میگوید لاند که این جامعه و همین مناسبات شانس کافی به فرد را میدهد تا خود را از فقر و از انقیاد اقتصادی نجات دهد. کل جذابیت سرمایه داری و رویای حکومت غربی در همین است.

بورژوازی بسیار بیشتر از چپی های دنیا در مورد طبقه کارگر حرف میزند. ناسیونالیست های کرد بیشتر برای کارگر کرد دل میسوزانند تا بخش زیادی از کمونیستهایی که محدوده کار خودشان را کردستان میدانند. ناسیونالیسم کرد دائم به رخ کارگر میکشند که کارگر پالایشگاه تهران اینقدر حقوق میگیرد و تو هم در کوره پزخانه دورافتاده مریوان اینقدر پول میگیری، معضل جامعه کردستان عقبماندگی صنعتی و اقتصادی آن است و ناسیونالیسم کرد میتواند با جبران این عقبماندگی فقر و استثمار را از میان بردارد. حتی پوپولیست های شارلاتانی مانند احمدی نژاد و حماس و حزب الله بیشتر از کارگر، فقیر و محنت زده جامعه حرف میزنند و برای آن دل میسوزانند تا جریاناتی که به خود کمونیست میگویند. به فلسطین و سرنوشت اسف بار مردم آن و صف مبارزین برای رهائی از دست رژیم آپارتاید مذهبی- قومی اسرائیل نگاه کنید تا متوجه فاجعه ای که ناتوانی ماهوی چپ پوپولیست بوجود آورده است بشوید.

به جیش ضد گلوبالیزاسیون نگاه کنید. رسالت این جنبش نه دفاع از معیشت یا مبارزه علیه استثمار بلکه مبارزه با سرمایه داری از منظر خرده بورژوا و بورژوازی تحت فشار است. گریم با حجم نسبتاً بالائی از میلیتانیسم. در اعتراضاتشان شیشه های مک دونالد را میشکنند و کبابی ترکی و ایرانی و عرب در صف خلق، آدمهای خوب و غیره فرض میکنند. این در حالی است که مک دونالد به کارگرش حقوق بسیار بالاتر و شرایط کار بسیار مناسب تری میدهد و فلان کبابی به شیوه قرون وسطایی و مدل فراغنه مصر کارگر را استثمار میکند. این تصویر چپی است که بخود چپ، کمونیست یا انارشویست میگوید. بورژوازی میبذیرد که جامعه طبقاتی است اما احزاب خود را احزاب غیر طبقاتی اعلام میکند که منفعت همگانی مردم، خلق، یا ملت را در نظر دارد. این تنها بر متن رویای جستن از چنبره انقیاد اقتصادی در چارچوب نظام موجود ممکن است. این تصور که اگر تلاش کنید میتوانید پولدار شوید، میتوانید از کارگر بودن نجات پیدا بکنید و زندگیتان هم بهتر شود.

مدل چپی این تصویر همان است که در کل چپ ایران در مورد جمهوری اسلامی میبینید. این حکومت طبقاتی نیست. رژیم است، حکومت مذهبی است، حکومت فارس ها است، رژیم عقبمانده است و غیره. و لذا الטרناویوی هم که میدهد به همین اندازه غیر طبقاتی است. دولت جمهوری اسلامی البته همه اینها هست اما قبل از هر چیز و مهمتر از هر چیز این است که طبقه کارگر متوجه شود که این دولت، دولت کل بورژوازی ایران است و منفعت سرمایه را در مقابل کار حفظ میکند. تازه از اینجا است که ضرورت آگاهی و اتحاد طبقه کارگر در مقابل کل بورژوازی یعنی حزب کمونیستی طبقه کارگر اصولاً لازم می آید. چپ از رابطه بورژوازی با طبقه کارگر تنها سرکوب را میبیند در نتیجه در واقعیت امر برای مبارزه با این سرکوب به همان سنت های رایج بورژوازی قانع است و احتیاجی به حزب کمونیستی طبقه کارگر ندارد.

روی دیگر این سکه رفرمیسم است. وقتی از رفرمیسم حرف میزنم منظورم کسانی نیست که برای رفرم مبارزه میکنند. مبارزه برای رفرم بخش لایتنجی مبارزه کمونیستی طبقه کارگر است. منظور آن جنبشی است که آگاهانه یا ناآگاهانه مبارزه طبقه کارگر را در این محدوده محبوس نگاه میدارد. جنبشی که رفرم را به عنوان بخشی از پروسه اتحاد و قدم برداشتن به سمت انقلاب سوسیالیستی نمی بیند. سنت یا کسانی که مبارزه انقلابی طبقه کارگر برای سرنگونی بورژوازی را کلاً، و یا فعلاً، کنار میگذارند. این رفرمیسم حجم عظیمی از پشتوانه فکری و جنبشی بورژوازی است که از دلسوزان فقرا تا دلسوزان به حال سمنتیدگان، از نیکوکاران اجتماعی تا منقیدین دمکراتیک سرمایه داری را در بر میگیرد. کارنامه چپ در مبارزه علیه این رفرمیسم از

عرصه های دیگر پر بار تر نیست. چپ خرده بورژوا یا اصولاً مبارزه برای رفم و جایگاه این مبارزه در جدال پرولتاریا برای اتحاد و در سرنگونی رژیم سرمایه داری را نمیفهمد و یا وقتی به این مبارزه توجه میکند آن را در همان چارچوب سنت رفرمیستی بورژوازی، گیرم با میلیتانیستی بیشتر، حل میکند.

بحث من مطلقاً در مورد انگیزه این افراد یا این جریانات نیست. تاریخ، تاریخ انگیزه‌ها نیست. تاریخ عمل ما در متن واقعیت طبقاتی جامعه است. تخریبی که به طبقه کارگر این ابزار را ندهد فرقی با احزاب بورژوایی دیگر ندارد. گفتیم انگیزه متر ما نیست تا با آن بتوان نقش آن را در تاریخ اندازه گرفت. من و شما از کجا بداییم که انگیزه استالین چه بوده و اصولاً انگیزه بدی داشته است از کجا میدانیم در خلوت خود انگیزه هیتلر چه بوده است؟ آیا حتماً میخواست مردم را با کبریت آتش بزند ده هزار تا ده هزار تا آدم بسوزاند؟ تبلیغات پوپولیستی و "ضد سرمایه داری" نازیسم در آلمان بخش وسیعی از پرولتاریای صنعتی آلمان را به دنبال آنها کشاند. حزب سوسیال دمکرات ها را ترک کردند و به نازیست ها، ناسیونال سوسیالیست ها، پیوستند. هیتلر هم مانند احمدی نژاد در دفاع از طبقه کارگر علیه سرمایه دارها آژیتاسیون میکرد. میخواهم بگویم که بورژوازی به طبقه کارگر کار دارد و نه تنها کار دارد بلکه امرش است و تمام تلاش روزمره اش این است که تضمین بکند که طبقه کارگر. از نظر افق، از زیر دستش بیرون نمیروند و به چنگ کمونیست های واقعی جامعه نمی افتد.

در نتیجه طبقه کارگر بیش از اینکه تحت فشار اختناق باشد زیر فشار هجوم افق ها، سنت‌ها و داده‌های جنبشهای بورژوایی است و این در تسلیم نگاه داشتن و بکار گرفتن طبقه کارگر نقش شان از اختناق بیشتر است.

فعال، آژیتاتور و رهبر کمونیست در طبقه کارگر بیش از اختناق زیر فشار این جنبش های بورژوایی است. این فشار در پراکندگی و در مستاصل کردن فعالین طبقه کارگر از شکنجه زندانهای رژیم کارا ترست. و چپ کلا در این جنگ غایب است.  
 حزب کارگری - حزب کمونیستی طبقه کارگر - شیخ سندیکالیسم

برای شروع بحث حزب از مانیفست کمونیست، که اولین برنامه حزب کمونیستی است، شروع میکنم. فصل دوم مانیفست تحت عنوان "پرولتار ها و کمونیست ها" تصویر بسیار جامع و دقیقی از معنی حزب سیاسی در طبقه کارگر و رابطه کمونیست‌ها و جنبش کمونیستی با این حزب را بدست میدهد. مانیفست میپرسد کمونیست‌ها و پرولتاریا با یکدیگر رابطه ای دارند؟ سپس راجع به تفاوت حزب کمونیستی با سایر احزاب کارگری بحث میکند. کمتر کسی به این نکته توجه دارد که مانیفست حزب کمونیستی را تنها شکل حزب کارگری نمیداند و این یک نکته کلیدی در بحث مارکس و کل جایگاه حزب کمونیستی است.

مارکس و انگلس از حزب کمونیستی و سایر احزاب کارگری حرف میزنند. اینجا میخواهم روی مفهوم حزب کارگری اما غیر کمونیستی توقف کنم چون همین یک نکته مبنای اغتشاش فکری و جدائی اجتماعی عمیق چپ با طبقه کارگر است. از نظر چپ فعال کارگری یا کمونیست (تازه به اعتبار این چپ کمونیست) است یا سندیکالیست متعلق به صف بورژوازی یا جنبش های بورژوایی. دوری سیاسی، عاطفی و جنبشی چپ از طبقه کارگر و فعالین کارگری مبنای این اغتشاش فکری است که به آن خواهیم پرداخت.

مانیفست احزاب کارگری غیر کمونیستی را از پایه در جای دیگری قرار میدهد. مانیفست کمونیست‌ها را یکی از احزاب کارگری میداند و رابطه خاص و نزدیکی با سایر احزاب کارگری را برای کمونیست‌ها تعریف میکند. در همان حال نکته به همین درجه مهم این است که مانیفست سوسیالیست های تخیلی و پوپولیست ها را در ردیف احزاب کارگری قرار نمیدهد. آنها را در دسته بندی دیگری جزو "سوسیالیسم ارتجاعی"، "سوسیالیسم حقیقی"، "سوسیالیسم بورژوایی" و "سوسیالیسم فئودالی" دسته بندی میکند.

مانیفست در رابطه با این احزاب کارگری است که میگوید: "کمونیست‌ها حزب خاصی نیستند که در برابر احزاب کارگری دیگر قرار گرفته باشند". توجه کنید مانیفست میگوید کمونیست‌ها در برابر این احزاب قرار نمیگیرند.

تفاوت کمونیست ها با احزاب دیگر کارگری در شکل و در میلیتانیستی آنها نیست. مانیفست میگوید حزب کمونیستی جنبه‌ها و افق هائی را میپوشاند که سایر احزاب کارگری ناتوان از پوشاندن آنها هستند و در نتیجه نمیتوانند راه اتحاد و پیروزی را در مقابل طبقه کارگر باز کنند. مانیفست میگوید که کمونیست ها "هیچگونه منافعی، که از منافع کلیه پرولتاریا جدا باشد، ندارند. آنها اصول ویژه ای را به میان نمی آورند که بخواهند جنبش پرولتاریا را در چارچوب آن اصول بگنجانند. ... فرق کمونیست‌ها با دیگر احزاب پرولتاری تنها در این است که از طرفی، کمونیست‌ها در مبارزات ملل گوناگون، مصالح مشترک همه پرولتاریا را صرف نظر از منافع ملی شان، مد نظر قرار میدهند و از آن دفاع میکنند، و از طرف دیگر در مراحل گوناگونی که مبارزه پرولتاریا و بورژوازی طی میکند، آنان همیشه نمایندگان مصالح و منافع تمام جنبش هستند. ... بدین مناسبت کمونیست‌ها عملاً، با عزم ترین بخش احزاب کارگری همه کشور ها و همیشه محرک جنبش به پیش اند؛ اما از لحاظ تنوری، مزیت کمونیست‌ها نسبت به بقیه توده پرولتاریا در این است که آنان به شرایط و جریان و نتایج کلی جنبش پرولتاری پی برده اند. .. نزدیکترین هدف کمونیست‌ها همان است که دیگر احزاب پرولتاری در پی آنند: یعنی متشکل ساختن پرولتاریا بصورت یک طبقه، سرنگون ساختن سیادت بورژوازی و احزاب قدرت حاکمه سیاسی پرولتاریا" (۲)

تفاوت میان متد مانیفست با متدی که چپ میفهمد درست در ارزیابی پدیده‌های اجتماعی بر اساس نقش اجتماعی آنها و نقشی که در مبارزه ایضاً اجتماعی طبقه کارگر بازی میکنند است. چپ از سیاست فقط ایدئولوژی آنها به یک معنی غیر اجتماعی و فقهی را میفهمد در نتیجه همانطور که در ارزیابی از هر خط و حرکت و جنبشی از ایدئولوژی شروع میکند و به همان خاتمه میدهد، در مورد حرکات، تشکل ها و احزاب درون طبقه کارگر هم همین برخورد را دارد.

چپ با این متد نمیتواند بفهمد که چرا در زمان خود آنارشیست ها، فعالین سندیکائی و سندیکا ها که اصلاً کمونیست نبودند و چه بسا، مانند باکونین، مخالف فرموله کمونیسم و مارکس بودند جزو احزاب کارگری دسته بندی می شوند و همراه کمونیست ها در انترناسیونال اول ظاهر می شوند و سوسیالیست های تخیلی، سوسیالیست های حقیقی، سوسیالیسم آلمانی و غیره در صف احزاب بورژوائی و ارتجاعی.

این دسته بندی در مانیفست کمونیست کاملاً به پایه طبقاتی و اجتماعی این احزاب بر میگردد و نه به سیستم فکری آنها. به این دلیل ساده که کارگر تشکل را از اینجا شروع میکند. در تجربه زندگی روزمره اش در مقابل کارفرما در شکل صنفی تشکل و مبارزه را شروع میکند، بخشی از مبارزه طبقه کارگر علیه بورژوازی است. در حالی که سوسیالیسم بورژوائی، عرفانی، آلمانی و غیره درست مانند پوپولیسم حاکم بر چپ ربطی به مبارزه روزمره و سنگر بندی طبقاتی کارگر علیه سرمایه دار ندارد. پوپولیسم جنبشی است برای حل طبقه کارگر در آمورف اجتماعی بنام توده ها، مردم، خلق، و غیره. جریاناتی که مانیفست به آنها اچاره میکند حرکاتی هستند که درست مانند چپ غیر کارگری ما که کارگر را در خارج از متن سازمان تولید در جامعه و خارج از سازمان اجتماعی ناشی از آن میفهمند، به مبارزه میخوانند و برایش افق تعریف میکنند.

گفتم چپ موجود قبل از آنکه یک مبنای جنبشی داشته باشد یک جریان ایدئولوژیک است. در نتیجه جایگاه احزاب را هم نه بر اساس نقش آن ها در جامعه و در متن شرایط معین بلکه از سر افکار و ایدئولوژی محک میزنند. درست مانند مذهبی ها. اما برای مارکس و انگلس و لنین کل این پدیده ها اجتماعی هستند و باید در متن جامعه و در متن مبارزه طبقاتی محک بخورند. افکار بیش از هر چیز خود آگاهی و یا نا آگاهی و روشنی یا ابهام، و بقول مارکس در هژدم برومر، تعیین ها یا عدم تعیین ها در اهداف را نشان میدهد. با متر ایدئولوژیکی که چپ دارد نتنها نمیتواند وجود احزاب کارگری اما غیر کمونیستی را بفهمد بلکه اصولاً تاریخ چپ را هم به یک تاریخ فکری کاهش میدهد.

مارکس، انگلس و بعداً لنین به سازمان یابی های سیاسی در درون طبقه با هدف خاتمه دادن به محنت کارگر بودن نگاه میکنند و نه اینکه هر کدام در مورد خود چه میگویند. از زندگی و مبارزه روزمره طبقه کارگر شروع میکنند. در این متن است که بسادگی میتوان دریافت که وقتی مانیفست از رابطه کمونیست ها با سایر احزاب کارگری حرف میزنند منظورشان کیست. از احزابی حرف میزنند که الزاماً کمونیست نیستند ولی کارگری هستند. به این معنا که زندگی و مبارزه کارگر محور هستی شان است. اینکه چقدر روشن هستند، چقدر برد دارند، کجا را می بینند و تا کجا میتوانند پیش بروند بحث ثانوی است. هر چه که هستند رسماً، و یا در جوامع مختلفی شبیه ایران، عملاً حزب و روابطی را درست میکنند که ماهیت حزبی - سیاسی دارند.

ت حزب کارگری، مانند هر نوع سازمان یابی و اتحاد دیگری در طبقه کارگر پشتش را به واقعیت وجودی طبقه کارگر و سازمان آن در تولید و در جامعه میدهد. واقعیت زندگی کارگر او را به اتحاد میکشاند. اینکه این اتحاد چه اشکالی به خود میگیرد و حزب کجای این عکس العمل به زندگی روزمره کارگر قرار میگیرد مساله ثانوی است.

کارگر و خانواده کارگری، از بزرگسالان تا کودکان و جوانان آن، به قول معروف "از روزی که روی خشت می افتند تا روزی که زیر خشت میروند" و در هر لحظه از کار و زندگی و شادی و عزای خود با سرمایه دار و کارفرما روبرو و آشنا است. همانطوری که دهقان، در سیستم فئودالی با ارباب روبرو است، یا برده با برده دار. اما تفاوت کارگر با دهقان این است که دهقان در زندگی و در تولید خود منفرد است و در نتیجه در عکس العمل طبیعی خود به "ستمگر" هم منفرد عمل میکند. کارگر، به عکس آن، در تولید و در زندگی اش در جامعه متشکل است. تولید فردی در زندگی طبقه کارگر بی معنی است، در نتیجه عکس العمل طبیعی کارگر به استثمار خود هم به ناچار متشکل و دستجمعی است. دهقان به ندرت به کمک دهقان دیگر میرود، اما کارگر کار روزمره اش در تعاون با دیگری است و روزمره برای بیرون کشیدن رقیق اش از زیر آوار معدن، برای در بردن دست همکارش از زیر پرس و تیغ گیوتین قهرمانی میکند. قهرمانی و فدا کاری، دیسپلین و کار جمعی خصلت زندگی روزمره کارگر است در حالیکه برای خرده بورژوا این ها فعالیت های قهرمانانه فردی علیه ظلم است. این زندگی کارگر است. برای نوجوان و کودک کارگر بیکاری، بیمه بیکاری، اضافه کاری، شب کاری، اخراج، کار پیمانی، رفقای کارگر و هم پیمان پدر یا مادر، بچه های کارخانه، رهبران کارگری و غیره همان قدر واقعی و آشنا هستند که ابر و باران و باد و برف و کدخدا و ارباب برای فرزند دهقان. نوجوان و کودک کارگر از همان ابتدا با اتحاد، سندیکا، شورا، روابط مخفی میان رهبران کارگری بزرگ می شود و همه اینها برای او پدیده های شناخته شده هستند.

بر همین اساس است که وقتی مارکس راجع به احزاب کارگری حرف میزند اتفاقاً از آنارشیست ها، از آنهایی که اتحادیه درست میکنند حرف میزند. اینکه بعداً در کشور های امپریالیستی و با شکل گرفتن اشرافیت کارگری جنبش سندیکالیستی نقش جریانات بورژوائی سابق را بر عهده میگیرد، ربطی به موقعیت کنونی جنبش طبقه کارگر ایران ندارد.

سندیکالیسم یک سلسله اعتقادات نیست، جنبش بورژوائی است که اشرافیت کارگری در کشور های متروپل سرمایه داری را با خود دارد. سندیکالیسم در کشور های متروپل محل اتحاد طبقه کارگر نیست. محمل تسلیم و تفرقه آن است.

کسی که این واقیعات را متوجه نباشد و هر حزب کارگری غیر کمونیست را سندیکالیست بداند، به نظر من، ربطی به زندگی روزمره کارگر ندارد. اصلاً نمی فهمد که چه اتفاقی دارد میافتد. به اعتقاد من در ایران سندیکالیسم وجود ندارد. احزاب، روابط، محافل و تشکل های کارگری، همانطور که پیش تر گفتم به داده های بورژوائی و از جمله داده های سندیکالیستی آلوده هستند. اما اولاً این آلودگی انعکاس نا روشنی، اهداف مبهم و خرافات سیاسی و فرهنگی بورژوائی است و ثانیاً با همه این آلودگی ها این احزاب و تشکل ها، احزاب و تشکل های کارگری هستند در حالی که چپ قاضی ما در واقع خود بعضاً منشاء و بخشی از ویروس و آگیری این آلودگی ها هستند.

این تشکل ها و این فعالین و شبکه ها و این احزاب به بسیاری از خرافات بورژوائی آلوده هستند اما از اتحادیه ها و آنارشیست ها عضو انترناسیونال اول،

جریاناتی که مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست به نام احزاب کارگری غیر کمونیست می‌کنند، کارگری تر، به کمونیسم نزدیکتر و پیش رو تر هستند. چپ شیخ سندیکالیسم را در ایران خلق کرده است تا بی‌ربطی خود به واقعیت وجودی طبقه کارگر را توجیه کند. اگر ما تصویری چنین اجتماعی و طبقاتی از حزب کارگری، و از جمله حزب کمونیستی طبقه کارگر داشته باشیم، آنگاه نمی‌توانیم از احزاب و سازمان‌هایی سر در بیاوریم که در اساس محمل تشکل محصل‌ها، روشنفکران، دانشجویان، تحصیلکردگان ناراضی، آدم‌های حاشیه‌ای است. درست به همین دلیل است که در سیستم چپ موجود بخش بزرگی از رهبران و فعالین کارگری در صف دشمن، در صف سندیکالیسم و در صف مخالف قرار می‌گیرند. در حالیکه برای کارگری که یک روز است وارد میدان کار شده است، این رهبران و فعالین، با همه ناروشنی‌ها و عدم تعیین‌ها در شناختن اهداف مبارزه طبقه کارگر، نه تنها خودی بلکه پیش از صف بخش اعظم رهبران احزاب چپ، رهبر طبقه کارگر هستند.

اگر کسی می‌خواهد از مانیفست حزب کارگری و کمونیستی را بفهمد و آن را مبنا قرار دهد، مانیفست این‌ها را چنین تعریف می‌کند و من هم از این زاویه وارد حزب کمونیستی می‌شوم.

حزب کمونیستی، از نظر من، در مقابل بقیه احزاب کارگری نیست. بلکه در مقابل احزاب بورژوازی است. علیه پوپولیست‌ها، ناسیونالیست‌ها، لیبرال‌ها و محافظه‌کاران است. در مقابل ناسیونالیست‌ها است نه تنها به این دلیل که از نظر او مانیفستی و منطقی قوم پرست و یا خلق پرست هستند، به این دلیل که در هر دم و بازدم وجودیشان تفرقه ملی، مذهبی، جنسی، طبقاتی در در میان کارگران دامن می‌زنند و ادامه سیادت بورژوازی را تضمین می‌کنند. به این دلیل که تفرقه را در میان طبقه کارگر ابدی می‌کنند.

بیاد داشته باشید که تز محوری و اصلی مانیفست این است که تفرقه در میان طبقه کارگر باعث ادامه حکومت بورژوازی است. و چپی که نقد ناسیونالیسم، مذهب، زن ستیزی، و غیره را از اینجا شروع نمی‌کند نه تنها گوش شنوایی در طبقه کارگر پیدا نمی‌کند، بلکه نقد او به یک نقد دمکراتیک و او مانیفستی از سرمایه داری و جنبش‌های آن محدود می‌ماند و در عمل و در بهترین حالت یک پوپولیست از کار در می‌آید. جریانات غیر کمونیست درون طبقه کارگر بسیار بیشتر از احزاب چپ حزب کارگری هستند. احزاب کارگری در ایران بنا به محدودیت‌ها در افق‌شان و مهتمتر از این بنا به خصلت علنی خود نمیتوانند خود را به عنوان حزب معرفی کنند اما اگر نام‌گذاری نقطه رجوع ما نباشد و فعل و انفعالی که در جامعه و در طبقه کارگر شکل می‌دهند محمل تعریف آن‌ها باشد آنوقت این‌ها، اگر بیشتر از هر حزب چپ موجود در جامعه حزب تر نباشند، کمتر نیستند. و بحث من این است که حزب کمونیستی طبقه کارگر نمیتواند بنا به تعریفی که مارکس و انگلس در مانیفست بدست می‌دهند در مقابل این احزاب باشند و یا خود را در مقابل آن‌ها تعریف کنند. حزب کمونیستی آن نوع از حزب است که قبل از هر چیز در احزاب کارگری دیگر، هم رزم، هم طبقه و متحد جستجو می‌کنند و نه دشمن. حزب کمونیستی طبقه کارگر ناچار است در چنین متنی به رهبران، فعالین و توده طبقه کارگر نشان دهد که تنها اوست که میتواند بر محدود بینی‌ها، بر عدم تعیین‌ها، بر ناروشنی‌ها و سایر احزاب کارگری فایق آید و راه پیروزی را در مقابل طبقه کارگر باز کند.

حزبی باشد که کارهایی را بتواند سازمان دهد، پیروزی‌هایی را ممکن کند که سایر احزاب کارگر ناتوان از آن هستند. حزب کمونیستی میتواند فعالیتی را در بطن طبقه کارگر و در مبارزه روزمره این طبقه شکل دهد که سایر احزاب کارگر ناتوان از آن هستند.

بحث من این است که در ایران سندیکالیسم، آنطوری که در غرب معنی دارد، وجود ندارد. اصولاً سنی‌کایی وجود ندارد. واقعیت این است که اولین مقاومت آگاهانه طبقه کارگر با درست کردن تشکل صنفی و سندیکا شروع میشود. کسی که رهبران چنین مقاومت و سازمان‌یابی را بعنوان سندیکالیست، دشمن کارگر معرفی می‌کند دارد کمر طبقه کارگر را میشکند. به نظر من به طبقه کارگر نامربوط است.

تاکید من این است که بنا به شهادت و گفته مانیفست و بنا به واقعیت طبقه کارگر و بنا به هر چه که در نظر بگیرید اکثریت احزاب کارگری اتفاقاً در دوره ما کمونیستی نیستند چون تئوری کمونیسم نه تنها پیک دیده خود بخودی در طبقه کارگر نیست، بلکه جنبشی است علیه داده‌های طبیعی‌ای است که فرهنگ بورژوازی در ذهن جامعه و از جمله در ذهن طبقه کارگر می‌کارد. برای حاکم کردن کمونیسم بر ذهن و عمل رهبران کارگری باید زحمت کشید، باید هر داده و تبلیغ خرافات بورژوازی که منشأ تفرقه در طبقه کارگر است را از زاویه منفعت بلاواسطه طبقه کارگر به نقد کشید و باید دانست که موقعیت عینی طبقه کارگر در جامعه بیش از هر کانالی، از کانال درس‌گیری از تجربه مبارزه و زندگی روزمره در مقابل او باز میشود. اما چپ ما در این تجربه فکر، عقلا، سننا، احساسا و از نظر تجربه اجتماعی حضور و وجود ندارد.

اینجا می‌خواهم، بطور خلاصه به لنین و برخورد او به حزب کمونیستی هم اشاره کنم.

تفاوت لنین با مارکس و انگلس در این است که لنین در کار سازماندهی انقلاب پرولتری در یک جامعه مختنق و عقب‌مانده تر از اروپای غربی است. این دو فاکتور، هر دو، در همه بحث‌های لنین بافته شده و غیر قابل تفکیک است. من در جای دیگری این دو فاکتور را به تفصیل مورد بحث قرار داده‌ام (۳) و اینجا تنها نکته و ار به آن‌ها اشاره می‌کنم.

لنین بحث اش را از سازمان، دیسیپلین و سازمان انقلابیون حرفه‌ای شروع می‌کند، که بیش از هر چیز بازتاب وجود اختناق و راه‌یابی برای تضمین — ادامه کاری سازمان‌ها و تشکل‌های کارگری و کمونیستی زیر فشار دولت غیر دمکراتیک و مستبد تزاری است. اما قبل از اینکه به صحت این حکم لنین در وضعیت کنونی جامعه ایران به پردازیم باید به یک نکته بسیار مهمتر که همیشه از جانب چپ نادیده گرفته می‌شود اشاره کنیم.

تفاوت بحث سازمان و دیسیپلین و انقلابیون حرفه‌ای و مقوله پیشاهنگ یا پیشرو در ادبیات لنین با ادبیات چپ، که البته هر روز کمتر و کمتر میشود، این است که مخاطب لنین احزاب کارگری در طبقه کارگر روسیه هستند و نه جامعه روشنفکران و خرده بورژواهای متفرق. به رسمیت شناختن وجود احزاب کارگری غیر کمونیست در طبقه کارگر روسیه و برخورد به آن‌ها به عنوان متحد نقطه شروع بحث است. خود سوسیال دمکراسی روسیه به عنوان یک



جریان درون طبقه کارگر متولد شده است و جدل لنین با اکونومیست ها از جنس جدل درونی خود جنبش کارگری روسیه است و نه جدل یک جریان تماماً بی ریشه در طبقه کارگر با جریان دیگر در درون طبقه. سوسیال دمکرات ها از جمله پیشران و سازمان دهندگان مبارزه روزمره طبقه کارگر هستند، درست همانطور که مانیفست کمونیست ها را تصویر میکند.

"چه باید کرد"، از اولین بحث‌های سازمانی لنین، در نقد اکونومیسم است. اما برخورد لنین با اکونومیست ها با برخورد بعدی لنین با منشویک ها و یا با نارودنیک ها تماماً متفاوت است. درست مانند تفاوت برخورد مارکس و انگلس به جریانات اتحادیه ای و حتی آنارشیستی با برخورد آن‌ها به سوسیالیسم بورژوائی و خلقی و دهقانی و حقیقی و غیره.

لنن همه جا اکونومیست ها را به عنوان جریانات کارگری مورد نقد قرار میدهد، دنباله روی و تاکتیک پروسه ماهوی آن‌ها را نقد میکند با این هدف که قانع شان کند که به یک حزب کمونیستی به پیوندند. برخورد لنین، حتی بعد از انقلاب اکتبر، با اتحادیه گرائی و اکونومیسم سرا پا با برخوردش به منشویک ها متفاوت است.

بر این متن است که لنین بعدها وقت زیادی را در جدال با کمونیست های آلمان و انگلیس، صرف توضیح جایگاه احزاب کارگری غیر کمونیست و جریانات اتحادیه ای میکند. (۴)

اما یک بعد مهم بحث لنین اهمیت تضمین ادامه کاری، اهمیت داشتن قابلیت دفاع از خود در مقابل دولت و پلیس در جوامع مختنق است. بحث سازمان انقلابیون حرفه‌ای و جایگاه سازمان بانی پیشاهنگ پرولتری از اینجا ناشی میشود. لنین راجع به مشخصات حزب کمونیستی طبقه کارگر در دوره اختناق، در مورد اهمیت تسلط فعالین کمونیست طبقه کارگر بر علم و تکنیک مبارزه با پلیس، در مورد مخفی کاری و سازمان منضبط بحث میکند که همه امروز با ضرورت صد چندان به جای خود باقی است.

حزب کمونیستی طبقه کارگر امروز بیش از اوایل قرن ۲۰ به این خاصیت قابلیت مقاومت در مقابل پلیس نیاز دارد. پنهان کاری، تلفیق درست کار علنی و غیر علنی، تسلط بر شیوه‌های خنثی کردن پلیس و غیره یک شرط حیاتی برای امکان بقای این نوع حزب است.

قبل از پرداختن به نکته دوم در تئوری حزبی لنین لازم است به سرنوشت بحث پیشاهنگ پرولتری در چپ اشاره کنیم. بحث لنین در مورد پیشاهنگ پرولتری، درست مانند بحث‌های مارکس و انگلس، یک بحث اجتماعی و طبقاتی است. آنچه لنین پیشاهنگ پرولتری میخواند، فعالین، رهبران و آژیتاتور های کمونیست در درون طبقه کارگر هستند. چپ غیر کارگری قبل از هر چیز این مفهوم را هم از مضمون اجتماعی و طبقاتی آن تهی کرده و پیشاهنگ؛ تبدیل به مقوله ای تماماً ایدئولوژیک و دلخواه شده است که هر کس میتواند آن را به میل خود تفسیر کند. از این سر هر چریک، هر فدائی خلق یا فدائی طبقه، هر مؤمن سوسیالیستی میتواند خود را پیشاهنگ و سازمان پیشاهنگان تعریف کند.

موفه دوم که در بحث های لنین برجستگی بیشتری دارد در مورد تاکتیک پرولتاریا در تحولات دمکراتیک جامعه است. البته مارکس و انگلس، ۲- بخصوص آنجا که در مورد انقلاب در آلمان حرف میزنند به این مسئله میپردازند، اما این موضوع در جدل های لنین، به تبع وضعیت سیاسی جامعه روسیه، به تفصیل بیشتری مورد بحث قرار میگیرد.

محور بحث لنین، همچون مارکس و انگلس، این است طبقه کارگر نمیتواند و نباید نسبت به تحولات دمکراتیک جامعه بی تفاوت باشد. اما تفاوت مارکس، انگلس و لنین با کمونیسم بورژوائی در هدف و چارچوب این دخالت در سیاست است. برای مارکس و لنین شرایط عینی انقلاب سوسیالیستی فراهم است. مانع این انقلاب شرایط ذهنی پرولتاریا است که خود را در اساس در تفرقه درونی این طبقه نشان میدهد. در نتیجه انقلاب سوسیالیستی هدف بلاواسطه مبارزه طبقه کارگر است و هدف دخالت در این تحولات عبارتند از

**الف -** فایق آمدن بر تفرقه دورنی طبقه کارگر

**ب -** قرار دادن این طبقه در بهترین شرایط برای دست بردن به قدرت سیاسی و سازمان دادن انقلاب سوسیالیستی در ادامه بلاواسطه این تحولات است.

جدل لنین بخصوص بر این امر متمرکز می‌شود که وجود یک جنبش فرا طبقاتی دمکراتیک در جامعه بهترین امکان را برای بورژوازی فراهم میکند تا تصویری غیر طبقاتی یا فراطبقاتی از اهداف چنین جنبش هائی و از صف بندی دورنی آن به طبقه کارگر بدهد و بدین ترتیب تضمین کند که در پی آمد این تحولات طبقه کارگر امر دیگر و هدف دیگری را دنبال نکند.

لنن میگوید که در جامعه مختنق، که هنوز تحولات دمکراتیک جا دارد، طبقات دیگر وسیعاً به حرکت در می‌آیند و بخشی از هجوم بورژوازی این است که از این وضع استفاده کند تا طبقه کارگر را به زیر یوغ خود بکشاند و در آن محدوده نیاز خود به پیاده نظام تحول بورژوائی تبدیل کند. انگشت گذاشتن بر خصلت طبقاتی هر تحول دمکراتیک، نشان دادن تفاوت اهداف پرولتاریا با بخش‌های مختلف بورژوازی در این تحولات، آماده کردن پرولتاریا برای برگرداندن لوله اسلحه به سمت "متحدین" سابق، قبل از اینکه آن‌ها این کار را انجام دهند، هسته اساسی بحث‌های لنین است. گفته‌های نظیر

"ما هرگز نمیتوانیم شعار "انقلابی‌تر از همه باشیم" را طرح کنیم و هرگز هم طرح نخواهیم کرد. ما حتی سعی نخواهیم کرد که در انقلابی بودن با دمکراتی بریده از پایگاه طبقاتی خویش، با دمکراتی که گشته و مرده عبارات زیبا و دلپذیر است و مدام جمله‌های قالبی و شعارهای مبتذل ردیف میکند، مسابقه بگذاریم. برعکس، ما همیشه ناقد چنین انقلابی بودنی خواهیم بود؛ ما معانی واقعی کلمات، محتوای واقعی وقایع بزرگ بصورت ایده‌آل در آمده را

افشا خواهیم کرد؛ ما نیاز به یک ارزیابی هوشیارانه از طبقات و طیف‌های موجود در درون طبقات را حتی در داغ‌ترین موقعیت‌های انقلاب آموزش خواهیم داد.“ (۵)

هسته اساسی بحث‌های لنین در دو تاکتیک، در بحث انقلاب دمکراتیک، در بحث دولت موقت و غیره است. لنین به طبقه کارگر می‌گوید که ما با دهقانان دیکتاتوری دمکراتیک دهقانان و کارگران را می‌سازیم ولی همین دهقانان، همراه کل بورژوازی و بخش اعظم خرده بورژوازی علیه شما و علیه انقلاب سوسیالیستی اسلحه بر خواهند داشت. باید برای این رودروئی آماده بود.

کل این بحث لنین را کمونیسم بورژوائی از دو طرف "نکشاف" داده است. از یک طرف انقلاب مرحله‌ای اعلام می‌شود و در "این مرحله" طبقه کارگر در صف خلق و ملت و غیره حل می‌شود و از طرف دیگر، بخصوص از جانب تروتسکیست‌ها، انقلاب بدون هویت، غیر طبقه‌ای، انقلاب علی‌العموم و حد اکثر با عناوین ضد مارکسیستی مانند انقلاب سیاسی، انقلاب جاری و غیره اعلام می‌شود و عملاً بر چشم پرولتاریا چشم‌بند طبقه‌ای زده می‌شود. با این مقدمات در بخش بعدی به بحث تحزب کارگری و راهی برای برون رفت از این بن‌بست سنتی چپ خواهیم پرداخت.

### توضیحات

۱- کورش مدرسی - رحمان حسین زاده: "حزب کمونیست کارگری عراق؛ مصافها و چشم اندازها" - ۱۹۹۶ - انتشارات حزب کمونیست کارگری ایران  
<http://www.koorosh-modaresi.com/LIST-ALL.php>

۲- رجوع کنید به: "منشویسم، بلشویسم و لنینیسم، بررسی تحلیلی انقلاب روسیه"

۳- همانجا

۴- رجوع کنید به لنین، چپ روی، بیماری

۵- لنین - سوسیال دمکراسی و دولت موقت انقلابی

توضیح: این قسمت بخشی است که در سخنرانی انجمن مارکس حکمت فرصت برای پرداختن به آن باقی نماند. در نتیجه بخش اعظم آن در واقع تکمیل یادداشتها و عناوینی است که قرار بود مورد بحث قرار گیرند. قول داده بودم که به سوالاتی که رسیده است جواب بدهم. بعد از جلسه امن مارکس - حکمت دو سوال به دست من رسید که تلاش کرده‌ام تا در متن جواب آن‌ها را هم بدهم. امیدوارم موفق شده باشم. ک. م. ۶ فوریه ۲۰۱۱

### قسمت دوم

#### باز هم در باره مفاهیم اجتماعی و اجتماعی - طبقاتی

اشاره کردم که به اعتقاد من در چپ ایران جامعه و مفهوم اجتماعی یا اصولاً جایی ندارد و یا آنجا که پیش می‌آید یا به عنوان اشتهار و معروف بودن، مثل هنرپیشه و خواننده، ورزشکار و غیره معنی می‌شود، و در هر حال غیر طبقه‌ای و معطوف به جامعه بدون طبقه و خلقی است. (celebrity) شخصیت‌های به اصطلاح معروف و شناخته شده، و به زعم خود اجتماعی، چپ را نگاه کنید. این‌ها در زندگی و در مبارزه موجود و ابژکتیو طبقه کارگر حضور ندارند و درگیر نیستند. اشتهار آن‌ها ناشی از کار هائی دیگر است از جامعه و زندگی اجتماعی طبقه کارگر منفصل هستند.

تحزب کارگری مقوله ایست که دو مفهوم یا فونکسیون اجتماعی و طبقاتی را به هم چفت میکند. اولاً اجتماعی است و ثانیاً طبقاتی.

اجتماعی است یعنی در اساس تجمع کسانی است که فی الحال در ابعاد اجتماعی (مستقل از بزرگی و کوچکی دامنه دخالت آنها) آگاهانه دور هم جمع میشوند تا فعالیت اجتماعی خود را متمرکز و سازمان یافته تر کنند و محیطی که در آن فعال هستند را تغییر دهند. این اجتماع یا تمرکز برای یک کمپین نیست. برای سازمان دادن یک فعالیت مستمر و همه جانبه سیاسی و اجتماعی است. طبقه‌ای است زیرا معطوف به طبقه کارگر است. موضوع کار آن طبقه کارگر است و هدف آن کاستن از تفرقه در صفوف طبقه کارگر و آماده کردن و رهبری آن برای دست بردن به قدرت سیاسی است.

تحزب کمونیستی طبقه کارگر هم اجتماعی است و اما با عنوان کلی اجتماعی که ربط طبقه‌ای این اجتماعی گری نامعلوم است یا تحلیلی و ایدئولوژیک است قابل بیان نیست. تشکل کسانی نیست که تنها ربط شان به طبقه کارگر ایدئولوژیک، تازه به زعم خودشان، است. تشکل رهبران و فعالین واقعاً موجود طبقه کارگر است که بعداً به تفصیل در مورد آن صحبت خواهیم کرد. این تشکل یا تحزب، تشکل یا تحزب دانشجویان، اجتماع آدم‌های خوب، اجتماعی آدم‌های کم تأثیر در محیط کارگری، اجتماع آدم‌های مشهور نیست و یا اجتماع هواداران این یا آن حزب نیست.



چپ عادتاً وقتی از تحزب کارگری حرف میزند می‌رود هواداران خودش را متشکل میکند و تازه تلاش میکند که آنها را آلترناتیو رهبران و فعالین موجود طبقه کارگر کند که نه تنها همیشه ناموفق است بلکه تشکل درون طبقه را هم تضعیف میکند. تحزب مرسوم در چپ اجتماع کسانی است که در محیط اطراف شان نقشی ندارند و در نتیجه ایده ای در مورد چگونگی متشکل کردن توده کارگر ندارند و لذا نه تنها نیازمند اختیارات محلی نیستند، بلکه بدون اینکه از بالا مرتب با فاشق سیاست و رهنمود به آنها داده شود نمی‌توانند زندگی کنند. اگر روزی رهنمود نرسد یا کار عجیب و غریبی میکنند و یا اینکه میمانند که چکار باید بکنند.

وقتی راجع به تحزب طبقه کارگری حرف میزنیم راجع به تحزب در خود طبقه کارگر حرف میزنیم نه در میان خرده بورژواها، دانشجویان و یا جامعه بطور کلی. اشکال سازماندهی در میان سایر اقشار و بخش‌های جامعه البته جا دارد و مهم اند اما اینجا بحث در مورد پایه و اساس تحزب کارگری است. تنها با وجود چنین تحزبی در پایه‌ای ترین سطح تازه می‌شود سراغ اشکال دیگر سازمان دهی رفت و در مورد آنها بحث کرد. تحزب کمونیستی: دیدار مجدد با بحث کمیته های کمونیستی

بحث کمیته های کمونیستی (۱) در اساس تلاشی بود برای پاسخ دادن به معضلاتی که بطور مژمن دامن گیر تحزب کمونیستی در طبقه کارگر بوده است و ما در قسمت‌های قبل به آن پرداختیم. در بحث کمیته های کمونیستی ما از ضرورت بنا نهادن حزب کمونیستی طبقه کارگر بر اساس یک فونکسیون اجتماعی و طبقاتی شروع کردیم. و آنجا توضیح دادیم که این فونکسیون در اساس چیزی جز فعالیت رهبران و آژیتاتور های طبقه کارگر نیست و نمیتواند باشد.

نوشته‌های "کمیته های کمونیستی" و "جمع بندی تجربه دوساله" در آخر این نوشته ضمیمه شده‌اند و اینجا بجای تکرار آن بحث‌ها در ابتدا به طور خلاصه نکات اصلی را مرور میکنیم و سپس به موقعیت امروز و قدم هایی که باید برداشت خواهیم پرداخت. کمیته کمونیستی چیست؟

کمیته های کمونیستی جمع آگاهانه رهبران، آژیتاتورهای و فعالین کمونیست فی الحال موجود در طبقه کارگر، در یک جغرافیای معلوم با هدف رهبری کردن مبارزه طبقه کارگر در تمام وجه آن است. اینجا می‌خواهم روی این خاصیت‌ها تاکید بگذارم. خاصیت هایی که در هویت دادن به این کمیته ها نقش تعیین کننده دارند.

**الف -** این کمیته های جمع کسانی نیست که آدم‌های خوبی هستند، مخالف جمهوری اسلامی هستند، خودشان را کمونیست میدانند، دوست دارند "فعالیت کنند"، حرف‌های خوبی میزنند، بطور کلی سیاسی هستند، منادیان حقیقت روی اینترنت هستند و یا صرفاً عضو و هوادار این یا آن حزب سیاسی خاص اند. کمیته های کمونیستی اجتماع رهبران و فعالین کمونیست درگیر و جا افتاده طبقه کارگر است که در متن و بطن شبکه‌های موجود رهبران، فعالین و آژیتاتورهای کمونیست فعال هستند، امتحان خود را پس داده‌اند و محمل اتحاد و مبارزه بخش معلومی از طبقه کارگر در مبارزه علیه سرمایه دار و سرمایه داری هستند. این "کسان" طیف بسیار وسیعی از رهبران و فعالین فی الحال موجود در طبقه کارگر را تشکیل میدهند که امروز اساساً در قالب شبکه محافل کارگران کمونیست در بطن طبقه کارگر ایران وجود دارند. این طیف ماتریال پایه هر نوع تحزب کمونیستی طبقه کارگر است.

**ب -** اعضای این کمیته های کسانی هستند که آگاهانه حول یک پلتفرم کمونیستی جمع می‌شوند و تعهد میکنند که در هر مورد تصمیمی را که، با رأی اکثریت، گرفتند تمام کمیته با هم به اجرای آن می‌پردازند. این تعهد پایه هر نوع سازمان یابی حزبی است و پایه تفاوت آن با سایر اشکال "معطوف تر" یا به اصطلاح شل تر تشکل یابی، مانند محافل، است، که البته بجای خود حیاتی و مهم هستند.

**پ -** کمیته های کمونیستی، در تفاوت با شبکه‌های محافل موجود در طبقه کارگر، معطوف به یک جغرافیای معلوم، مثلاً یک کارخانه، یک محله (که ممکن است یک یا چند کارخانه و کارگاه را هم در بر بگیرد)، یک شهر و یا هر محدوده جغرافیایی دیگر است. این کمیته های بدون معطوف بودن به یک جغرافیای معلوم یا تبدیل به یک نوع دیگری از محافل می‌شوند و یا به احتمال بسیار بیشتر پایشان از زمین طبقاتی، که نقطه قدرت آنها است، قطع میشود.

**ت -** کمیته کمونیستی باید تمام وجه مبارزه طبقاتی را به پوشانند. طبقه کارگر بطور خود بخودی از مبارزه اقتصادی شروع میکند که البته یکی از پایه‌ای ترین وجه مبارزه هر کمیته کمونیستی هم هست. اما در بخش‌های بالاتر اشاره کردیم که هجوم بورژوازی به طبقه کارگر بیش از سرکوب فیزیکی مبتنی بر تحمیق سیاسی، فرهنگی و اجتماعی است. گفتیم که این افق بورژوائی و محروم بودن طبقه کارگر از دست رسی به دست آوردهای فکری، فرهنگی و سیاسی جامعه منبای مهمتری در تضمین پراکندگی در طبقه کارگر و حکومت طبقه سرمایه دار است. خاصیت اختناق برای بورژوازی بیش از هر چیز تضمین حاکمیت این افق، این رضایت به دنیای موجود در طبقه کارگر است.

در نتیجه فعالیت کمیته های کمونیست، اگر بخواهد قدم از دایره محدود و تحمیلی به فعالیت شبکه‌های کارگری بیرون بگذارد باید همه وجه مبارزه و زندگی طبقه کارگر را به پوشاند. بدون در افتادن با داده‌های سیاسی بورژوائی، بدون مبارزه با مرد سالاری در تفکر و عمل کارگران، بدون نشان دادن نقش مذهب در پراکندگی در طبقه کارگر، بدون مبارزه با داده‌های ناسیونالیستی از هر نوع، بدون مبارزه با محدود نگری ها و محافظه کاری های موجود در طبقه و فعالین آن، بدون مبارزه با پوپولیسمی که بطور سیستماتیک از جانب چپ غیر کارگری به درون طبقه پمپ میشود، بدون مبارزه برای اینکه طبقه کارگر بیاموزد که باید به هر پدیده، سیاست و تحول اجتماعی محک طبقاتی بزند، بدون شناساندن تفاوت منفعت طبقه کارگر با همه طبقات دیگر و غیره و غیره نمیتوان خود آگاهی طبقاتی را در طبقه کارگر گسترش دادن و نمیتوان به جنگ پراکندگی موجود را در طبقه کارگر رفت.

ث – این کمیته ها تنها شامل کارگران نیستند و نباید باشند. باید کمونیست هائی که در آن جغرافیای معلوم در اتحاد، آگاهی و مبارزه طبقه کارگر نقش دارند را در بر بگیرد. پیش تر اشاره کردیم که بدون وجود روشنفکران کمونیست، بدون جمع کسان دیگری که میتوانند همه وجوه مبارزه طبقاتی را به پوشانند، طبقه کارگر قادر به مقابله با بورژوازی نخواهد بود.

### در نوشته کمیته های کمونیستی گفتیم که:

این کمیته ها، تجمع "کادرها یا رهبران توده ای و اجتماعی ... یا سازمان دهنده گان تراز اول توده ای یا سازمان دهنده گان تراز اول حزبی، یا مسئولین نظامی درجه یک و یا، بسته به نقش هر کمیته خاص، متخصصین دیگری هستند که به کمیته امکان ایفای نقش سیاسی، مبارزاتی، فکری، عملی و سازماندهی اجتماعی و حزبی را توأمآ میدهند. اینها کسانی هستند که متحد و با هم این فعل و انفعال را سازمان میدهند. بدون انتگره کردن رهبران اجتماعی و سازمان دهندگان توده ای و اجتماعی با رهبران و سازماندنگان و متخصصین سازمانی حزبی در یک نهاد امر رهبری اجتماعی به یک ادا در آوردن و هنرپیشگی سیاسی و تشکیلاتی و امر تمرکز سازمانی به ناچار به یک سازمان مریخی و غیر اجتماعی منجر میشود.

ما نیازمند سازمانی هستیم که پایه تمرکز آن نوع جدیدی از تمرکز باشد که به تمام بحث های سبک کاری و سازمانی کمونیسم خودمان، کمونیسم منصور حکمت، چفت شود. تمرکز که مشخصه اصلی آن بعد اجتماعی آن است. تمرکز که جامعه و حزب را در هم ادغام و در خود یکی کند. تمرکز که بتواند فعل و انفعال اجتماعی و توده ای و همچنین فعل و انفعال سازمانی حزب را با هم مقدر کند و واقعاً تمرکز در حزب در یک محل یا جغرافیا را "بوجود آورد

### و در جمعبدی از تجربه دوساله فعالیت این کمیته ها تأکید کردیم که:

یک تفاوت مهم حزب کمونیستی طبقاتی بودن و در همان حال غیر صنفی بودن آن است. درست است که یک حزب کمونیستی میتواند سازمان های غیر حزبی و گاه حزبی معطوف به این یا آن صنف یا رشته را داشته باشد اما خود حزب به تبع انقلاب کمونیستی کارگری یک پدیده اجتماعی است درست مانند احزاب جنبش های بورژوائی که طبقاتی هستند اما صنفی نیستند، حزب کمونیستی هم طبقاتی هست اما صنفی نیست. جنبش کمونیسم کارگری پاسخی به همه مسائل جامعه است و نه تنها مسائل صنفی طبقه کارگر.

در نتیجه یک خاصیت پایه ای و مهم فعالیت کمونیسم کارگری این است که کمونیست های یک محل را متشکل میکند نه کمونیست های این یا آن صنف و رشته و به این اعتبار سازمان حزب کمونیستی غیر صنفی است. و این جدالی قدیمی میان کمونیسم کارگری و کمونیسم بورژوائی بوده است که بویژه از جدال های حزب سوسیال دمکرات روسیه در اوائل قرن ۲۰ بالا گرفت.

به قول لنین حزب کمونیستی در یک محل مجموعه سازمان های کمونیستی اصناف یا جنسیت ها و ملیت های مختلف مانند کارگران مرد، کارگران زن، کارمندان، دانشجویان، فواحش، سربازان و غیره نیست. سازمان کمونیست های یک محل است. یک حزب کمونیستی در یک محل کارگر کمونیست، دانشجو کمونیست، سرباز کمونیست، زن یا مرد کمونیست، فاحشه کمونیست و در یک کلام آدم های کمونیست را همه با هم در یک سازمان واحد در یک کمیته واحد کمونیستی متشکل میکند و به کار می اندازد.

قدرت سازمان کمونیستی دقیقاً در همین است. کمونیسم یک جنبش اجتماعی است در باره کل جامعه. لذا کمیته کمونیستی ذوب آهن یا فلان پالایشگاه باید کمونیست های آن محیط (رهبران، سازماندنگان و ... آن محیط) را مستقل از صنف شان متشکل کند. این کمیته ها میتوانند و باید کارگر، کارمند، جوان و زن "خانه دار" و غیره مربوط به آن محیط را در خود جای دهند. همانطور که کمیته معطوف به دانشگاه تهران باید دانشجو، استاد، کارمند و دربان و کارگر نظافت چی و تکنیسین کمونیست و غیره آن دانشگاه را در خود جای بدهد و سعی کند دست و پای خود را در این محیط باز کند.

واقعیت این است که کمیته های کمونیستی ما در بسیاری از اوقات صنفی باقی مانده اند. این به خصوص در مورد کمیته های فعال در میان کارگران و همچنین کمیته های فعال در محیط های دانشگاهی صادق است. این محدودیت شدیداً به خصلت جنبشی - اجتماعی و به قابلیت و قدرت این کمیته ها لطمه میزند. در کارخانه آنها را به سمت محدود شدن در تشکل ها و فعالیت سندیکالیستی سوق میدهد و در دانشگاه آنها را محدود به محیط روشنفکری و ناپایدار مینماید. در ادامه کمیته کمونیستی فعال در میان کارگران را به یک کمیته سندیکائی و کمیته فعال در دانشگاه و مدرسه و محله را به کمیته های کم "امکانات، کم تجربه، و کم ریشه تبدیل میکند. کمیته های کمونیستی - از کجا باید آغاز کرد؟

بحث کمیته های کمونیستی در قالب یک سیاست سازمانی برای حزب حکمتیست معرفی شد. و هنوز هم یک سیاست رسمی این حزب است. در نتیجه به عنوان یک سیاست سازمانی برای یک حزب خاص معنی شده است و به ناچار خصلتی از بالا دارد. یعنی این حزب است که چنین کمیته هائی را، به عنوان ادامه تشکیلات خود سازمان میدهد. بیگمان حزب حکمتیست و یا هر حزب دیگری که این سیاست را درست بداند و سعی کند آنرا اتخاذ کند مثبت است و کمک به سازمان یافتن این کمیته ها، به عنوان بخشی از سازمان حزب ضروری است و باید از آن استقبال کرد.

اما اینجا بحث من این است که محدود کردن تشکیل کمیته های کمونیستی به فعالیت تشکیلاتی یک حزب خاص محدودیتی نا لازم است. به چند دلیل:

**الف** – همانطور که در بخش اول این بحث توضیح دادم دامنه دسترسی احزاب چپ به طبقه کارگر بسیار محدود است. در نتیجه محدود کردن کمیته های کمونیستی تنها به آن بخش از طبقه کارگر که حزب حکمتیست یا هر حزب دیگری به آن ها دسترسی دارند در عمل محدود نگاه داشتن دامنه تشکیل این کمیته ها و محدود نگاه داشتن حزب کمونیستی در طبقه کارگر به آنچه احزاب چپ در این دوره میتوانند انجام دهند است.

پ – باز هم در بخش قبل توضیح دادم که صرف نظر از محدودیت عملی دسترسی احزاب چپ به طبقه کارگر که ناشی از فشار اختناق است، این احزاب از نظر خطی و جنبشی در ارتباط با طبقه کارگر "معزل" دارند. بسیار بیش از فعالین طبقه کارگر به داده ها، مفاهیم، سنت ها و خرافات بورژوائی آلوده هستند. محدود کردن دامنه عمل و شکل گیری کمیته های کمونیستی و حزب کمونیستی در طبقه کارگر به محدودیت های جنبشی و خطی چپ زدن تیر به پای خود است. آموزگاران و سازماندهندگان چپ ما خود بیش از فعالین طبقه کارگر نیازمند آموزش و تغییر هستند.

این تغییر البته از جدل ها، تلاش ها و تجربیات درونی حزبی نظیر حزب حکمتیست تأثیر میگیرد. این تلاش ها صمیمانه هستند و باید انجام شوند. اما اهرم مهمتر در متحقق کردن چنین تغییر یا شیفت طبقاتی و اجتماعی وجود فشار و واقعیت موجود در "پائین" هم هست. اگر شبکه های محافل کمونیست در طبقه کارگر به موازات این تلاش از "بالا" شکل بگیرند، جهش در احزابی مانند حزب حکمتیست هم میتواند خیره کننده و سریعتر شود. و این جهش خود متقابلاً بر پروسه شکل گیری و عروج حزب کمونیستی طبقه کارگر مؤثر واقع شود.

پ – یک فاکتور دیگر این واقعیت است که تجزیه خطی در میان فعالین کمونیست طبقه کارگر هنوز صورت نگرفته است. محدود کردن کمیته های کمونیستی و حزب کمونیستی در طبقه کارگر به طرفداران این یا آن حزب یا این یا آن خط دامنه این حزب کمونیستی در شرایط موجود را محدود میکند. واقعیت این است که رهبران و فعالین کمونیست در طبقه کارگر در شرایط کنونی میتوانند اتحاد بسیار بالاتر و فشرده تری، آنطور که مانیفست تعریف میکند، را در میان خود بوجود آورند و بلاواسطه و بلافاصله در اتحاد و آگاهی طبقه کارگر مؤثر واقع شوند. خطی شدن این کمیته ها پدیده ای است که باید صورت بگیرد و مستقل از اراده کسی صورت خواهد گرفت. اما پریدن از روی شرایط امروز و اجازه ندادن به اینکه این کمیته ها بر اساس مبارزه و تجربه مبارزاتی خود و در متن مبارزه سیاسی – طبقاتی در جامعه این خطی شدن را طی کنند مستقیماً به ضرر ماست. وجود کمیته های کمونیستی، حتی با یک پلاتفرم بازتر کمونیستی برای یک خط واقعاً کمونیستی بهترین امکان را فراهم میکند تا خط خود را به عنوان خط حاکم جا بیندازد. نباید از این پدیده ترسید.

**ت** – با توجه به ضعف تجربه مبارزه با پلیس و تلفیق درست کار علنی و مخفی و کار قانونی و کار غیر قانونی در میان فعالین کمونیست طبقه کارگر تعلق رسمی یک کمیته کمونیستی به یک حزب خاص را از نظر امنیتی برای این کمیته ها بسیار دست و پا گیر میکند. تشکیل کمیته های کمونیستی، بدون تعلق رسمی به یک حزب خاص، و فعالیت این کمیته ها بهترین محل و تسمه نقاله فایق آمدن بر این ضعف است. به این کمیته ها مجال میدهد که زیر و بم و هنر مبارزه با پلیس و تلفیق کار مخفی و علنی را با کمترین هزینه بیاموزند.

در نتیجه اینجا بحث من این است که تشکیل کمیته های کمونیستی را باید از سیاست سازمانی یک حزب خاص فراتر برد، آنرا به یک فراخوان واقعی، عملی و قابل اتخاذ برای طیف وسیعی از فعالین کمونیست تبدیل کرد. باید تلاش کرد که جنبشی را حول این چنین فراخوانی سازمان داد. جنبش کمیته های کمونیستی که پیش برندگان آن الزاماً به حزب خاصی تعلق ندارند.

### پلاتفرم

سوآلی که طبیعتاً مطرح می شود این است که پلاتفرم یا برنامه ای که این کمیته ها حول آن شکل میگیرند چیست؟ آیا این کمیته ها بطور کلی از کسانی تشکیل می شود که خود را کمونیست میدانند و یا باید پلاتفرم محدود تری را داشته باشند؟

با توجه به اینکه کلمه کمونیست امروز تعاریف بسیار متفاوت و مغشوشی را پیدا کرده است، صرف جمع شدن حول کلمه کمونیست کمک زیادی نمیکند. بعلاوه تشکیل کمونیست های علی العموم در قالب شبکه فعالین کمونیست فی الحال موجود است و آرایش جدید در همین قالب به زحمت میتواند از دایره فعالیت این شبکه فراتر برود. در نتیجه این کمیته ها باید پلاتفرم مشخص تر و تعریف شده تری داشته باشند.

بهترین پلاتفرمی که میتوان از آن شروع کرد همانی است که مانیفست تعریف میکند. این کمیته ها شامل کمونیست هائی است که برای اتحاد طبقه کارگر به منظور سازمان دادن انقلاب سوسیالیستی و سرنگونی حکومت طبقه سرمایه دار تشکیل میشوند. این کمیته ها، همانطور که مانیفست اعلام میکند، باید متعهد باشند که:

- \* در مبارزات ملل گوناگون، مصالح مشترک همه پرولتاریا را صرف نظر از منافع ملی شان، در مد نظر قرار میدهند و از آن دفاع میکنند
- \* در مراحل گوناگونی که مبارزه اقتصادی و سیاسی پرولتاریا و بورژوازی طی میکند، آنان همیشه نمایندگان مصالح و منافع تمام جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر هستند.
- \* عملاً، با عزم ترین بخش احزاب کارگری همه کشور ها و همیشه محرک جنبش به پیش اند؛ پیشرو و سازمانده و با عزم ترین بخش طبقه کارگر در مبارزه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی طبقه کارگر هستند.
- \* محرکه و لولای اتحاد درون طبقه کارگر، نه تنها کارگر شاغل این یا آن رشته، نه این یا آن قوم و ملیت، نه این جنس یا آن جنس، بلکه کل طبقه کارگر از شاغل و بیکار، زن و مرد، کرد و فارس و ترک و غیره و کل خانواده کارگری در همه عرصه های زندگی و مبارزه آن است.

\* نزدیکترین هدف این کمیته ها متشکل ساختن پرولتاریا بصورت یک طبقه، سرنگون ساختن سیادت بورژوازی و احراز قدرت حاکمه سیاسی پرولتاریا

چنین پلاتفرمی به اندازه کافی باز است که بخش پیشرو فعالین کمونیست طبقه کارگر را در خود جای بدهد و به اندازه کافی محدود هست که این کمیته ها را بیش از حد رقیق نکند.

### تعهد تشکیلاتی

این کمیته ها بدون داشتن یک تعهد تشکیلاتی و انضباطی به همان شبکه‌های محفلی محدود خواهد ماند. پایه این تعهد به سادگی اینها هستند:

- ۱- با هم بحث و تبادل نظر میکنیم، آنچه که به تصویب اکثریت رسید را همه با هم اجرا میکنیم.
- ۲- همه متعهد به حفظ اسرار و امنیت کمیته هستند. همه متعهد به اصل حداقل اطلاعات (هرکس تنها چیزی را میداند که بدون دانستن آن کارش پیش نمیرود). همه متعهد به تقسیم کار درونی کمیته هستند.

### وظیفه

تعریف دقیق وظیفه این کمیته ها یکی از پایه‌های اساسی تفاوت آن‌ها با شبکه‌های محفلی است. این تعریف دو بعد پایه‌ای دارد:

۱- این کمیته ها جغرافیای عمل و مسئولیت معلومی دارند. این جغرافیا باید تعریف شده باشد در غیر این صورت کمیته ها در عمل به همان سطح محافل محدود میمانند و دامنه عمل تعریف نشده آن‌ها را در مقابل وظایفی قرار میدهد که توان پاسخ گویی به آن را ندارند و در بهترین حالت به گپ زدن و فعالیت در مبارزه اقتصادی طبقه کارگر محدود میمانند.

این جغرافیا میتواند یک کارخانه، یک محله یا یک کارگاه باشد. البته در شرایط خاص میتواند محدوده های دیگر و یا محدود های موقتی را تعریف کرد. مانند محدود کار در میان کارگران بیکار در صنعت خاص یا...

۲- وظیفه این کمیته ها محدود به مبارزه اقتصادی طبقه کارگر نیست. هرچند این وظیفه حیاتی است. وظایف این کمیته ها را چنین میتوان خلاصه کرد:

الف - کمیته کمونیستی وظیفه دارند که مبارزه طبقه کارگر را همه عرصه های آن سازمان دهند و رهبری کنند. تفوق فکری کمونیسم بر سایر جریانات فکری و جنبشی در محل را تامین و تضمین کنند. از جمله این عرصه ها میتوان از این‌ها نام برد: مبارزه اقتصادی، مبارزه علیه تفرقه جنسی میان زن و مرد، مبارزه با تفرقه مذهبی، قومی، ملی، صنفی، شاغل و بیکار و غیره. مبارزه علیه خرافات بورژوائی در مورد جامعه، دولت، مذهب، مرد سالاری، ستم بر زن، ستم بر کودک، و بالاخره مبارزه سیاسی جاری در جامعه است.

ب - ارتباط با کمیته های مشابه چه در جغرافیای خود و چه در بعد وسیع تر

پ - کمک به شکل‌گیری کمیته های جدید، کمک به بارآوردن و آموزش رهبران و فعالین جدید و جوان در طبقه کارگر

شاخص پیشروی و موفقیت این کمیته ها نه در تعداد سایت و اعلامیه ها و جلسات آن‌ها است بلکه موفقیت در این عرصه های مشخص مبارزه و موفقیت در فایق آمدن بر تفرقه در میان طبقه کارگر و آگاه‌گری و اتحاد درونی طبقاتی در میان طبقه کارگر است.

### ترکیب

با این وظایف کمیته های کمونیستی نمیتوانند صنفی و یا تنها متشکل از کارگران باشند. جامعه سرمایه داری طبقه کارگر را از دسترسی به دست آوردهای فکری، فرهنگی و تکنیکی جامعه امروز بدرجه زیادی محروم نگاه میدارد. چه کسی است که نداند فقر مادی فقر علمی و فرهنگی را باعث میشود؟ بدون وجود روشنفکران کمونیست طبقه کارگر شانس زیادی در مبارزه همه جانبه علیه بورژوازی را ندارد. نه مارکس کارگر بود و نه لنین و نه رزا لوگزامبورگ و تروتسکی یا منصور حکمت و نسل وسیعی از روشنفکران کمونیست در تاریخ مبارزه کمونیستی طبقه کارگر. بدون این روشنفکران این مبارزات انقلابی طبقه کارگر همانقدر ناممکن بود که بدون وجود خود طبقه کارگر. من در بحث اصول فعالیت کمونیستی به گسل های ماهوی که در رابطه میان کارگر و روشنفکر وجود دارد نسبتاً به تفصیل صحبت کرده‌ام و علاقمندان میتوانند به آن بحث‌ها رجوع کنند.

بعلاوه صنفی نگاه داشتن این کمیته ها مانع از دسترسی آن‌ها به کل طبقه کارگر می‌شود و عملاً آن‌ها را در محدوده عمل جریانات سندیکالیست زندانی میکند. این جا باز هم باید به لنین ارجاع کنیم که: سازمان های کمونیستی سازمان اصناف یا جنسیت ها و ملیت های مختلف مانند کارگران مرد، کارگران زن، کارمندان، دانشجویان، فواحش، سربازان و غیره نیست. سازمان کمونیست های یک محل است. یک حزب کمونیستی در یک محل کارگر کمونیست،

دانشجو کمونیست، سرباز کمونیست، زن یا مرد کمونیست، فاحشه کمونیست و در یک کلام آدم‌های کمونیست را همه با هم در یک سازمان واحد در یک کمیته واحد کمونیستی متشکل میکند و به کار می‌اندازد. تنها با چنین ترکیبی است که میتوان به جنگ با بورژوازی رفت.

### تفاوت کمیته‌های کمونیستی با شبکه محافل کمونیستی درون طبقه کارگر

کمیته‌های کمونیستی نه تنها سازمانی در مقابل شبکه محافل کمونیستی درون طبقه کارگر نیست بلکه کمیته‌های کمونیستی بدون وجود این شبکه‌ها و بدون اتکا به این شبکه‌ها اصولاً قادر به انجام کارهایی که باید انجام دهد نخواهند بود.

این شبکه‌ها در شرایط فعلی، نه تنها نقش بدنه یک حزب را برای این کمیته‌ها بازی میکنند (هر چند بدون دیسپلین یک حزب) بلکه بهترین محیط برای جذب رهبران و فعالین جوان کمونیست طبقه کارگر و بهترین محیط برای آموزش فکری و عملی این فعالین و جذب آن‌ها به فعالیت کمونیستی در سطحی بالاتر است.

کمیته‌های کمونیستی شکل متمرکزتر، پیشرفته‌تر و سازمان یافته‌تر همان فونکسیون است که شبکه‌های محافل انجام میدهند. قرار گرفتن این کمیته‌ها در مقابل این شبکه و سایر اشکال سازمان‌یابی در طبقه کارگر تنها به سکتاریسم تشکیلاتی و ایزوله شدن این کمیته‌ها منجر میشود. این شبکه‌ها، و سایر تشکل‌های کارگری نه تنها محیط فعالیت این کمیته‌ها هستند بلکه نقش آب برای ماهی را دارند که بدون آن‌ها میمیرد.

### رابطه با سایر تشکل‌های کارگری

رابطه کمیته‌های کمونیستی با سایر تشکل‌های کارگری نیز از همین دست است. طبقه کارگر چه در محیط کار خود و چه در محیط زیست اش انواع تشکل‌های مختلف را برای گسترش اتحاد دورنی خود و برای دادن امکان مقابله با بورژوازی و یا حتی برای زندگی روزمره خود بوجود می‌آورد. این تشکل‌ها از شورا تا سندیکا، از مجمع عمومی تا تعاونی، از کلوب و باشگاه ورزشی تا گل گشت و شب نشینی و غیره و غیره را در بر میگیرد. اینکه ما مثلاً طرفدار جنبش مجمع عمومی هستیم نباید مانع از آن شود که از این نوع تشکل‌ها دست بشوئیم.

این تشکل‌ها اشکال تعیین یافته و غالباً خودبخودی اتحاد و اخوت درونی طبقه، مکانیسم بافتن فرد کارگر با خانواده کارگری و طبقه کارگر در یک تصویر عمومی‌تر اند. این‌ها تسمه نقاله متشکل‌تر شدن و آگاه‌تر شدن طبقه اند. کمیته کمونیستی باید دست هر کارگری که هر درجه از اتحاد را در میان طبقه کارگر بوجود می‌آورد بشمارد، خود را بخشی از آن تلاش به بیند، پیش‌تاز آن اتحاد باشد و آن فعال کارگر باید کمیته کمونیستی را پشتوانه خود، عنصر آگامتر و با تجربه‌تر طبقه خود ببیند و نه رقیب خود.

بخش مهمی از این تشکل‌ها هیچ‌گاه لازم نیست به چیز دیگری تغییر یابند، بخش حیاتی زندگی طبقه کارگر، توافقی که این طبقه وجود دارد، هستند. و آن‌ها که باید تغییر یابند تنها در پروسه زندگی و مبارزه و قانع شدن بر اساس تجربه و فعالیت فکری کمیته میتوانند این مسیر را طی کنند.

### کمیته‌های کمونیستی، امنیت و تضمین ادامه کاری

پایه حیاتی تضمین ادامه کاری کمیته اول تربیت دائم نسل کارگران جوان، پرشور و کمونیست طبقه کارگر و دوم حفظ امنیت کمیته و فعالین و رهبران موجود و قابلیت مبارزه با پلیس است.

مبارزه بدون تردید هزینه (زدان، دستگیری و ...) دارد. این را هر کارگری میداند. مساله بر سر محدود کردن این هزینه و داشتن ابزار پر کردن حفزه‌هایی است که این هزینه ایجاد میکند.

آموزش و تربیت جانشینان و نسل آینده رهبران و فعالین کارگری نیاز مند توضیح بیشتر نیست. این پروسه یکی از پروسه‌های جاری در همه محافل کارگری هست. کمیته‌ها هم باید آگاهانه روی این امر کار کنند.

عرصه امنیت دامنه بسیار وسیعی دارد و اینجا نمیتوان به همه آن‌ها پرداخت و یا حتی برخی از آن‌ها را تشریح کرد. این وظیفه جزوات، نوشته‌ها و سایر ابزارهای آموزشی و انتقال تجربه است. آنچه اینجا باید مورد تأکید قرار گیرد اهمیت حیاتی تضمین امنیت توسط یک کمیته کمونیستی است. یک کمیته کمونیستی باید، از طریق تقسیم کار و آموزش درونی، بر فن مبارزه با پلیس تسلط پیدا کند.

خوشبختانه تجربه روزانه بسیاری از رمز و راز مبارزه با پلیس بخصوص در عرصه تلفیق کار علنی و مخفی و یا کار قانونی و غیر قانونی را به هر کارگر فعال می‌آموزد. هر کارگر استخوان خورد کرده‌ای میداند که چگونه یک هدف را از طریق فرمولبندی‌های به اصطلاح قانونی بسته بندی کند و یا چگونه توده کارگر را به جنگی که هنوز برای آن آماده نیست نبرد. اما امنیت و مبارزه با پلیس هم فراتر از این است و هم باید آن را به شکل علمی‌تری آموخت و آموزش داد. و همیشه متوجه بود که هیچ آموزشی جای تجربه در محیط زنده را نمی‌گیرد. آموزش دادن عملی رهبران جوان یا کم تجربه‌تر طبقه در عمل، مانند همه زمینه‌های دیگر، یک امر حیاتی است.

اما در مورد امنیت، از میان همه اصل‌ها و فنون، اینجا باید بر سه اصل تأکید کنیم:

۱- اصل حداقل اطلاعات: مطابق این اصل هر کس تنها باید اطلاعات مخفی‌ای را داشته باشد که برای انجام وظیفه‌ای که کمیته به او محول کرده است به آن نیاز دارد و بدون داشتن آن اطلاعات قادر به انجام کارش نیست. این اصل در بسیاری از اوقات در مقابل روابط محفلی که در آن همه و هر نوع اطلاعاتی رد و بدل می‌شود و یا با اتکا به اینکه فلانی بچه خوبی است و یا قابل اعتماد است و لذا می‌شود همه چیز را به او گفت. قرار می‌گیرد. در این

فضا اگر به کسی اطلاعات ندهید به این معنی است که به او اعتماد ندارید. با این فضا باید مبارزه کرد و در میان خود این را قبول کرد که دادن اطلاعات به ندان اطلاعات علامت اعتماد یا عدم اعتماد نیست. ضرورت کار و مبارزه با پلیس و حفظ امنیت همگانی است. اصل حداقل اطلاعات بعلاوه از دو جانب دیگر هم همیشه مورد تهدید است:

الف - دادن اطلاعات خودی یا مخفی به دیگران را محمل کسب اتوریته و یا تثبیت اهمیت اطلاعات دهنده. این کار بیشتر از جانب افراد کم نفوذ، بی تجربه انجام میگیرد و اتفاقاً کانالی است که بسیاری از اوقات پلیس به روابط دورنی کارگاران فعال و یا کمیته کمونیستی نفوذ میکند. باید این اصل را جا انداخت که هرکس به شما عملاً یا رسماً اطلاعاتی را میدهد که لازم ندارید قابل اعتماد نیست.

ب - کنجکاوای فعالین بی تجربه. کنجکاوای یک غریزه طبیعی است. اما در این مورد مهلک میشود. بسیاری از فعالین کم تجربه و یا خرده بورژواهایی که صرفاً به اصطلاح فضول هستند نمیتوانند خود را کنترل کنند و تلاش میکنند تا سر از همه چیز در بیاورند. باید نسبت به این پدیده حساس بود.

تلفیق درست کار مخفی و علنی: مبارزه کارگری، مانند هر مبارزه توده‌ای دیگر، بنا به تعریف علنی است. رهبران و بسیاری از فعالین کمونیست 2. طبقه کارگر بر متن همین فعالیت علنی است که رهبر میشوند و مورد اعتماد توده طبقه قرار میگیرند. در نتیجه تلفیق این فعالیت علنی با فعالیت مخفی بسیار حساس و حیاتی است. رهبران و فعالین علنی طبقه کارگر بنا به تعریف از طرف پلیس و جاسوسان رژیم شناخته شده و زیر نظر هستند و در هر مبارزه کارگر مورد تعرض و دستگیری و بازجویی قرار میگیرند. در این رابطه ما سطوح مختلفی از مساله را میتوان و باید مورد بحث قرار داد اما اینجا ما تنها به رنوس چند نکته حیاتی اشاره میکنیم:

الف - رهبران و فعالین علنی همیشه باید در قالبی قابل انکار در تعادل قوای موجود اظهار نظر یا آژیتاسیون علنی کنند بطوری که اگر در آن مورد مورد بازخواست قرار گرفتند بتوانند حرف‌های خود را در یک قالب معقول توجیه کنند. آژیتاستون خارج از تناسب قوا دعوت به سرکوب و دعوت به دستگیری و از هم پاشاندن تشکل کارگری است. این امر باید به‌خصوص به کارگران جوان و کم تجربه تر آموزش داده شود.

ب - از محل زندگی یا کار هیچ فعال و رهبر علنی نباید ادبیات و یا اسناد مخفی بشود بدست آورد. این رقفا باید همیشه تمیز باشند.

پ - فعالین و رهبران علنی مطلقاً نباید مسئول انجام کار های غیر قانونی شوند و باید اطلاعات آن‌ها، برای حفاظت خود آن‌ها، کنترل شده باشد. از کسی که اطلاعاتی نداشته باشد نمیتوان اطلاعاتی را بدست آورد که موجب محکومیت او خواهد شد. نداشتن اطلاعات بهترین سپر دفاعی یک رهبر و فعال علنی در مقابل پلیس است.

آموختن فن مبارزه با پلیس: یک کمیته کمونیستی و یا هر تشکل غیر قانونی در میان خود تماس حضوری، تلفنی، اینترنتی و یا کتبی دارد. چه بسا 3. چاپخانه و دستگاه تکثیر و غیره دارد. و بعلاوه باید فرض کند که میتواند زیر نظر پلیس باشد. پلیس برای انجام این کار از پیشرفته‌ترین ابزارها استفاده میکند. این ابزارها بسیاری از اوقات برای ما قابل دسترس نیستند. اما فعالین طبقه کارگر ماهی در آب هستند و پلیس با دستگاه غوازی در این آب شنا میکند. در نتیجه در دنیای واقعی ما با تمهیدات و روش‌های ساده‌ای میتوانیم خود را از پلیس محفوظ داریم. این روش‌ها را باید آموخت و آموزش داد.

### آیا کمیته های کمونیستی اعلام وجود علنی میکنند؟

وجود کمیته های کمونیستی یا جمع هائی که برای اتحاد طبقه کارگر و علیه همه انواع نفرقه مبارزه میکنند طولانی مدت نه از چشم مدیریت و سرمایه دار و نه از چشم دولت و مسجد و بسیج و تشکل های دولتی پنهان نخواهد ماند. این کمیته ها یا باید کاری نکنند و یا اگر فعالیت کنند وجود آن‌ها را از نتیجه کارشان میتوان حدس زد. کمیته لایه ادبیات کارگری و کمونیستی تولید و یا توزیع میکند، کمیته لایه حمل شکل‌گیری انواع نزدیکی و اتحاد میان کارگران از گل گشت تا محافل کارگری و از تحادیه و سندیکا تا مجمع عمومی هستند. این کمیته ها اگر واقعاً کمیته باشند به زندگی روزمره و مبارزه روزمره طبقه کارگر چه در کارخانه و کارگاه و چه در محله بافته شده هستند. در نتیجه بازکردن حساب روی اینکه وجود کمیته حدس زده نمیشود اشتباه است. یا به انفعال و یا به گشاد بازی امنیتی می انجامد.

آنچه که باید مخفی بماند این است که کمیته شامل چه کسانی است، چگونه کار میکند، جلساتش را کجا میگیرد، ارتباطش با سایر کمیته ها چه در کارخانه ها و چه در محلات دیگر کدام است. کمیته بنا به تعریف حق دارد هر نوع سیاست و انتشارات یا وسائل ارتباط جمعی را سازمان دهد. اما چگونه و در چه قالبی این کار را انجام میدهد را دیگر باید به عقل سلیم کمیته سپرد.

در مورد کمیته هم تلفیق کار مخفی و علنی صدق میکند. کمیته لازم است ادبیات، نشریات، کتب، سی دی، و یا هر نوع وسیله ارتباط جمعی را علنی، نیمه علنی یا مخفی منتشر کند. کمیته حتماً لازم است گرد هم آئی های مخفی، نیمه علنی یا علنی را تشکیل دهد، اما در هر حال باید اصل تلفیق کار علنی و مخفی و اصل حفظ امنیت و ادامه کاری کمیته را در نظر داشته باشد. رابطه این کمیته ها با احزاب چپ و با خط های موجود در چپ

اگر چنین کمیته هائی شکل بگیرند سؤالی که پیش می‌آید این است که رابطه این کمیته ها با خط و خطوط موجود در آنچه که در جامعه ایران خود را کمونیست میخواند چیست؟



## این رابطه را در دو سطح میتوان تفکیک کرد: رابطه خطی و سیاسی و رابطه تشکیلاتی

### ۱- رابطه خطی و سیاسی

گفتیم که خط و پلاتفرم حاکم بر این کمیته ها امروز نمیتواند از یک پلاتفرم عام مبتنی بر احکام مانیفست کمونیست فراتر رود. یا بهتر است بگوئیم فراتر رفتن از چنین پلاتفرم عامی زود رس است و تفرقه را در طبقه کارگر باقی میگذارد.

اما این عام بودن به این معنی نیست و نباید باشد که سیاست و خطهای مختلف در این کمیته ها نباید مورد بحث قرار گیرد و یا از آن بدتر کسانی که به این یا آن خط تعلق یا تمایل دارند امکان نیابند که تلاش کنند دیگران را به صحت خط خود قانع کنند. سلب این امکان کمیته را میکشد. امکان رشد و روشن شدن را از آن میگیرد. هیچ سد تشکیلاتی نمیتواند طولانی مدت مانع نفوذ اندیشه و خط شود. اگر اعضای کمیته احساس نکنند که میتوانند در یک فضای سالم و رفیقانه آنچه که درست میدانند را به تعقل دیگران تبدیل کنند کمیته مانند برگ های یک درخت در پاییز میریزند. کمیته قابلیت جذب بسیاری از بهترین کمونیست ها در طبقه کارگر را از دست میدهد.

این تلاش اما باید صبورانه، بدور از سنت رایج چپ موجود و با تضمین گسترش اتحاد درونی طبقه کارگر انجام شود. هیچ چیز جای تجربه را نمیگیرد. کسی که فکر میکند حق دارد باید بتواند استدلال کند بر متن تجربه روزمره نشان دهد که حق دارد.

بیگمان انشقاق در این کمیته ها هم دیر یا زود شکل میگیرد، بیگمان چپ و راست خود را نشان خواهند داد و بیگمان دیر یا زود در کمیته صف بندی هایی شکل میگیرند. اما از شکل گیری این صف بندی ها تا جدائی یا در مقابل هم قرار گرفتن فاصله زیادی است و نباید از واقعیت ابژکتیو اجتماعی جلو زد. باید بیاد داشته باشیم که جدائی سازمانی بلشویک ها و منشویک ها بعداً از جدائی آن ها در ابعاد اجتماعی در متن یک تحول عظیم سیاسی و اجتماعی در جامعه روسیه اتفاق افتاد. و باید بیاد داشت که یک تم دائم دخالت لنین در کمونیسمی که بعد از انقلاب روسیه در آلمان و انگلیس شکل گرفت مبارزه با تحمیل چنین جدائی های زود رس و ناچاراً انزواي خط کمونیسی در میان توده طبقه کارگر بود. از این مهمتر این است که الگوی اتحاد ها و جدائی ها در چپ غیر کارگری مطلقاً نباید الگوی این کمیته ها باشد. این اتحاد ها و جدائی ها غیر اجتماعی و فرقه ای هستند و بهترین شاخص غیر کارگری بودن این جریانات است.

### ۲- ارتباط سازمانی

ارتباط سازمانی کلاً یک مقوله دیگر است. روشن است که فعالین و رهبران متشکل در این کمیته ها با سازمان یا افرادی که خط آن ها را نمایندگی میکنند رابطه نزدیک تری برقرار میکنند. این اجتناب ناپذیر است. اما در این رابطه باید به دو مساله دقت کرد:

الف - باید دانست که چنین رابطه ای، در شرایط اختناق، میتواند سرخ ضربه خوردن امنیتی و لطمه خوردن کمیته شود. در نتیجه اولاً این رفاقا باید در مورد چگونگی این ارتباط و عدم سرایت لطمه امنیتی به بقیه هشیار باشند و مسئولانه عمل کنند. در ثانی خود کمیته باید بسیار هوشیار باشد که اعضایش از سر بی تجربگی و یا در ادامه آکسیونیسیم حاکم بر چپ کمیته را در فعالیت های علنی خود و یا فعالیتی که بنام کمیته انجام میدهند با مخاطره امنیتی روبرو نکنند. واقعیت این است که به زحمت میتوان برای این رابطه ضوابطی تعریف کرد. ناچار باید این را به عقل سلیم کمیته و اعضای آن واگذار کرد.

ب - ارتباط رسمی کمیته با یک حزب یا با افراد غیر قانونی: کمیته ممکن است و حتماً در مقطعی از حیات خود با نزدیک شدن به یک خط با حزب یا افرادی رابطه ویژه ای برقرار خواهد کرد. این رابطه باید زیر شدید ترین ضوابط امنیتی انجام شود. باید فرض کرد که پلیس تلاش میکند که ارتباطات با این احزاب و افراد را زیر شدید ترین مراقبت امنیتی قرار دهد و بعلاوه ارتباط با این افراد و احزاب مانند ارتباط با افراد قانونی در جامعه نیست. عواقب امنیتی بسیار بیشتری دارد. در نتیجه این ارتباطات باید از کانال های قابل توجهی و امن انجام گیرد و اکیداً مخفی بماند. تجربه سازمانی حزب حکمتیست درس های زیادی در این زمینه دارد.

### در میان چپ چه کسی شانس دارد؟

وقتی که در باره رابطه این کمیته ها با احزاب چپ حرف میزنیم منظور مان رابطه با احزاب موجود است. این برداشت محدود است و بر این اصل استوار است که کمونیسم تحزب یافته همین است که فعلاً هست و کارگر کمونیست باید تکلیف خود و تحزب خود را با آنچه که موجود است روشن کند. این تصویر ایستا و عقب است. به نظر من فضا برای تشکیل احزاب جدید دیگری در ایران و بخصوص بر متن کمیته های کمونیستی که شکل بگیرند باز است. چه کسی حکم داده است که کمونیسم را فقط کسانی میتوانند متحزب کنند که محصول انقلاب ۵۷ ایران هستند و غالباً عملاً یا ذهناً تبعیدی هستند؟

حزب حکمتیست، به اعتقاد من، تا کنون بهترین پلاتفرم را برای شکل گیری یک حزب کمونیستی طبقه کارگر فراهم کرده است و تا آنجائی که خط و مشغله هایش لافل در سطح رسمی همین بماند، شانس بیشتری باید داشته باشد. اما با وضعی که احزاب چپ موجود دارند، و به آن اشاره کردیم، این صحنه تماماً باز است. در نتیجه وقتی از رابطه این کمیته ها با احزاب چپ حرف میزنیم یک آلترناتیو که مستقل از اراده چپ موجود میتواند شکل بگیرد تشکیل احزاب جدید کمونیستی طبقه کارگر است.



رابطه کمیته های کمونیستی با احزاب موجود چپ را باید یک رابطه متحول و دو طرفه دید. گفتم که به اعتقاد من شانس اینکه کمیته های کمونیستی و با اصولاً هر نوع حزب کمونیستی طبقه کارگر شکل بگیرند در این است که این حرکت دو سویه شود. یک طرف این قضیه، از سوی مثلاً حزب حکمتیست است که امیدوارم احزاب دیگر هم به حرکت به پیوندند. طرف دیگر متعین شدن خطی کمیته ها است که میتواند به شکل جذب شدن به یکی از خط های موجود و یا تشکیل حزب جدیدی (ویا ترکیبی از هر دو) صورت بگیرد.

به دلایلی که توضیح دادم این حرکت یک سویه، یعنی از جانب احزاب موجود، کافی نیست و مطلقاً جوابگو نمیباشد. باید این حرکت را در پایه، در سطح شبکه های فعالین و رهبران کمونیست طبقه کارگر دامن زد. و گفتم ارتباط تشکیلاتی و یا تعلق خطی به این یا آن حزب، چه در داخل و چه در خارج، نباید عملاً یا رسماً پیشروی برای تشکیل این کمیته ها باشند. و اشاره کردم که روشن شدن خطی و سمتگیری این کمیته ها، در یک پروسه سیاسی، فکری و اجتماعی و با تضمین حداکثر اتحاد درونی طبقه کارگر امری لازم و غیر قابل اجتناب است. سؤال این است که کدام یک از احزاب چپ کنونی شانس دارند که توجه این کمیته ها را جلب کنند و آنان را لاقلاً از نظر خطی به خود جذب نمایند؟

این پروسه تنها حرکت این کمیته ها به طرف احزاب سیاسی و یا خط های موجود در چپ ایران نیست. یک پروسه حرکت از دو طرف، و به نظر من بیشتر از جانب چپ موجود است. درست است که این کمیته ها با پروسه تغییر و یا معین شدن خطی خود روبرو هستند اما احزاب چپ نیز با مصاف تغییر خود رو به رو هستند. حزبی در این رابطه شانس دارد که ضرورت این شیفت طبقاتی و اجتماعی در صحنه جامعه ایران را، نه تنها در حرف بلکه، در عمل دریابد و خود را تغییر دهد. این میدان به اعتقاد من باز است. این کمیته های کمونیستی بیش از هر کس به آن حزبی جلب میشوند که دنیا را از منظر طبقه کارگر نگاه کند، مشغله هایش، زیانش، تبلیغاتش، تروجیاتش، و تئوری هایش راه در مقابل پای این فعالین کمونیست قرار دهد و پیوستن خطی این کمیته ها به آن حزب بلاواسطه به معنی قدرت یابی بیشتر آنان در صحنه مبارزه های که در آن فعال هستند باشد.

بعلاوه باید به یک واقعیت دیگر هم توجه کرد. احزاب چپ موجود، چه در خارج و چه در داخل، نه تنها از نظر خطی، بلکه از نظر افراد، محصول انقلاب ۵۷ هستند. بخش اعظم این چپ سال ها است در تبعید است و متوسط سن آنها بسیار بیش از متوسط سن در جامعه ایران است.

پدید انقلابیون در تبعید در جنبش کمونیستی لاقلاً از زمان کمون پاریس پدیده شناخته شده ای است که بعداً انقلابیون روسیه، قبل از انقلاب ۱۹۱۷، و بعد از آن همه انقلاب های شکست خورده و انقلابیون دیگر تجربه کرده اند.

تبعید عوارض مخرب خود را بر همه این انقلابیون باقی میگذارد. مقایسه فضای انقلابیون تبعیدی ایران با کمونارد های تبعیدی در انگلیس و انقلابیون تبعیدی ۱۹۰۵ روسیه در اروپا بسیار آموزنده است. شباهت ها حیرت آور است.

قطع ارتباط اجتماعی این انقلابیون با جامعه توسط دولت های حاکم، آن ها را به ماهی هائی تبدیل میکند که در دریا برویشان بسته است. به ماهی برکه تبدیل میشوند، مشغله هایشان، دلمشغولی های شان، اتحاد و جدائی هایشان همه تماماً غیر اجتماعی و یا بسیار عقب از جامعه میشود. این پدیده را با نصیحت یا ترویج نمیتوان درمان کرد. تنها وجود یک عنصر قوی اجتماعی در بطن طبقه کارگر میتواند امکان دگرپسویی را به این انقلابیون بدهد. امکان تجدید نیرو و جوان شدن و به روز شدن را به احزاب انقلابی بدهد. و معضل همیشه این بوده است که حصار های ذهنی و سنت های حاکم بر ذهن این انقلابیون و ترس از تغییر بیشترین مقاومت را در مقابل این گذار ایجاد کرده و میکند.

تشکیل کمیته های کمونیستی در طبقه کارگر بیشترین اهرم فشار فکری و جنبشی را روی کمونیسم موجود ایران میگذارد، دست کمونیست های واقعی کارگری در این احزاب را قوی میکند و امکان میدهد تا آنها را واقعاً استعداد و پتانسیلش را دارند این جهش را انجام دهند

### خاتمه:

این سطور را وقتی تایپ میکردم که انقلاب در مصر به حرکت در آمده است. اطمینان دارم که هر کارگر کمونیستی در ایران از تصور اینکه انقلابی در ایران صورت بگیرد (که قطعاً دیر یا زود صورت خواهد گرفت) و طبقه کارگر ایران این چنین پراکنده و بی خط وارد این بزرگترین مصاف تاریخی خود با لشکر سلم و تور بورژوازی شود به هراس افتاده است. یادش بخیر یدالله خسرو شاهی فاصله کوتاهی قبل از مرگش و در رابطه با جنبش سبز به طبقه کارگر و فعالین کمونیست آن در مورد تکرار فاجعه انقلاب ۵۷ هشدار داد.

طبقه کارگر ایران نمیتواند با همان درجه از آگاهی و تشکل کمونیستی وارد انقلاب آتی ایران شود که وارد انقلاب ۵۷ شد. می باز د.

باید جنبید باید حزب کمونیستی و آگاهی و اتحاد دورنی طبقه کارگر را بالا برد تاجانی که نه خمینی و نه البرادعی و اخوان المسلمین و نه هیچ حزب و اکتیویست بورژوازی دیگری نتواند خود را به انقلاب آتی ایران تحمیل کند.

انقلاب آتی ایران تنها به عنوان مقدمه ای بر انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر شانس دارد و تمام بورژوازی و احزاب بورژوا از بزرگ تا خرد آگاهانه و نقشه مند علیه آن می ایستند تجربه تمام انقلاب های دنیا را دارند. تنها شانس طبقه کارگر در داشتن حزب کمونیستی آن است.

رفقا باید جنبید. وقت چندانی نیست.

**ضمیمه ۱ : کمیته های کمونیستی****ضمیمه ۲ : کمیته های کمونیستی – جمعیتی تجربه دو ساله  
سازمان و سبک کار کمونیستی****بخش اول  
کمیته های کمونیستی****طرح بحث**

توضیح این متن خلاصه و تنظیم شده بحثی است که در دو جلسه یک سمینار حزبی در ژانویه ۲۰۰۶ ارائه شده و جنبه طرح بحث را دارد و باید به همین عنوان به آن برخورد شود. از این شماره سازمانده کمونیست بحث کمیته های کمونیستی و بعدا بحث چپ رادیکال و سازمانهای غیر حزبی را خواهید خواند. س ک – در سازمانده کمونیست ۸، ۹ و ۱۰ در فوریه و مارس ۲۰۰۶ منتشر شد. ک.م.

**مقدمه****رفقا!**

دو بحثی که در این سمینار مطرح میکنم، یعنی بحث کمیته های کمونیستی و بحث سازمان های غیر حزبی قرار بود در فرم مفصل تری در انجمن مارکس – حکمت تحت عناوین "حزب کمونیستی و سازمان های غیر حزبی و به اصطلاح "تشکل های توده ای" است. در این بحث برخورد چپ رادیکال به این سازمانها و دلیل ناتوانی آن در ایجاد هیچ سازمان اجتماعی رد مورد بحث قرار میدهم و به مبانی روش کمونیستی در قبال این نوع تشکل ها خواهیم پرداخت. این دو بحث های "تشکیلاتی"، سازمانی، فنی و در مورد اصلاح روش های موجود نیستند. بحث های سبک کاری هستند که به اساس سیاست و فلسفه سیاسی ما مربوط میشوند. بحث در مورد اصلاح شیوه کار جاری نیست، بر سر تغییر آن است. بحث بر سر جدائی از سبک کاری است که نیاز های جنبش ما را پاسخ نمیدهد است. سبک کار و روش تشکیلاتی رایج در میان کمونیست ها، که در میان ما هم شیوه رایج است، میراث جنبش های دیگر اند که باید نقد شده و کنار گذاشته شوند.

بحث اول، یعنی کمیته های کمونیستی، ادامه بحث سیاست سازماندهی ما است. در این بحث ضرورت اتکا سازمان حزبی بر "کمیته های کمونیستی" را طرح میکنم. بحث دوم در مورد سازمان های غیر حزبی و به اصطلاح "تشکل های توده ای" است. در این بحث برخورد چپ رادیکال به این سازمانها و دلیل ناتوانی آن در ایجاد هیچ سازمان اجتماعی رد مورد بحث قرار میدهم و به مبانی روش کمونیستی در قبال این نوع تشکل ها خواهیم پرداخت. این دو بحث های "تشکیلاتی"، سازمانی، فنی و در مورد اصلاح روش های موجود نیستند. بحث های سبک کاری هستند که به اساس سیاست و فلسفه سیاسی ما مربوط میشوند. بحث در مورد اصلاح شیوه کار جاری نیست، بر سر تغییر آن است. بحث بر سر جدائی از سبک کاری است که نیاز های جنبش ما را پاسخ نمیدهد است. سبک کار و روش تشکیلاتی رایج در میان کمونیست ها، که در میان ما هم شیوه رایج است، میراث جنبش های دیگر اند که باید نقد شده و کنار گذاشته شوند.

از نظر من این بحث ها ادامه بحث هائی است که در طی ۲۰ سال گذشته مورد سبک کار کمونیستی در حزب کمونیست ایران و حزب کمونیست کارگری ایران داشتیم و اساسا منصور حکمت آنها را ارائه کرد. بحث تئوری حزبی ما بعد از تشکیل حزب کمونیست کارگری از جنبه هائی جلو رفت و تغییر کرد اما از منظر تئوری سازمانی، بطور اخص، هیچگاه به آن بر نگشتیم. مشکلات و ابعاد دیگری از فعالیت کمونیستی میبایست مورد کنکاش و نقد قرار میگرفت که سعی میکنم به آنها هم پردازم و البته از دخالت رفقای مختلف و بویژه "دست اندرکاران" و "خبرگان" در این بحث ها استقبال میکنم.

\*\*\*

**مسئله سازمان – در متن جدید**

تغییر اوضاع سیاسی ایران، شکست دو خرداد، مقابله سنت های سیاسی مختلف موجود در جنبش سرنگونی برای تامین رهبری جنبش اعتراض مردم، همه احزاب جدی را در مقابل مسئله سازمان سازی حزبی به معنی اخص کلمه قرار داده است. همه احزاب در حال گذار از شیوه کار جنبشی به شیوه فعالیت سازمانی تر هستند. این "مشغله" برای ما، به ناچار، پای تئوری سازمان حزب را به میان میکشد و ما را در مقابل مسائل جدیدی قرار میدهد که باید به آنها پاسخ به گوئیم.

در رابطه با سازمان حزب در داخل کشور ما قبلا، در حزب کمونیست ایران و حزب کمونیست کارگری، در مورد شبکه محافل کمونیستی، شبکه محافل کارگران کمونیست، رهبران علنی، آژیتاتورهای توده ای و جایگاه آنها در سازمان و تئوری سازمانی یک حزب کمونیستی – کارگری بحث داشته ایم (۱).

امروز باید مجددا به این بحث ها برگردیم و به مسئله سازمان بطور اخص به پردازیم. اگر در این دوره پاسخ مناسب و متناسب به نیازهای سازمانی جنبش و حزب مان ندهیم در مقابل فعالیت سازمان یافته احزاب دیگر، بر متن سنت و روش خودشان، نا کارا میمانیم.

\*\*\*

## تمرکز در چه چیز؟ حزب و جامعه از منظری دیگر

سازمان یعنی تمرکز. بحتم فعلا بر سر درجه و سطح تمرکز و یا محل انفصال سازمانی نیست. بحث بر سر نفس تمرکز است. سازمان یعنی آدمها جایی جمع میشوند و در قالب روابط خاصی فعالیت خود را متمرکز میکنند. سوال این است که در یک سازمان کمونیستی ما در اساس چه نوع فعالیتی را متمرکز میکنیم؟ ما تمرکز را در چه چیز میخواهیم؟ و دقیقا میخواهیم چه فعل و انفعالی را متمرکز کنیم؟

به این سوال با رویکرد های مختلف میتوان جواب داد. اگر مسئله را از سازمان، بخصوص، در شکلی که چپ رادیکال درک میکند، شروع کنیم در قدم اول به نوعی تمرکز میرسیم که تئوریک ترین آن حوزه اعضا است. قرار است فعل و انفعال اعضا را متمرکز کنیم. اگر ما بعنوان یک حزب پارلمانی باشیم که محور فعالیت ما انتخاب به پارلمان است به نوع دیگری از تمرکز میرسیم. و اگر از سر تمرکز یک فونکسیون خاص، چاپ یا نظامی یا .. شروع کنیم به تمرکز سازمانی دیگر میرسیم.

همه این رویکردها به تمرکز سازمانی میرسند اما هر یک به یک نوع ویژه تمرکز و به یک فلسفه خاص از آن تمرکز میرسند. در نتیجه باید به این سوال پاسخ دهیم که سازمان حزب ما بر اساس تمرکز در چه چیز استوار است؟ اینجاست که نوع سازمانی میخواهیم ایجاد کنیم مستقیما به تصویر ما از حزب و چگونگی فعالیت آن بر میگردد. به این معنی است که گفتیم بحث تکنیکی نیست جنبشی و پایه ای است.

\*\*\*

آخرین بحث سازمانی، به معنی اخص آن، که داشتیم بحث حوزه های حزبی مربوط به سالهای ۶۳ و ۶۴ شمسی در حزب کمونیست ایران است. در آن زمان بحث کردیم که حوزه سلول و مبنای سازمانی حزب است. میدانید که حوزه از جمع اعضای حزب در یک محیط یا جغرافیا تشکیل میشود.

البته باید توجه کنید که بحث ما آن زمان ما در مورد حوزه ها با برداشت جاری چپ رادیکال و غیر اجتماعی تفاوت های قابل توجهی داشت. در سنت چپ حوزه ها (تشکل اعضا) اساسا معطوف به فعل او انفعال درون حزبی بود. کار حوزه ها بحث کردن، پخش اعلامیه، و رشد میکروسکوپی و تدریجی سازمان بود. حوزه یک مرکز مخفی، "غیبی"، فکری، و فرقه ای برای روشنگری و رهبری بود یا میشد.

بحث حوزه ها در حزب کمونیست ایران، در مقایسه با سنت چپ غیر اجتماعی آن دوره، یک گام مهم به پیش بود. در بحث حوزه ها ما عنصر جامعه را وارد فعالیت کمونیستی کردیم. حوزه قرار بود که در جامعه فعالیت خاصی را انجام دهد. به عکس تصور آن روز چپ رادیکال، بحث حوزه های ما در آن دوره روی عنصر جامعه و رابطه فعالیت کمونیستی با جامعه و طبقه انگشت. نقش برجسته خسرو داور در بحث حوزه ها هم در حزب کمونیست ایران تاکید بر این اتصال اجتماعی و تلاش برای سازمان یافته کردن آن بود (۲).

اما وقتی که بر نقش اجتماعی حزب تاکید میکنید دیر یا زود بحث رهبری در جامعه، و نه در سازمان خودمان، مطرح میشود. برای ما هم همینطور شد. بحث های منصور حکمت در مورد مکانیسم های رهبری اجتماعی در قالب بحث های سبک کار و اژیتاتور پرولتر را باید یاد آوری کنیم. این بحث ها بازتاب اولین نگاه کردن های ما به مکانیسم های اجتماعی در مبارزه طبقاتی و سیاسی بود. در نتیجه ما مبیانیست رابطه رهبری اجتماعی را با حوزه های حزبی و با سازمان حزب را روشن میکردیم.

حوزه در سیستم چپ رادیکال و غیر اجتماعی میتواند بدون ارتباط با جامعه زندگی و فعالیت کند. فعالیت کمونیستی ای که ما میخواستیم بدون ارتباط با جامعه معنی نداشت. چپ فرقه ای رهبری را مقوله ای ایدئولوژیک و فرقه ای میداند. در نتیجه اصولا عنصر جامعه، رهبری جامعه و مکانیسم های اجتماعی این رهبری از سیستم حذف میشود. خود را از سر تحلیل و حقانیت ایدئولوژیک، که البته خودش به خودش میدهد، بنا به تعریف رهبر جامعه میداند. در نتیجه مثلا چپ رادیکال و غیر اجتماعی مسئله جا دادن رهبران اجتماعی در سازمان خود و تبدیل شدن به ظرف طبیعی فعالیت رهبران اجتماعی را ندارد. برای ما، همانطور که اشاره کردم، مقوله رهبری به بحث مکانیسم های اجتماعی رهبری، بحث رهبران عملی کارگری و بحث اژیتاتور پرولتر منجر شد.

در بحث اژیتاتور پرولتر گفتیم که طبقه کارگر و جامعه توده بی شکل و بی سازمان نیست. اعتراض و مبارزه جزئی از حیات روزمره انسان در جامعه و یک جز بیدیهی زندگی طبقه کارگر است. گفتیم طبقه کارگر، و راستش همه بخش های جامعه، برای سازمان دادن تلاش خود برای زندگی بهتر، حتی در مخزن ترین شرایط هم، رهبران عملی و شبکه روابط اجتماعی و طبیعی خود را دارند. گفتیم که شبکه کارگران سوسیالیست و رهبران عملی کارگری یک جزء داده طبقه کارگر است. یک حزب کمونیستی اجتماعی نمیتواند جدا از این شبکه ها و جدا از این رهبران رهبری کند. و تاکید کردیم که حزب ما باید بیش از هر چیز حزب کمونیست های درون این شبکه های مبارزاتی و رهبران عملی کارگری و اجتماعی باشد.

یک خصوصیت چپ رادیکال عدم ارتباط آن با جامعه و این شبکه ها مبارزاتی و ناتوانی آن در جذب رهبران اجتماعی، در همان ظرفیت و موقعیت اجتماعی که هستند است. سازمان و "سبک کار" چپ غیر اجتماعی و فرقه ای متناسب با فعالیت روشنفکران غیر اجتماعی و دانش آموزان و دانشجویان منفرد و مریخی است، یک رهبر اجتماعی و یک رهبر کارگری، حتی یک رهبر واقعی اعتراضات دانشجویی و روشنفکری، قادر به فعالیت در چنین سازمانی نیست.

بحث ما در آن زمان تغییر کاراکتر اجتماعی حزب و تبدیل آن به ظرف طبیعی مبارزه کارگران و رهبران عملی و بخصوص طیف کارگران رادیکال سوسیالیست بود.

گفتم این بحث ها ما را به بحث ضرورت توضیح رابطه این رهبران و این رهبری با حوزه ها، یعنی چگونگی اداره رهبران، چگونگی اعمال رهبری و تغذیه فکری رهبران عملی و اژیتاتور ها توسط حوزه ها کشاند. در این زمینه بحث هایی در مورد رابطه حوزه ها با این رهبران داشتیم که بعدا توضیح میدهم که به دلیل عدم حل تناقض پایه ای آن شکل سازمانی با این فعالیت اجتماعی هیچگاه عملی نشد. به هر حال، بعد از این بحث ها در سال های ۶۳ و ۶۴ شمسی در حزب کمونیست ایران ما دیگر به بحث سازمان حزب در داخل کشور بر نگشتیم. سیر رویداد ها و اولویت پیدا کردن مسائل دیگر عملا این بحث را از دستور خارج کرد. در این فاصله ما به حکم و اصلاحاتی در تئوری حوزه - سلول پایه حزب و تلاش برای رفع تناقضات آن، و اکثر با دور زدن این مقوله سازمانی، به فعالیت اجتماعی مشغول شدیم.

در خارج کشور البته سعی کردیم که تغییرات جدی تری را بوجود آوریم. از جمله بحث خانه های حزب و کمیته های حزبی را داشتیم و از ابتدای تشکیل حزب کمونیست کارگری حوزه عملا و از مقاطعی آگاهانه کنار گذاشته شد اما به این پروسه هیچگاه عمیق و همه جانبه برخورد نشد. در نتیجه حتی در خارج کشور فعالیت حزبی ما بر پایه درستی استوار نشد، این فعالیت منحل شد و ما بیشتر به صورت جنبشی - آکسیونی سازمان پیدا کردیم که هنوز ادامه دارد و لطمات آن را هنوز تحمل میکنیم.

نه هر صورت، در کنار بحث مربوط به سازمان حزب، اساس فلسفه حزب ما مورد بحث قرار گرفت. آخرین بحثی که توسط منصور حکمت فرموله شد ضرورت ایجاد یک حزب وسیع بود که عضویت در آن ساده است. هر کس حاضر باشد که با حزب یک فعالیت متشکل حزب، به هر درجه ای که میتواند، انجام دهد و خود را در اهداف عمومی حزب شریک بداند و حق عضویت به پردازد میتواند عضو حزب شود (۳). و البته همانجا باز هم سلول حزب را حوزه تعریف کردیم.

این نوع عضویت با تعریف متداول از عضویت، در سازمان های چپ رادیکال، بکلی متفاوت است. اینجا تصویری که داریم این است که در یک جامعه هر کس که از بی عدالتی در رنج است و میخواهد علیه آن مبارزه کند و هر کس که میخواهد در سازمان دادن انسانی جامعه نقش فعالی بر عهده بگیرد باید بتواند به عضویت حزب در آید (۴). حزب باید او را در چنین فعالیتی، به زیر پرچم کمونیستی، سازمان دهد. چنین شخصی باید بتواند، علی الاصول و در شرایط غیر مختنق، در هر محل به خانه حزب مراجعه کند، عضو شود و حزب دستش را در دست کسان دیگری که مبارزه میکنند بگذارد. این آخرین تصویری است که منصور حکمت از حزب داشت و بر این مبنا ما عضویت در حزب را ساده کردیم و حتی شرط توصیه کننده را هم برداشتیم. حزب در این تصویر یک سازمان توده ای است یا میتواند باشد. این حزب یک حزب سیاسی توده ای است.

در این رابطه همینطور بحث کادر ها به عنوان استخوان بندی و اسکلت جنبشی و سازمانی حزب را مطرح کردیم. تاکید کردیم که در یک چنین سازمان توده ای سرنوشت حزب اساسا توسط کادر ها و رابطه رهبری با کادر ها تعیین میشود. اعضا قاعدتا به کادر ها و رهبری حزب اقتدا میکنند. این کادر ها، در مقایسه با اعضا، از هیچ امتیازی در رای دادن و انتخابات ها برخوردار نیستند. اما در دنیای واقعی تکلیف حزب را رابطه معنوی کادر ها با اعضا و رابطه سیاسی و معنوی رهبری با کادر ها تعیین میکند. اعتبار و نفوذ کادر ها معنوی است و از نقشی که کادر در حیات حزب و در بر عهده گرفتن مسئولیت دارد ناشی میشود.

در نتیجه، در این تصویر، ما با دو شبکه یا با دو نوع رابطه طرف هستیم. شبکه اعضا و شبکه کادر ها. سازمان اعضا و سازمان کادر ها، رابطه اعضا با رهبری حزب و رابطه کادر ها با رهبری حزب و ...

این بحث ها یک تئوری حزب متفاوت از چپ رادیکال است. تفاوت این چنین حزبی با احزاب چپ رادیکال موردی نیست. کلا یک تئوری حزبی دیگر است که با برداشت رایج چپ از حزب پیشاهنگ، حزب نخبگان، حزب پیشروان و غیره متفاوت است.

## حوزه و جامعه

این تئوری حزبی با آن بحث حوزه نمیتواند چفت شود. اگر قرار باشد حوزه، سلول پایه حزب باشد که از جمله رابطه حزب با رهبران عملی و مبارزات اجتماعی را نگاه میدارد، آنوقت چنین توقعی از یک سازمان توده ای که اعضایش انسانهای بسیار معمولی جامعه هستند و قرار است به هر درجه ای که میتوانند در فعالیت متشکل حزب درگیر شوند، نا موجه است.

گذشتن چنین وظیفه ای در مقابل سلول های یک حزب توده ای یا مجددا حزب را محدود به "پیشروان" میکند و آن را از دسترس توده کارگر و زحمتکش و انسان آزادیخواه "عادی" جامعه دور میکند و یا در پرتو ناتوانی واحد های حزبی در ایفای یک نقش رهبری کننده عملا امکان ایفای نقش اجتماعی را از حزب میگیرد. حزب را در سازمان های توده ای دیگر حل میکند و ما را به دنباله رو جنبش های دیگر تبدیل میکند. در فعالیت در جنبش زنان فمینیست میشویم، در عرصه کارگری سندیکالیست، و ...

حوزه ای که پیشرو ترین شکل آن را در سالهای دهه ۶۲ شمسی فرموله کردیم، بُعد اجتماعی و رهبری کننده به آن دادیم و وظایف آن را در رابطه با اژیتاتور ها توضیح دادیم، توسط سلول پایه یک سازمان توده ای قابل تحقق نیست. حوزه اعضای ساده یک حزب توده ای قادر به انجام فعل و انفعالی که در بحث حوزه ها پیش بینی شده است نیست.

در این سیستم حوزه عملا با ظرف جلسه بحث و جدل غیر اجتماعی چپ رادیکال غیر اجتماعی میشود یا سلول یک حزب "پیشاهنگان غیر اجتماعی". این حوزه ها نمیتوانند ابزار مرتبط کردن یک سازمان توده ای کمونیستی با جامعه باشند.

در طی سالهای ۶۲ - ۶۴ شمسی دو بحث مهم داشتیم که از جنس های متفاوتی بودند. اول بحث سازماندهی منفصل و دوم بحث اتکا بر شبکه های طبیعی و اجتماعی مبارزاتی. اولی یک سیاست سازمانی در مقابل اختناق و فشار پلیسی بود و معنی هویتی برای ما نداشت. بر طبق این سیاست ما سامان حزب را منفصل نگاه میداشتیم، به دلایل امنیتی از حوزه به بالا هیچ هرم تشکیلاتی ایجاد نمیکردیم و ...

بحث دوم، یک بحث هویتی و به اصطلاح سبک کاری بود. ما اصولاً و در هر زمانی میبایست سازمان حزب را بر متن شبکه های اجتماعی و مبارزاتی ایجاد میکردیم. در دنیای واقعی در حزب کمونیست، و بعداً معلوم شد در حزب کمونیست کارگری، عکس این برداشت شد. هم در حزب کمونیست ایران و هم در حزب کمونیست کارگری، از بحث سازمان منفصل یک برداشت هویتی و از بحث ضرورت اتکا بر شبکه روابط طبیعی و اجتماعی یک برداشت امنیتی شد. گویا اصولاً سازمان ما منفصل است و گویا اتکا بر شبکه های طبیعی و اجتماعی مبارزاتی برای حفاظت در مقابل فشار پلیس است. در نتیجه با هر تغییر مثبتی در تناسب قوا این احزاب اتوماتیک به حوزه های بی ریشه بر می گشتند. همان زمان منصور حکمت علیه چنین برداشتی جدل کرد اما متأسفانه در تصویر عمومی حزب تغییری بوجود نیاورد.

با این مقدمات میخواستیم تأکید کنیم که ما در بحث در بحث تئوری سازمان باید از تمرکز یک فونکسیون اجتماعی شروع کنیم. این فونکسیون پایه، ضرورت سازمان دادن اعضا برای جلسات بحث نیست. این فونکسیون باید امر تمرکز در سازمان دادن رهبری اجتماعی را مورد نظر قرار دهد. رهبری جامعه و نه فرقه خود، رهبری حزب یا رهبری سازمان خودمان. جمع کردن افراد هم نظر در جامعه هنر نیست متحد کردن و جمع کردن رهبران اجتماعی به زیر یک سقف کمونیستی هنر است.

در دنیای واقعی حوزه هائی که حزب کمونیست ایجاد کرد، علی رغم همه این بحث ها، بدون استثنا یک سری هسته های غیر اجتماعی بودند که تلاش میکردند در نقش رهبران فکری و عملی و در نقش سازمان دهندگان و رهبران توده ای، کارگری ظاهر شوند، که البته چیز زیادی از آنها نمی دانستند و ناموفق ماندند.

سوالی که امروز در مقابل ما قرار دارد این است که آیا باید به همین راه حال های نیمه و ناتمام و التقاطی برگردیم؟ آیا باید باز هم در بحث حوزه ها و نقش اجتماعی آنها اصلاحات وارد کنیم یا بطور کلی یک بار دیگر مسئله را عمیق تر بررسی کنیم؟ اگر حوزه ها با همان مشخصات را ایجاد میکنیم آنوقت بحث حزب سیاسی و حزب توده ای کجا میرود؟ چگونه تناقض سازمان و ترکیب این هسته ها با درگیر شدن و رهبری اجتماعی توسط حزب در پایه ترین سطح را حل میکنید؟

نکته من این است که بحث حوزه از یک تئوری سازمانی دیگری می آید و تزریق عنصر اجتماعی به آن تناقضاتش را نه تنها حل نمیکند بلکه افزایش هم میدهد. تجربه هم همین را نشان میدهد. در انقلاب روسیه حوزه ای در کار نبود. بعدها است که در پی نیازهای کنترل سازمان حزب حوزه ها بوجود می آیند. در تجربه خود ما هم جایی که توانسته ایم این فونکسیون حزبی - اجتماعی را انجام دهیم حوزه نداشتیم. تجربه سازمان دهی اول ماه مه های سنندج در سالهای ۱۳۶۵ - تا ۱۳۶۷ یک نمونه است. در این اول ماه مه ها ما توانستیم که در اوج اختناق گرد همائی های عظیم توده ای کارگری با شعارهای چپ و سوسیالیستی را سازمان دهیم. اینها حرکت های خودجوش نبود. یک فعالیت نقشه ریزی شده و عملی شده دقیق از جانب ما در کمیته تشکیلات شهرهای کومه له بود.

این فعل و انفعالات و سازمان های توده ای کارگری که در حول آنها شکل گرفت، مثل اتحادیه صنعتگر، محصول فعالیت جمعی شبکه و کانون هائی از رهبران اجتماعی کمونیست و سازمان دهندگان کمونیست بود که هیچ شباهتی به حوزه نداشتند و ما آگاهانه آنها را از ایجاد چنین سازمان ها و کانون های غیر اجتماعی بر حذر میداشتیم. یک نمونه دیگر از شرایطی که کمونیست ها نقش توده ای و اجتماعی بازی کردند باز هم به تجربه خود ما در سالهای ۵۷ تا ۵۹ در دوره انقلاب ایران برمیگردد. ما کوچ مردم مریوان را سازمان دادیم، ما راهپیمایی مردم سنندج به سوی مریوان را سازمان دادیم، ما دفاع ۲۸ روزه مردم سنندج در مقابل حمله جمهوری اسلامی را سازمان دادیم. پایه هیچ یک از این فعالیت ها حوزه نبوده است. همان وقت تشکیلات های ما در تهران پر از حوزه بود و هیچ نقشی در بعد اجتماعی نتوانستیم بازی کنیم. اما در اوج اختناق ما حرکات بزرگ اجتماعی توده ای تحت رهبری و سازماندهی کمونیست ها را شکل دادیم. رفقانی که اینجا نشسته اند و در گیر بودند و نوشته های ما در نشریه پیام، که آن روزها توسط کومه له منتشر میشد، و بحث های ما در داریو صدای انقلاب ایران نشان میدهد که چگونه ما در لحظه به لحظه این ماجرا و قدم به قدم سازمان دادن و اجرای آن درگیر بودیم.

تجربه همین یکسال گذشته ما در حزب حکمتیست، در مقایسه با سایر جریان های دیگر، و درجه موفقیت ما در سازمان دادن حرکات اجتماعی مجدداً همین حکم را نشان میدهد. اینجا به دلایل امنیتی وارد جزئیات نمیشوم اما یک مقایسه ساده میان محصول روش ما با کسانی که فکر میکردند با شو تلوویزیونی، هنرپیشگی سیاسی و یا با هسته ها و حوزه های سنتی سازمانی میشود تحرک اجتماعی را سازمان داد، همین را نشان میدهد. آنچه که این فعل و انفعال را ممکن کرده تمرکز رهبران اجتماعی و توده ای و سازمان دهندگان درجه یک حزبی و توده ای در یک نهاد واحد است که من به آن نام "کمیته کمونیستی" را میدهم.

### کمیته کمونیستی و تمرکز "از سر جامعه"

گفتیم آنچه که فعل و انفعال اجتماعی و سیاسی حزب را ممکن میکند متمرکز و انتگره کردن فونکسیون رهبری اجتماعی، بعلاوه رهبری، سازماندهی و لجستیک حزبی در یک موجودیت واحد تشکیلاتی است. ادغام رهبران اجتماعی و توده ای و سازمان دهندگان درجه یک حزبی و توده ای در یک نهاد واحد که من به آن نام "کمیته کمونیستی" را دادم.

تمرکز در امر رهبری و سازمان دهی در بعد اجتماعی و حزبی است که به کمیته معنی میدهد. کمیته کمونیستی با اتکا به این مشخصات است که میتواند در کارخانه، در محله، در شهر و در مدرسه و دانشگاه چنین نقش محوری را بازی کند. ماتریال انجام این نقش را دارد، و اساساً فلسفه و شاخص پس رفت

و پیشرفت آن ایفای چنین نقشی است. به عکس حوزه که تجمع اعضا و مسائل ناشی از آن نقطه شروع آن است، تمرکز این کمیته ها از نیاز به ایجاد تمرکز در مبارزه، در رهبری و در سازمان دهی حزبی و اجتماعی این مبارزه ناشی میشود. اعضای کمیته البته اعضای ساده حزب نیستند. کادرهایی هستند که تنها دلشان نمیخواهد این کار را انجام دهند و "رهبر شوند" کسانی هستند که نشان داده اند که میتوانند چنین نقش هائی را بازی کنند.

این کادرها را رهبر توده ای و اجتماعی هستند یا سازمان دهنده گان تراز اول توده ای یا سازمان دهنده گان تراز اول حزبی، یا مسئولین نظامی درجه یک و یا، بسته به نقش هر کمیته خاص، متخصصین دیگری هستند که به کمیته امکان ایفای نقش سیاسی، مبارزاتی، فکری، عملی و سازماندهی اجتماعی و حزبی را توأمآ میدهد. اینها کسانی هستند که متحد و با هم این فعل و انفعال را سازمان میدهند. بدون انتگره کردن رهبران اجتماعی و سازمان دهندگان توده ای و اجتماعی با رهبران و سازمان دهندگان و متخصصین سازمانی حزبی در یک نهاد امر رهبری اجتماعی به یک ادا در آوردن و هنرپیشگی سیاسی و تشکیلاتی و امر تمرکز سازمانی به ناچار به یک سازمان مریخی و غیر اجتماعی منجر میشود.

ما نیازمند سازمانی هستیم که پایه تمرکز آن نوع جدیدی از تمرکز باشد که به تمام بحث های سبک کاری و سازمانی کمونیسم خودمان، کمونیسم منصور حکمت، چفت شود. تمرکزی که مشخصه اصلی آن بعد اجتماعی آن است. تمرکزی که جامعه و حزب را در هم ادغام و در خود یکی کند. تمرکزی که بتواند فعل و انفعال اجتماعی و توده ای و همچنین فعل و انفعال سازمانی حزب را با هم مقدر کند و واقعاً تمرکز در حزب در یک محل یا جغرافیا را بوجود آورد.

شکل سازمان چپ رادیکال غیر اجتماعی در دوره اختناق "خوب" کار میکند، جلسه میگیرند، بحث میکنند، اعلامیه میدهند و مخفی هستند. این نوع سازمان ها، سازمان کسانی است که حتی دوست، همسایه یا همکار شان هم نمیداند که سوسیالیست یا کمونیست اند و به این عنوان نقشی در جامعه ندارند. همیشه مقهور آخوند و ناسیونالیست و فاشیست محل هستند.

با باز شدن جامعه و کاهش اختناق، آنجا که دیگر فضای اجتماعی تعیین کننده میشود، و سیاست میتواند در ابعاد اجتماعی به جلو صحنه بیاید، این چپ ضعیف میشود و ناتوانی و حاشیه ای بودن آن کاملاً برجسته میشود. به کل چپ ها و کمونیست های سنتی نگاه کنید: وقتی اختناق هست رشد میکنند و وقتی که فضا باز میشود به محافل کوچک بی تاثیر کاهش پیدا میکنند. یک دلیل این دگر دیسی معکوس همین تصویر سازمانی - غیر اجتماعی از حزب و حزب است. این داستان زندگی حاشیه ای و بی تاثیر و منفعل چپ رادیکال در اروپا و غرب است.

اما کم توجهی یا کنار گذاشتن بعد سازمانی و حزبیت سیاسی هم سر از دنباله روی دیگری در می آورد. اگر فقط از سر بعد اجتماعی حرکت کنید به انحلال حزب، به سندیکالیسم و یا به انارکو سندیکالیسم میرسید. در این حالت حزب سیاسی را در جنبش های دیگر حل میکنید. مرکز حزب سیاسی قدرت سیاسی است. این گرایش با کنار گذاشتن مبارزه سیاسی برای تصرف قدرت سیاسی، نقش خود را به یک گروه فشار در چارچوب قدرت سیاسی بورژوازی کاهش میدهد. در عرصه مبارزه و اعتراض اقتصادی کارگران سندیکالیست میشود، در جنبش رهائی زن فمینیست، در امر پناهندگان به فعال کار خیریه و ... تبدیل میشود. این حزبی است تنها متکی به شبکه های جنبشی و مبارزاتی، حزب بدون حزب است. شیوه فعالیت جریاناتی است که اساساً محدود به ایفای نقش گروه فشار بر بورژوازی هستند و نه آلترناتیو آن در گرفتن قدرت سیاسی اینها تنها متخصص سازمان های به اصطلاح کمپینی هستند. این نوع سازمانها، آنجا هم که توده ای و واقعاً اجتماعی و متکی به آژیتاتورها و رهبران توده ای و اجتماعی هستند. فاقد مکانیسمی برای متحد کردن مبارزه در ابعاد سیاسی و جنبشی، برای افق دادن، برای رهبری کردن و برای سازمان دادن حرکت برای تصرف قدرت سیاسی و سازمان دادن آلترناتیو جامعه، برای انقلاب سوسیالیستی هستند.

همانطور که اشاره شد، اگر فقط از سر حزب و سازمان حزب بگیری به هسته های غیر اجتماعی و ایدئولوژیک چپ سنتی میرسید. تمرکز های سازمانی، بی نفوذ، کسانی که مستقل از درجه تسلط شان بر مارکسیسم یا نقش اجتماعی ندارند و یا اگر چنین نقشی را دارند این نقش شان را در خارج از این تمرکز سازمانی شان رفع و رجوع میکنند. در نتیجه سازمان همچنان در حاشیه جامعه باقی میماند. این نوع سازمان نمیتواند انقلابات و اتفاقات اجتماعی و توده ای را سازمان دهد. این سازمان میتواند اعلامیه پخش کند، خبرنگاری کند، تبلیغات کند، اما نمیتواند در ابعاد اجتماعی مردم را به حرکت در بیاورد و از ایفای نقش جنبشی و اجتماعی قاصر میماند.

اینجا میخواهم بر بُعد جنبشی تاکید کنم چون ما میخواهیم جامعه را به زیر سلطه اجتماعی جنبش خودمان، جنبش کمونیستی، بکشیم. ما داوطلب های سرویس دادن به جنبش های دیگر یا سازمان مصلحین اجتماعی یا سازمان خدمات اجتماعی نیستیم. ما علاقه ای به انقلاب توده ای برای جنبش های دیگر نداریم.

اما اگر سازمانی با مشخصات اجتماعی، حزبی و جنبشی فوق الذکر نداشته باشیم فاقد امکان و افق سازمان دادن انقلاب خودمان میشویم و به دنباله رو اوضاع و هورا کش برای سازمانها و جنبش های دیگر تبدیل میشویم. به کل چپ غیر اجتماعی نگاه کنید. این سرنوشت شان است. خودشان روی پای خودشان قادر به انجام کاری نیستند از ایفای نقش اجتماعی هم قاصر اند.

در مقابل این تصویر ما تصویر حزب سیاسی - اجتماعی را داریم که شروع آن به بحث های کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست در نقد سبک کار پوپولیستی، بحث اصول و سبک کار حوزه های حزبی خسرو داور و همچنین بحث های سبک کاری منصور حکمت بر میگردد.

کمیته کمونیستی جمع هائی هستند که وظیفه آنها رهبری اجتماعی - توده ای و سازماندهی حزبی و توده ای، تضمین آن است که سیاست کمونیستی حزب در منطقه یا محدوده عمل این کمیته تسلط پیدا کند. این در حقیقت تمرکز کادرها است. کار این تمرکز سازمان دادن مبارزه اجتماعی به زیر سیاست ها و شعارها و اهداف و تاکتیک های حزب است. باید این تمرکز با تقسیم کار در میان خود بتواند رهبری اجتماعی، رهبری سیاسی و توده ای، رهبری سازمانی و تدارکاتی و امنیتی و نظامی فعالیت حزب و همچنین تفوق فکری کمونیسم ما بر سایر جریانات فکری و جنبشی در محل را تامین و تضمین



کند. این کمیته‌ها باید ابزارهای لازم برای ایفای چنین نقشی را بسازند. خود به آژیتاتور‌ها و رهبران اجتماعی تبدیل شوند و با رهبران و آژیتاتورهای اجتماعی موجود را به خود جذب کنند، خود در امر سازمان دهی و تدارکات و امنیت و نظامی حزبی و اجتماعی متخصص شوند و یا این سازمان دهندگان و متخصصین را به خود جذب کنند. این کمیته‌ها مجبورند که تناقض یا رقابت میان اهمیت نویسنده و آژیتاتور خوب، با رهبر اجتماعی توانا، تناقض و رقابت میان سازمان دهندگان توانا (که غالباً نه نویسنده خوبی هستند و نه آژیتاتور قوی) با نقش رهبران اجتماعی را حل کنند. کار این کمیته‌ها بدون همکاری و بازو در بازو این دو خاصیت پیش نمی‌رود. یک حزب کمونیستی اجتماعی همان قدر به یک رهبر و آژیتاتور اجتماعی نیاز دارد که به یک متخصص سازمانی خوب.

این کمیته‌ها از نظر حزبی مسئول و رهبر فعالیت حزب در محیط عمل خود هستند. شاخص موفقیت آنها هم نه تعداد اعلامیه‌های پخش شده و نه تعداد خبرهای مخابره شده، بلکه شاخص اثربخشی موفقیت این کمیته‌ها این است که چقدر این نقش رهبری متحد کننده حزبی و اجتماعی را ایفا کرده اند و چقدر حزب را به جریان سیاسی، اجتماعی و فکری و عملی هژمونیک در محدوده عمل خود تبدیل کرده اند. البته کمیته‌ها برای این کار به ایجاد سازمان متناسب، پخش اعلامیه، عضوگیری، خبرنگاری و غیره هم احتیاج پیدا میکنند. شاخص نهائی این است که این کمیته‌ها چقدر توانسته اند مبارزه را متحد کنند، چقدر توانسته اند مبارزه را متشکل کنند، چقدر توانسته اند این مبارزه را حول سیاست‌های حزب رهبری کنند و در این راستا چقدر حزب را بسازند. اینها همه ابعاد یک پدیده واحد است. به اعتقاد من قدم بعدی در تئوری سازمانی ما و در ساختن حزب تشویق ایجاد کمیته‌های کمونیستی است.

سازمان اعضا، که به جای خود مهم است، زیر مجموعه کمیته کمونیستی و تابع آن است. سازمان اعضا ارگانیم غیر مستقلی است که روی پای خود معنی ندارد، نمیتواند زندگی کند و نباید نقطه شروع توجه سازمانی ما باشد. سازمان پایه حزب، به نظر من، آن واحد پایه‌ای است که فعالیت و حیات حزب را در محدوده عمل خود انجام میدهد و جنس و نوعش مثل خود حزب است.

کمیته کمونیستی نمیتواند در محیط فعالیت خود نه رهبر اجتماعی را با خود داشته باشد و نه سازمانده توانای اجتماعی و حزبی و تنها ترکیبی از "بچه‌های خوب" ایدئولوژیک باشد. این با هدف و فلسفه وجودی کمیته متناقض است. کمیته کمونیستی ترکیبی از کسانی است که با هم کار رهبری و سازمان دهی اجتماعی و حزبی را انجام میدهند. کارهایی که از تک نفری ساخته نیست، هیچ تک نفری همه این خاصیت‌ها را ندارد. عدم تفکیک این دو نوع فعالیت اجتماعی و حزبی و ادغام درست آنها در یک سازمان درست حزبی برای خود ما مشکل درست کرده است. بطور اخص حزب ما رهبرانی را دارد که در ابعاد اجتماعی میتوانند هزار نفر هزار نفر برای حزب عضو بگیرند، رهبرانی را داریم که میتوانند جامعه و توده مردم را به امر خود به حرکت در آورند. اما از همین‌ها میخواهیم که هم سازمان دهندگان توانای حزبی و هم نویسندگان برجسته باشند. از طرف دیگر از سازمان دهندگان برجسته حزبی و از نویسندگان توانای مان میخواهیم که نقش رهبر اجتماعی را ایفا کنند. هر دو به بن بست میرسند و سازمان حزبی ما نه نقش رهبری اجتماعی را درست بازی میکند و نه اصولاً سازمان درستی را ایجاد میکند.

کسانی که مردم را در ابعاد توده‌ای به حزب و به سیاست‌های حزب جلب میکنند معمولاً و الزاماً همان کسانی نیستند که میتوانند سازمان درست کنند، جلب شده‌ها را جذب کنند، سازمان بدهند، رشد و آموزش بدهند و چپ و راست شان کنند، تدارکات حزب را تأمین کنند، نشریه را بدست دیگران برسانند، واحد‌ها و عملیات نظامی سازمان دهند و هدایت کنند، و یا متخصصین سازماندهی و مدیریت شبکه‌ها و سازمان‌های حزبی و غیر حزبی، متخصصین امنیت و غیره که جمعا به اصطلاح رهبران ساکت هستند، باشند.

### کمیته کمونیستی – محل انتگره شدن سازمانی حزب و جامعه

گفتیم رهبران اجتماعی – توده‌ای و رهبران به اصطلاح ساکت سازمانی هیچ کدام از دیگری مهم تر نیستند. یک حزب سیاسی کمونیستی و انقلاب کمونیستی بدون هر دو نوع کادرهای حزبی، بدون این دو پایه، محکوم به فنا است. کمیته کمونیستی اساساً برای ادغام همه این نقش‌ها و برای تأمین آنها شکل میگیرد. اگر تلاش کنید حزب را تنها روی یکی از این پایه‌ها بنا کنید یا تبدیل به یک جریان بدون حزب میشوید، مثل کمپین‌ها، گروه‌های فشار که تحزب سیاسی برایشان این اهمیت و جایگاه را ندارد. و یا با حذف یا کاهش نقش و اهمیت رهبران اجتماعی و توده‌ای تبدیل به یک سازمان منضبط و محکم اما فرقه‌ای و قطع شده از جامعه میشوید.

ناتوانی در ادغام و انتگره کردن این دو نقش یکی از علائم مادرزاد چپ رادیکال حاشیه‌ای است. مهم این است که متوجه باشیم در دنیای واقعی به ندرت کسانی پیدا میشوند که بتوانند در آن واحد هر دو نقش را بازی کنند. خاصیت حزب و سازمان این است که با کنار هم قرار دادن انسانها با قابلیت‌های متفاوت و با انتگره کردن آنها در یک موجودیت ثالث، میتواند فعل و انفعالی را در جامعه شکل دهد که هر دو این عرصه‌ها را به پوشاند.

توصیه میکنم کتاب نینا را گیر بیاورید و بخوانید و به این جنبه از فعل و انفعال سازمانی بلشویک‌ها دقیق شوید. بقیه جنبه‌های نینا، از جمله نقش قهرمانان یا خط داستان آن مورد بحث من نیست. نگاه کنید که اول ماه مه را چگونه سازمان میدهند. دقت کنید که کمیته حزبی در باکو چگونه کار میکند، پروسه پیوستن یک نفر (اژدر) به کمیته باکو چگونه است و غیره. ترکیب سازمان و رهبران اجتماعی را ببینید. در اول ماه مه‌های سندج که ما در اوج اختناق چند هزار نفر را جمع میکردیم عملاً همانطور کار میکردیم. با این تفاوت که در روسیه اگر فعالین حزب را میگریفتند شان تبعید شان میکردند که خیلی‌ها وسط راه به اروپا میرفتند و در مورد ما فوراً اعدام میشدیم.

به هر حال، بحث من این است که قدم بعدی در تئوری سازمانی ما، ایجاد پایه‌های سازمانی حزبی است که از یک طرف پتانسیل اجتماعی دارد و میتواند جامعه را به حرکت در آورد و از طرف دیگر ماشین حزبی را دارد که نتنها این حرکت را ممکن میکند و سازمان میدهد بلکه هر پیشروی را تبدیل به افزایش قدرت سازمانی و افزایش تحرک اجتماعی و سیاسی حزب میکند و میتواند هر پیشروی را تبدیل به یک سنگر محکم کند که عقب راندن جامعه و



حزب از آن سنگر مشکل باشد. مائینینی که اعضا و دوستداران جلب شده را جذب و در سازمان حزب انتگره میکند و ... این پایه سازمانی کمیته کمونیستی است. بحث من این است که سازمان حزب را باید بر چنین واحد اجتماعی - سازمانی یعنی بر کمیته های کمونیستی استوار کنیم. در مورد وظایف کمیته های کمونیستی میشود مفصل تر و مشروح تر صحبت کرد. اما قبل از بحث بیشتر در مورد وظایف این کمیته ها باید در مورد اهداف کارشان روشن بود.

**باید روشن باشیم که هدف این کمیته ها دو وجه تفکیک ناپذیر دارد.**

کمیته باید در عرصه فعالیت خود (در یک شهر، محله، کارخانه، دانشگاه، مدرسه و ...) همه جنبه های مبارزه اعم از اقتصادی، سیاسی، اجتماعی یا - فکری و عملی را به زیر پرچم سیاست های حزب متحد و رهبری کند. شاخص موفقیت در این عرصه تعداد اعلامیه ها و مقالات صادره توسط کمیته نیست. واقعیت زمینی و مادی خود مبارزه است. کمیته ای که هزار نوشته و اعلامیه داده است اما در محیط فعالیت خود نفوذی ندارد، نمیتواند نیرو بسیج کند، و رهبری مبارزه در محیط فعالیت آن در دست سنت ها و جنبش های سیاسی دیگر است، کمیته است که هنوز با هدف خود فاصله بسیار زیادی دارد. البته باید متوجه بود که تضمین این امر پدیده ای نیست که یک روزه اتفاق بیفتد. رسیدن به این هدف محتاج کار هدفمند و پیگیر کمیته، جذب رهبران و سازماندهندگان توانا به حزب یا به شبکه پیرامونی حزب، بوجود آوردن نفوذ سیاسی و معنوی برای اعضای کمیته و حزب در آن محیط و ...

کمیته باید محیط فعالیت خود را در ابعاد وسیع و توده ای متحد کند و سازمان بدهد. تنها متحد کردن موافقین حزب یا حتی "چپ ها" کافی نیست. باید - ۲- در کارخانه کارگران، در محله مردم، و ... را متحد کرد. کمیته باید در بطن این تشکل ها یا اتحاد های توده ای وجود یک سازمان محکم حزبی را تضمین نماید.

با داشتن این اهداف و وظایف، کارها و روتین های کمیته ها را میتوان نتیجه گرفت. رهبری کردن مبارزه مردم و طبقه کارگر، تغییر تناسب قوای سیاسی تحت سیاست های حزب در عرصه فعالیت یک کمیته و ایجاد سازمان حزبی متناسب و متناظر با آن. در نتیجه متحد کردن مردم، عضو گیری، مبارزه نظری با عقاید مخالف، آموزش اعضا، امنیت، تنظیم رابطه رهبران علنی با سازمان مخفی حزب، جمع آوری کمک مالی، کادر سازی، و غیره حیاتی میشوند.

اگر مثلاً کمیته کمونیستی در ذوب آهن از من بپرسد وظیفه من چیست؟ جواب میدهم که وظیفه شما سازمان دهی مبارزه در ذوب آهن به زیر سیاست های حزب، ایجاد یک سازمان قوی حزبی است. به کمیته میگویم این کمیته باید رهبر کارگران ذوب آهن شود. در نتیجه مجبور است هم رهبران موجود و آدم های سازماندهنده توانا موجود را به خود جلب و در خود جذب کند و هم از کمونیست های موجود رهبران یا سازمان دهندگان توانا بسازد.

هر جا مبارزه هست رهبران و شبکه مبارزاتی هم هست. مبارزه اجتماعی بدون رهبر و بدون شبکه مبارزاتی ممکن نیست. بحث سبک کار ما در سالهای ۶۰ این بود که سازمان حزب باید در این شبکه ها فعالیت کند و این رهبران را به خود جلب کند. کمیته کمونیستی جایی است که این رهبران، این سازمان دهندگان، به زیر سیاست های حزب، در آن متمرکز هستند. در نتیجه کار با رهبران توده ای و اجتماعی، کار با سازمان دهندگان کارا و جلب اینها در صدر اولویت های کمیته قرار میگیرد.

کمیته کمونیستی یک فعل و انفعال زنده در کارخانه، در محله و یا در هر فضا و شبکه ی مبارزاتی دیگر است. قلب حزب است که دائم در محل میبندد. اگر کمیته کمونیستی بخواهد این نقش را ایفا کند باید بر اساس روابط اجتماعی و طبیعی آدمها بنا گذاشته شود. با وصل کردن یک عده به هم که تنها ایندولوژی شان یکی است یک جمع غیر اجتماعی میسازیم. ممکن است در شرایطی این کار را هم بکنیم اما این یک شیوه روتین تشکیل کمیته های کمونیستی نیست. ممکن است این یا آن شخص، این یا آن مسئول را به یک کمیته منتقل کرد اما پایه و بدنه اصلی کمیته باید در جامعه ریشه داشته باشد و در نتیجه باید بر اساس روابط طبیعی، اجتماعی و مبارزاتی در یک محل یا محیط خاص استوار باشد.

بخصوص در امروز در شرایطی که ما داریم تحزب کمونیستی را بر متن یک سنت عمیقاً غیر اجتماعی و حاشیه ای بازسازی میکنیم باید به این جنبه توجه کرد. بعد از دهه ۶۰ شمسی امروز اولین بار است که دوباره به سازمان حزب در داخل بر میگردیم و میخواهیم با دید جدیدی که در بیست سال گذشته پیدا کرده ایم حزب را دوباره بسازیم.

باید توجه کنیم که داریم حزب را بر متن وجود سنتی بوجود می آوریم که در آن آدم ها در خارج از محیط اجتماعی خود به هم وصل میشوند و فعالیت اساساً جلسه گرفتن، بحث کردن و حداکثر اعلامیه پخش کردن و یا شرکت در آکسیون است. اگر آکسیون و تدارک برای آکسیون را از این سنت بگیریم کار دیگری برایش نمی ماند. امروز تصویر داده از فعالیت در یک سازمان چپ رادیکال همین است. هر کس که به فعالیت متشکل چپ رادیکال می پیوندد تصورش همین است: جلسه بگیریم، بحث کنیم، اعلام موضع کنیم، و این موضع را "گفتاری" (که اخیراً مدل تلویزیونی آن هم آمده است) به اطلاع مردم برسانیم و یک آکسیون راه بیندازیم.

سازمان هائی که هیچوقت پایشان هیچ جای محکمی بند نبود و کمونیست هائی که راحت تر هستند که با هم حرف بزنند تا اینکه بروند با مردم حرف بزنند. کمونیست هائی که نمیتوانند به زبان آدمیزاد با مردم حرف بزنند و جز خودشان کسی نوشته و حرفشان را نمیفهمد، کمونیست هائی که نمیتوانند مردم را جذب کنند و نمیتوانند رهبر مردم شوند.

ما داریم حزب مان را روی این سنت داده جامعه میسازیم در نتیجه باید حساسیت های خاص خودمان را داشته باشیم. فاکتور مهم دیگری که باید به آن توجه کرد این است. که کمیته کمونیستی نموناند صنفی و رشته ای باشد. اگر کمیته کمونیستی بخواهد نقشی که گفتیم را بازی کند آنوقت باید کمیته کمونیست ها باشد. به این معنی کمیته کمونیستی در یک محل کمیته کمونیست های آن محل است. به قول لنین کمیته ای است که در یک محل کارگر کمونیست، فاحشه کمونیست، دانشجو کمونیست، سرباز، دهقان یا هر انسان کمونیست دیگری را در خود جا میدهد. مثلا در دانشگاه کمیته کمونیستی نباید تنها کمیته دانشجویان کمونیست باشد. باید کمیته دانشجو، استاد، کارمند، نظافتچی، و هر موجود کمونیست دیگری در آن دانشگاه باشد. همینطور کمیته کمونیستی در کارخانه، در محله، در روستا و غیره، هر کدام باید کمیته کمونیست های آن محیط باشند. کمیته کمونیستی نمیتواند صنفی کارگران کمونیست، دانشجویان کمونیست، دهقانان کمونیست، زنان کمونیست و غیره باشد. کمیته های کمونیستی باید مثل گره های عصبی، در شبکه های مبارزاتی و اجتماعی نقش بازی کنند و این شبکه ها را به رنگ خود در می آورند و از این طریق جامعه را به دور خود به حرکت در می آورند. جامعه یک پدیده انتگره است. کارگر فقط در کارخانه مبارزه نمیکند. در محله هم زندگی میکند، مشکل آب و برق و تلفن دارد، مشکل مدرسه بچه هایش را دارد، مشکل خطر اعتیاد برای بچه هایش را دارد، فرزندش در دانشگاه و مدرسه درس میخواند، سر دخترش به زور حجاب میکنند و شامل آپارتاید جنسی میشود و ... کارگر انسان است، صنف نیست.

انسان در این جامعه زندگی میکند و در این جامعه باید برای همه چیز مبارزه کرد و حول این همه چیز شبکه های مبارزاتی و حمایتی شکل میگیرد و در دنیای واقعی این شبکه ها به هم میرسند، خوب یا بد از هم تاثیر میگیرند و بر هم تاثیر میگذارند. محال است در جایی کارگر سوسیالیست یا عدالتخواه باشد و غیر مستقیم هم که باشد، تنه اش به تنه دانشجو یا آدم های سوسیالیست و شبکه های مبارزاتی و معترض در آن محیط نخورد. شبکه های مبارزاتی سلسله اعصاب جامعه هستند جایی به هم میرسند. کمیته های کمونیستی تنها بر متن این شبکه های مبارزاتی و بخصوص شبکه فعالین اجتماعی چپ و کمونیست میتواند شکل بگیرد و عمل کند. شبکه مبارزاتی که کارخانه، رشته، دانشگاه ها و این یا آن بخش جامعه را به هم وصل میکنند، میتواند اهداف کمیته های کمونیستی را متحقق کند.

وقتی به آینده نگاه کنید، کمیته کمونیستی کانون کادرهای حزب است. وقتی به نینا بر میگردید ببینید که همه کادرهای حزب بلشویک در باکو جزو کمیته باکو هستند. کمیته باکو عبارت است از مجمع کادرهای بلشویک در باکو است. عضو زیاد دارند که در کمیته نیستند و نمیدانند اعضای کمیته چه کسانی هستند. از وجود کمیته خبر دارند، چون کمیته اعلامیه میدهد و اظهار وجود میکند که بعدا به این نکته بر میگردم. نینا از جمله داستان تبدیل کردن کارگری بنام ازدر به کادر حزب و در نتیجه پیوستن اش به کمیته بلشویکی باکو است. ازدر را کادرهای موجود کمیته بار می آورند، امتحان میکنند و بالاخره به عضویت کمیته کمونیستی باکو درش می آورند.

ما ممکن است به دلایل امنیتی نخواهیم همه کادرهای مان در فلان دانشگاه یا کارخانه را در یک کمیته به هم معرفی کنیم. اما این کادرها باید در جمع هائی که خود از جنس کمیته کمونیستی هستند متشکل باشند و فعالیتی در قالب کمیته کمونیستی را از آنها بخواهیم.

در قدم اول، هم به دلیل امنیتی و هم به دلیل اینکه این کار باری ما روش تازه ای است، باید سازمان منفصل را در پیش گیریم. این انفصال را در سطح کمیته های کمونیستی نگاه داریم. بعدا در اولین فرصت باید کمیته کمونیستی ما در هر جا متمرکز شود و رهبری و مسئولیت حزب در آن منطقه یا محل را تماما بر عهده بگیرد. کانونی که در این محدوده تصمیم میگیرد کمیته کمونیستی است که در چارچوب سیاست و سلسله مراتب حزب تصمیم میگیرند و محیط خود را سازمان میدهند و رهبری میکنند. در این کمیته ها رهبران اجتماعی و توده ای، متخصصین سازماندهی، جعل، امنیت، تدارکات، مالی، نظامی، تبلیغات، نشریات، آموزش و غیره و غیره شرکت دارند، کسانی که بعلاوه بیش از یک عضو مایه میگذارند و مسئولیت قبول میکنند.

اگر شاخص موفقیت حوزه، سنتا، رو به درون حزب است، شاخص موفقیت کمیته کمونیستی تماما بیرون از آن و در جامعه است. شاخص این است که چقدر جامعه را تغییر داده است؟ چقدر مردم را سازمان داده است؟ چقدر طبقه کارگر را متحد تر کرده است؟ چقدر حزب را در جامعه تبدیل به نیروی هژمونیک سیاسی، فکری و مبارزاتی کرده است؟ و ...

سازمان اعضا چه میشود؟ در آینده اعضا حول خانه های حزب و فونکسیون های آن سازمان خواهند یافت. اما در حال حاضر اعضا باید در گروه ها و شبکه یا گروه های مختلف مبارزاتی، اجتماعی، سیاسی، فکری و غیره به دور کمیته ها سازمان پیدا میکنند و یکی از کارهای مهم کمیته کمونیستی جذب و سازمان دهی اعضا در این شبکه ها و گروه ها و تلاش دائم برای ارتقا آنها و گسترش کمیته است. اعضا در این روابط هم سازمان پیدا میکنند و از هر اندازه انرژی که میتوانند بگذارند استفاده میشود و هم آموزش داده میشوند و بار می آیند و داوطلب های مستعد به کمیته اضافه میشوند و یا کمیته های جدید را شکل میدهند. امروز در داخل کشور اعضا را باید در همان شبکه های مبارزاتی نگاه داشت و کمیته ها باید حواس شان به این اعضا باشد.

کمیته های کمونیستی میتوانند اشکال مختلف داشته باشند. اساس کار کمیته های کمونیستی معطوف به جغرافیای معین، مثل کارخانه، محله، شهر، روستا، مدرسه، دانشگاه و .. است. اما کمیته ها به این اشکال محدود نیستند. میتوان کمیته های کمونیستی معطوف به یک سازمان توده ای (اتحادیه، انجمن، سازمان غیر حزبی توده ای، شورا و...) یا کمیته های معطوف به یک رشته خاص مثلا نفت، برق، .. داشت. حتی در شرایط اولیه و محدود کنونی میتوان کمیته های معطوف به شبکه های مبارزاتی که ممکن است چند دانشگاه و کارخانه و کانون هنری و غیره را به هم وصل میکند را داشت. کمیته کمونیستی میتواند معطوف به یک عرصه خاص از مبارزه باشد مثل عرصه جنبش زنان یا جوانان یا .. باشد باید در این مورد کاملا خلاق و منعطف برخورد کرد.

مهم این است که کمیته ها محیط اطراف خود را به رنگ خود در می آورند، این محیط را سازمان میدهند، مثل بلور کریستالی هستند که در یک مایع اشباع شده قرار گرفته است محیط خود را به سرعت متبلور میکنند. وقتی جایی کمیته کمونیستی شکل میگیرد رفتار مردم، تناسب قوای سیاسی، فکری،

فرهنگی و اجتماعی به نفع آزادی خواهی و بربری طلبی تغییر میکند، حزب و سیاست های حزب نفوذ بیشتری پیدا میکند و فضایی که در آن فعالیت میکنند عوض میشود.

تحت حزب کمونیستی یعنی سازمان دادن مبارزه انسانها برای زندگی و دنیای و بهتر، در هر بعد آن و بخصوص در بعد سیاسی برای تصرف قدرت سیاسی به عنوان مهمترین رکن تلاش انسان برای دنیای بهتر. بر این اساس بخشی از وظایف کمیته ها را میتوان این چنین ردیف کرد:

- \* سازمان دادن و متحد کردن مبارزه تحت سیاست های حزب.
- \* جلب رهبران موجود و سازمان دهندگان توانا و مستعد به حزب، جذب آنها در حزب و نگاه داشتن آنها با حزب
- \* تامین هژمونی سیاسی، فکری و عملی حزب بر فضای مبارزاتی محیط فعالیت کمیته، در نتیجه نتنها کمیته باید مبارزات را رهبری کند و مردم را متحد نماید، بلکه باید نظرات غلط در محیط فعالیت خود مبارزه کند، هم از ادبیات حزب استفاده کند و هم خود ادبیات تولید کند.
- \* گسترش شبکه های محفلی و ایجاد کمیته های کمونیستی جدید
- \* تامین و تضمین اتحاد و هم خطی حزب در محل فعالیت آنها
- \* یک وظیفه مهم کمیته کمونیستی این است که خودش را با حزب مرتبط نگاه دارد. مرتبط نگاه داشتن یک کمیته معین با حزب وظیفه آن کمیته است.

### کمیته برای رسیدن به این اهداف باید حقوق و اختیاراتی داشته باشد.

۱- کمیته کمونیستی باید حق داشته باشد به اسم خود فعالیت کند. مخفیانه و بدون نام نمیشود رهبر جانی شد. اینکه کمیته به دلایل امنیتی علنا اظهار وجود میکند یا نه مسئله ای است که کمیته باید در مشورت با ما در مورد آن تصمیم بگیرد. اما بنا به تعریف کمیته کمونیستی باید هویت داشته باشد و بتواند از این هویت استفاده کند. باید بتواند اعلامیه، نشریه، جزوه، سایت اینترنتی، ای میل های جمعی و ... بدهد. این اظهار وجود اشکال متفاوت و مختلفی وجود دارد که هر کمیته بسته به امکانات و محیط فعالیت خود میتواند از آن استفاده کند. بحث من این است که اگر کمیته کمونیستی وظیفه ای دارد باید متناسب با آن وظیفه حق و اختیار تصمیم گیری هم داشته باشد. اعلام وجود به نام خود و عضو گیری برای حزب جزو اولیه ترین این اختیارات هستند. حزب اگر کمیته را خارج از سیاست خود دید و تلاش اش برای هم خط کردن آن به جایی نرسید میتواند آن کمیته یا تشکیلات را منحل کند. این کار را همه احزاب دنیا میکنند.

۲- کمیته کمونیستی باید در کنگره ها و کنفرانس های حزب نمایندگی شوند. باید متناسب با نقش و اهمیتی که در جامعه و در حیات سیاسی حزب دارند دارای حق رای باشند. اگر این حق را به کمیته ها ندهید وزنه یک کمیته کمونیستی در سازمان حزب را به وزنه یک جمع متفرق اعضا در یک گوشه پرت دنیا کاهش پیدا میدهد. مشکل امنیتی و انتخابات در شرایط مخفی وجود دارد اما به هر حال باید ابتکار زد و دخالت این کمیته ها در بحث ها، سیاست گذاری ها، انتخابات ها و تصمیم گیری های حزب را تامین کرد. به دلیل شرایط پلیسی شاید موقتا نشود سیستم انتخابات تمام و کمال را داشت اما به هر حال این کمیته ها باید نمایندگی شوند و این امر ممکن است انتخابات را ناممکن کند اما نمایندگی شدن سیاسی و تشکیلاتی این کمیته ها محصور بر نمیدارد.

بعد از بحث کافی در این مورد باید قرار های و طرح های لازم را به تصویب برسانیم و اسناد لازم را فوراً آماده کنیم. رسیدگی به این امر برای ما اورژانس است.

### توضیحات

۱- مثلاً رک منصور حکمت: "سیاست سازماندهی ما در میان کارگران"، "درباره سیاست سازماندهی کارگری ما"، "حوزه های حزبی و آکسیونهای کارگری - درباره اهمیت آژیتاتور و آژیتاسیون علنی"، "حزب کمونیست ایران و عضویت کارگری"، "اصول سازمانی حزب کمونیست کارگری" "حزب و جامعه"، "حزب و قدرت سیاسی" .... که همگی در منتخب آثار یک جلسی منصور حکمت از انتشارات حزب کمونیست کارگری حکمتیست و <http://hekmat.public-archive.net> : در سایت آثار منصور حکمت

قابل دسترس هستند.

همچنین رک کورش مدرسی "یادداشت هائی در باره مبارزه قانونی"، "تشکیلات کارگری با شاخه نظامی"، "نکاتی درباره سازماندهی حزبی در ایران"، "درباره وظایف دوستداران حزب در ایران" و ... که در <http://www.koorosh-modaresi.com> سایت کورش مدرسی

قابل دسترس هستند.

۲- رک جزوه خسرو داور "حزب، هسته، رهبری" کارگر کمونیست (ارگان اتحاد مبارزان کمونیست) شماره ۲ سال ۱۳۶۱، "اصول و سبک کار حوزه های حزبی" ضمیمه ۱ کارگر کمونیست (ارگان اتحاد مبارزان کمونیست) شماره ۹، تیر ماه ۱۳۶۲، "درباره وظایف هواداران حزب" کمونیست (ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران) آذر ۶۲

۳- رک منصور حکمت "اصول سازمانی حزب کمونیست کارگری"

۴- رک منصور حکمت سخنرانی ها در کنگره سوم حزب کمونیست کارگری

۵- یا در بحث انقلاب روسیه توضیح دادیم که انتصاب این تئوری حزب از طرف چپ سنتی و راست به نین نادرست است. رک کورش مدرسی  
www.hekmatist.com "لنینیسم، بلشویسم و منشویسم؛ بررسی تحلیلی انقلاب روسیه"

## ضمیمه ۲: کمیته های کمونیستی - جمع بندی تجربه دو ساله

### قسمت اول مقدمه

بیش از دو سال از طرح بحث کمیته های کمونیستی و بکار گرفتن آن توسط کمیته تشکیلات کل کشور و کمیته کردستان در سازماندهی حزبی ما در ایران میگذرد. همه شواهد نشان میدهند که این سیاست در پایه ریزی یک حزب واقعی کمونیستی در ایران تأثیرات ملموس، قابل مشاهده و مثبتی داشته است. در حالی که به همت نسل جدیدی از کمونیست ها جوانه های یک فعالیت جدید کمونیستی در ایران پایه ریزی میشود و لازم است که تجربیات و دست آورد های آن را برجسته شوند اما شاید از آن مهمتر این است که در همان حال سوتفاهم ها و چه بسا سخت جانی عادات قدیمی هم مورد توجه قرار گیرند. اگر نخواهیم انجمن تملق متقابل و حزب امتنان دائم از خود باشیم و بخواهیم جلو برویم و کار را به سرانجام برسانیم آنوقت اتفاقا باید به این جنبه نواقص توجه بیشتری بکنیم.

جمع بندی تجربه کمیته های کمونیستی در رهبری حزب با تدارک کنگره دوم حزب حکمتیست همراه شد و در نتیجه علاوه بر بحث در دوره تدارک کنگره، در اجلاس های کنگره نیز بحث "کمیته های کمونیستی" یکی از مباحث اصلی دستور جلسه کنگره تبدیل شد که طی آن جنبه های بسیار غنی و متنوعی از تجربه این دوره بویژه از جانب اعضای کمیته تشکیلات کل کشور و هیات اجرایی کمیته کردستان مطرح گردید. در این نوشته تلاشی است برای انگشت گذاشتن بر جنبه هایی از این بحث که توجه به آنها در این دوره مهم است. نکاتی که در این بحث مطرح میشوند بحث در مورد این یا آن کمیته خاص نیست. تنها انگشت روی جنبه هایی که بیشتر باید مورد توجه قرار گیرند میگذارد. واقعیت موجود ما در ایران ترکیبی از جهت گیری های جدید و ادامه عادات قدیم سنت و جنبشی است که از آن آمده ایم.

### ۱- کمیته کمونیستی: ضرورت تغییر و نه اصلاح سبک کار

بحث کمیته های کمونیستی بعضا به عنوان نام جدیدی برای واحد های سازمانی تا کنونی و اصلاحیه ای بر سبک کار آنچه تا بحال داریم برداشت شده است. در نتیجه بعضی از رفقای ما همان حوزه ها، محفل ها، هسته ها و جمع هایی که داشته اند را به کمیته کمونیستی تغییر نام داده اند و در عمل مشغول همان کاری هستند که سابقا به آن مشغول بودند. البته با اصلاحات زیادی. در نتیجه بطور خلاصه هم که شده باید به طرح مسئله برگردیم.

هنگام طرح بحث کمیته های کمونیستی تاکید کردیم که کمیته کمونیستی نام جدیدی برای واحد های کنونی سازمانی ما و یا یک بحث تکنیکی - آرایشی نیست. این بحث، یک بحث سبک کاری در مورد نحوه فعالیت کمونیستی است که لذا دست به ریشه، مضمون و یا مشخصات پایه فعالیت کمونیستی در جامعه میبرد.

نقطه شروع بحث کمیته های کمونیستی (۱) سازمان دادن یک جنبش اجتماعی کمونیسم - کارگری در بعد حزب یافته آن در مقابل سازمان دادن یک جنبش کمونیسم - بورژوائی متکی به غیر اجتماعی گری و افراد منشی خرده بورژوائی است که اصطلاحا آن را چپ سنتی خوانده ایم. سنت و عادت که چپ رادیکال ایران و جهان تحت عنوان کمونیسم در هفتاد - هشتاد سال گذشته به آن مشغول بوده اند. ما طی بیست و چند سال گذشته این سنت را ما در ابعاد و از جنبه های مختلف نقد کرده ایم که کوهی از ادبیات، بویژه به قلم منصور حکمت، شاهد آن است.

بحث کمیته های کمونیستی هم، در ادامه این نقد است و بر نقد یک بینش، یک نیروی عادت و بالاخره یک سنت داده در شیوه و سبک کار کمونیست ها و چپ رادیکال استوار است. بحث کمیته های کمونیستی هم تازه است و هم قدیمی. قدیمی است به این اعتبار که ادامه مباحث سبک کاری کمونیسم کارگری است که سابقه اش به سال ۱۳۶۱ و بحث های کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست تحت عنوان "کمونیست ها و پراتیک پوپولیستی" بر میگردد. و تازه است زیرا معطوف به مسائل ساختن یک حزب کمونیستی داخل کشوری است. چنین وظیفه ای برای اولین بار در این ابعاد در مقابل ما قرار میگیرد. بعد از کشتار دهه شصت ما برای اولین بار در مقابل امر سازمان دادن یک فعالیت گسترده و متمرکز کمونیستی قرار گرفتیم. این موقعیت سوالاتی را پیش پای ما گذاشت که قبلا، لااقل در این شکل، مطرح نبودند.

مثل همیشه این سوالات، ضرب اول، پاسخ های "دانسته" یا سنتی را میگیرند و وقتی معلوم شد که این پاسخ ها جوابگو نیستند، پای پاسخ های واقعی به میان می آید. بحث کمیته های کمونیستی تلاشی برای نقد پاسخ سنتی به سوالات اساسی در مورد سازماندهی یک حزب کمونیستی و دادن پاسخی کمونیستی به ملزومات سازماندهی چنین حزبی در جامعه ایران است. در نتیجه بحث بر سر دادن یک پاسخ "سازمانی" به یک سوال "سازمانی" نیست. مسئله ارائه یک پاسخ مضمونی یا از شاید باید گفت از سر "فلسفی تر" به یک سوال سبک کاری است. لذا بحث ما بر سر تغییر نام حوزه ها، هسته ها و یا حلقه ها و دایره های مطالعاتی موجود و "تدقیق" وظایف آنها نیست. بحث ما بر سر ایجاد یک موجودیت، یک فعل و انفعال و یک کارکرد و فونکسیون جدید حزبی است که تا کنون وجود نداشته است. بحث بر سر وارد کردن فعل و انفعالی جدید به متن جامعه و طبقه کارگر است. فعل و انفعالی که کمونیست ها ۸۰ سال است آن را در سراسر جهان کنار گذاشته اند و از آن دوری جسته اند.

گسترش ابعاد فعالیت کمونیستی در ایران و تغییراتی که در شرایط کار ما بوجود آمده بود ما را در مقابل این مسئله قرار داد که از سازمانی که هر حوزه، هسته و یا محفل آن مستقیما به مرکز حزب در خارج وصل است باید به طرف یک سازمان هر می تر و متمرکز تر در ایران حرکت کنیم. و به اصطلاح باید در فعالیت سازمانی مان در ایران "تمرکز" بوجود بیاوریم.

طبیعتاً سوال بعدی این بود که تمرکز در چه چیز؟ تمرکز در اعضا و کادرهای "خوب" و قابل اتکا؟ تعیین مسئول برای چند شاخه از فعالیت؟ ایجاد کمیته‌هایی که کارشان سرپرستی حوزه‌های موجود و متمرکز کردن فعالیت موجود است؟ سوال حقیقی این است که برای یک حزب کمونیستی تمرکز مورد نظر دقیقاً تمرکز در چه فعل و انفعال، در چه کار کرد و یا در چه فونکسیون سیاسی، اجتماعی و تشکیلاتی است؟ به عبارت دیگر از خودمان پرسیدیم که اگر ساختمان یک حزب، قبل از هر چیز ساختمان کدام فعل و انفعال سیاسی و اجتماعی و ساختمان کدام فونکسیون معین در جامعه است؟ ساختمان یک حزب کمونیستی را از کجا و از چه مفاهیم پایه‌ای باید شروع کند؟

سوال ظاهرآ ساده است اما به تعداد جریانات کمونیست امروزی برای این سوال پاسخ هست. بحث ما این است که اتفاقاً همه این پاسخ‌ها غلط هستند. در سنت رایج چپ بحث سازمان حزب از عضویت و از تمرکز اعضا شروع میشود. وقتی بحث ساختمان یک حزب را از اجزاء اولیه آن یعنی عضو و حوزه شروع میکنید مانند آن است که بحث آرشیوتکت ساختمان را از خواص آجر شروع کنید. ساختمان قطعاً به آجر و سیمان و ... احتیاج دارد، اما آرشیوتکت یک ساختمان از خواص آجر و خاک و حتی از نحوه آجرچینی استنتاج نمیشود. برای طرح یک ساختمان مناسب باید از مفاهیم کارکردی یا فونکسیونالهایی مانند اطاق یا فضا و همچنین خاصیت این مفاهیم در کارکرد عمومی تر ساختمان شروع کنید. در دنیای حزب سازی هم، هر چند عضو، حوزه، هسته و غیره در ساختن یک حزب نقش دارند، اما آرشیوتکت یک حزب را نمیتوان از خواص اعضا و حوزه یا هسته اعضا استنتاج کرد. باید از مفاهیم کارکردی‌تری در ساختمان حزب شروع کرد و این خاصیت فونکسیونال یا کارکردی به خاصیت‌های پایه‌ای حزبی که میخواهیم بسازیم برمیگردد. همانطور که هیچ تعمق و هیچ تعمیمی در خواص آجر ما را به مفهوم اطاق، فضا و یا اصولاً آرشیوتکت ساختمان نمیرساند هیچ تعمق و تعمیمی در خصوصیات عضو یا حوزه ما را به آرشیوتکت حزب نمیرساند. قضیه برعکس است. برای درک خواص عضو، حوزه، هسته و غیره باید تصویری تجربی‌تر و عام‌تر از مفهوم حزب و فونکسیون پایه‌ای آن را داشت. این جدا کردن حزب سازی از خاصیت و مفاهیم فونکسیونال حزب کمونیستی به هیچ وجه اتفاقی و معرفتی نیست. ناشی از مقتضیات جنبشی است که به این مفاهیم پایه‌ای در تحزب کمونیستی احتیاجی ندارد و به اصطلاح امر اش بدون آنها بهتر میگردد. درست به همین دلیل است که جنبش‌های مختلف اجتماعی و سیاسی به تئوری‌های متفاوت حزبی میرسند. و درست به همین دلیل است که کمونیسم کارگری به یک نوع تحزب و کمونیسم بورژوائی و چپ سنتی به یک تحزب دیگر احتیاج دارند. و ایضا به همین دلیل است که جنبش‌های بورژوائی‌ای که امکان تصرف قدرت از طریق پارلماناریسم را دارند به تئوری‌های دیگری در تحزب میرسند.

اختلاف میان این تئوری‌ها ناشی از اختلاف در دانش مدیریت یا اختلاف در مکاتب سازمانی نیست، این اختلاف، اختلاف میان جنبش‌های اجتماعی‌ای است که به فلسفه‌های سازمانی و تحزب متفاوتی نیاز دارند.

در نتیجه در بحث تمرکز سازمان باید از تمرکز یک کارکرد سیاسی - اجتماعی شروع کنیم و این کارکرد برای ما تمرکز در رهبری جامعه بطور اعم و طبقه کارگر بطور اخص است. این کارکرد از جمله از خصلت طبقاتی جنبش ما ناشی میشود که نه تنها به امکانات طبقات و جنبش‌های بورژوائی، از پول و امکانات مادی تا خیل روشنفکران مزدور "خوش فکر"، دسترسی ندارد بلکه کل این امکانات علیه آن عمل میکنند. اینجا تأکید ما بر دو بعد مهم است: اول رهبری اجتماعی و نه رهبری سازمان و گروه خود. دوم ریختن نقشه ساختمان و کارکرد حزب بر اساس امکانات و مکانیسم‌های طبقه کارگر و نه پیش فرض قرار دادن وجود امکانات جریانات بورژوائی. عدم درک این خصلت نامتقارن جدال طبقه کارگر با بورژوازی ما را به ساختمان حزب مطابق الگو و مقتضیات احزاب بورژوائی میرساند که در هر حال پاسخگوی نیازهای یک حزب کمونیستی و یک انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر نیست. مجبور میشویم که اشکالی از فعالیت روی بیابوریم که با خصلت و فلسفه طبقاتی جنبش کمونیستی طبقه کارگر متناقض است.

قدرت ما در تشکل توده‌ای - طبقاتی ما در جامعه است و نه در امکانات مالی و شیوه‌های فعالیت ناشی از امکانات و سیاست‌های احزاب بورژوائی. ما نه با پارلمان میتوانیم به قدرت برسیم و نه میتوانیم در مسابقه امکانات و خدمات از احزاب بورژوا پیشی بگیریم. قدرت ما در نقاد ما و در اتکامان قابلیت ما در سازماندهی، در متشکل کردن و در به میدان آوردن قدرت طبقه کارگر و توده زحمتکشان به زیر یک پرچم میلیتانت کمونیستی است. آنچه فعل و انفعال اجتماعی و سیاسی حزب کمونیستی را ممکن میکند متمرکز کردن و انتگره کردن کارکرد رهبری اجتماعی، با سازماندهی و لجستیک حزبی در یک موجودیت واحد تشکیلاتی است. به عبارت دیگر قدرت ما تنها با ادغام رهبران اجتماعی و توده‌ای با سازمان دهندگان، مروجین، نویسندگان و تکنشین‌های درجه یک حزبی در یک نهاد واحد میتواند مادیت پیدا کند. تمرکزی که به آن نام "کمیته کمونیستی" را دادیم. کمیته کمونیستی با اتکا به چنین ادغامی است که میتواند در کارخانه، در محله، در شهر و در مدرسه و دانشگاه نقش محوری را بازی، جنبش‌ها و احزاب بورژوائی را عقب بزند و انقلاب سوسیالیستی را ممکن کند. و این آن مفهوم فونکسیونال یا کارکردی است که ساختمان حزب کمونیستی را باید از آن شروع کرد.

هسته‌ها، حوزه‌ها، محافل و جمع‌ها و دایره و چرخه‌های تاکنون موجود در اساس اجتماعاتی هستند که به دلایلی جز دلیل فوق با قابلیت‌هایی جز قابلیت فوق شکل گرفته‌اند. این جمع‌ها حتماً این یا آن جنبه از خاصیت کمیته‌های کمونیستی را دارند اما فاقد قدرت و امکان و در بسیاری از موارد فاقد درک نیازمندی‌های مادیت دادن به این کارکرد و متولد کردن این موجود جدید سیاسی-توده‌ای-تشکیلاتی، یعنی کمیته‌های کمونیستی هستند. با تغییر نام حوزه‌ها و هسته‌ها و یا با جمع کردن آنها زیر یک چتر تشکیلاتی از جنس خودشان کارکرد جدید و موجود جدید متولد نمیشود و پراتیک جدیدی شکل نمیگیرد. ما نیازمند آن هستیم که تشخیص دهیم که یک فیل علاوه بر جمع یک خرطوم و دو گوش بزرگ و چهار ستون قوی یک موجود انتگره دیگر و متفاوتی است.

## ۲- کمیته کمونیستی و کمیته‌های حزبی

ما چه اصول سازمانی و چه در فعالیت حزبی کمیته‌های حزبی مانند کمیته کارخانه، کمیته محله، کمیته بخش، کمیته شهر، کمیته شهرستان، تا کمیته مرکزی و کمیته رهبری را داشته‌ایم. سوالی که پیش می‌آید این است که رابطه میان این کمیته‌های حزبی و کمیته‌های کمونیستی چیست؟ اگر تعریف



فوق را از کمیته های کمونیستی داشته باشیم، آنوقت روشن است که در سطح عام، کمیته کمونیستی بیان کلی تر و تجربی تری از کمیته های حزبی است. کمیته های حزبی باید کمیته های کمونیستی باشند. همانطور که کمیته های کمونیستی مانند شقایق یا نبرد نمیتوانند بدون داشتن خاصیت های پایه ای یک کمیته کمونیستی فعالیتی که برای آن سازمان یافته اند را انجام دهند، کمیته تهران یا کمیته ذوب آهن و سندج و مریوان یا کمیته مرکزی و کمیته رهبری هم نمیتوانند بدون چنین خواصی کارشان را انجام دهند.

در سطح مشخص امروز ما، تفاوت کمیته کمونیستی و کمیته حزبی در این است که کمیته های حزبی در اساس و مطابق اصول سازمانی ما لازم است (گرچه نه همیشه) جغرافیائی باشند. مثلا کمیته های حزبی که در بالا از آنها نام بردیم، هر کدام جغرافیای خاصی را میپوشانند. یک شهر، یک کارخانه، یک محله یا یک کشور. شکل دادن به چنین کمیته هایی نیازمند آن است که رهبران توده ای و سازمان دهندگان حزبی در این ابعاد وجود داشته باشند. در شرایطی که آزادی های سیاسی وجود دارند و احزاب سیاسی قادر به فعالیت علنی هستند فعالین توده ای و سازمان دهندگان بالقوه میتوانند مستقیما جذب این احزاب شوند.

اما در فضای اختناق، مبارزه از طریق شبکه های مبارزاتی که بر متن روابط طبیعی - مخفی و نیمه مخفی شکل میگیرد. شبکه کارگران کمونیست، روابط آژیتاتور های پرولتر، شبکه دانشجویان یا جوانان چپ و کمونیست همه بطور طبیعی شکل میگیرند. هیچ حزب کمونیستی نمیتواند مستقل از این شبکه ها رشد کند و خود را سازمان بدهد. اما این شبکه ها ساختار سراسری تری دارند. شبکه محافل کارگران کمونیست مطلقا یک شبکه محلی نیست و دیر یا زود به شبکه های مشابه خود وصل میشوند این در مورد دانشجویان و جوانان و زنان و غیره هم صادق است. در محیطی که ما کار میکنیم چه در کارخانه، چه در محله و چه در دانشگاه سازمان دهندگان و رهبران اساسا در دل شبکه های روابط محفلی، مبارزاتی و طبیعی شکل میگیرند.

در نتیجه اگر حزب ما نخواهد مستقل از این شبکه ها سازمانی بسازد که پایش روی زمین باشد باید اول این شبکه ها را نقطه شروع سازمان یابی خود قرار دهد (کاری که تا به حال ما انجام داده ایم) و ثانيا باید شکل گذاری از یک سازمان حزبی متمرکز در متن این شبکه ها (که نه جغرافیائی بلکه غالبا رشته ای، صنفی و در هر حال سراسری هستند) به یک شکل پایدار حزبی (که جغرافیائی و غیر صنفی است) را طی کند در حالی که خواص و قابلیت ایفای یک تمرکز کمونیستی که در بالا به آن اشاره کردیم را کسب و حفظ کند. برای ما امروز کمیته های کمونیستی این نقش را دارند. کمیته های کمونیستی در واقع آن کمیته های حزبی هستند که تماما جغرافیائی نیستند هنوز صنفی و رشته ای هستند و غالبا به چندین جغرافیای مختلف وصل هستند. شبکه کمیته های کمونیستی در ابتدا مانند چندین حزب کمونیستی موازی نسبتا مستقل از هم عمل میکنند.

کمیته های کمونیستی دیر یا زود در محدوده فعالیت خود به کمیته های مشابه بر میخورند و ناچار میشوند که یک پروسه همکاری و ادغام را در آن جغرافیای معین و یا حتی در چند جغرافیا را طی کنند. کمیته های جغرافیائی ما (مثل کمیته تهران یا کمیته ذوب آهن) بعدا در ادامه تمرکز فعالیت کمونیستی همه کمیته های کمونیستی ما در این جغرافیا میتواند واقعیت پیدا کند. کمیته های کمونیستی، در واقع کمیته هایی هستند که بر متن این شبکه ها شکل میگیرند و مانند یک گروه مستقل رشد میکنند تا جایی که ملزومات ادغام واقعی آنها و ایفای نقش سازمانده کمونیست در یک جغرافیا را پیدا کنند.

### ۳- کمیته های کمونیستی نه کمیته های صنفی

گفتیم یک تفاوت مهم تحزب کمونیستی طبقاتی بودن و در همان حال غیر صنفی بودن آن است. درست است که یک حزب کمونیستی میتواند سازمان های غیر حزبی و گاه حزبی معطوف به این یا آن صنف یا رشته را داشته باشد اما خود حزب به تبع انقلاب کمونیستی کارگری یک پدیده اجتماعی است درست مانند احزاب جنبش های بورژوائی که طبقاتی هستند اما صنفی نیستند، حزب کمونیستی هم طبقاتی هست اما صنفی نیست. جنبش کمونیسم کارگری پاسخی به همه مسائل جامعه است و نه تنها مسائل صنفی طبقه کارگر.

در نتیجه یک خاصیت پایه ای و مهم فعالیت کمونیسم کارگری این است که کمونیست های یک محل را متشکل میکند نه کمونیست های این یا آن صنف و رشته و به این اعتبار سازمان حزب کمونیستی غیر صنفی است. و این جدالی قدیمی میان کمونیسم کارگری و کمونیسم بورژوائی بوده است که بویژه از جدال های حزب سوسیال دمکرات روسیه در اوائل قرن ۲۰ بالا گرفت. بقول لنین حزب کمونیستی در یک محل مجموعه سازمان های کمونیستی اصناف یا جنسیت ها و ملیت های مختلف مانند کارگران مرد، کارگران زن، کارمندان، دانشجویان، فوآش، سربازان و غیره نیست. سازمان کمونیست های یک محل است. یک حزب کمونیستی در یک محل کارگر کمونیست، دانشجو کمونیست، سرباز کمونیست، زن یا مرد کمونیست، فاحشه کمونیست و در یک کلام آدم های کمونیست را همه با هم در یک سازمان واحد در یک کمیته واحد کمونیستی متشکل میکند و به کار می اندازد. قدرت سازمان کمونیستی دقیقا در همین است. کمونیسم یک جنبش اجتماعی است در باره کل جامعه. لذا کمیته کمونیستی ذوب آهن یا فلان پالایشگاه باید کمونیست های آن محیط (رهبران، سازمان دهندگان و ... آن محیط) را مستقل از صنف شان متشکل کند. این کمیته ها میتوانند و باید کارگر، کارمند، جوان و زن "خانه دار" و غیره مربوط به آن محیط را در خود جای دهند. همانطور که کمیته معطوف به دانشگاه تهران باید دانشجو، استاد، کارمند و دربان و کارگر نظافت چی و تکنیسین کمونیست و غیره آن دانشگاه را در خود جای بدهد و سعی کند دست و پای خود را در این محیط باز کند.

واقعیت این است که کمیته های کمونیستی ما در بسیاری از اوقات صنفی باقی مانده اند. این به خصوص در مورد کمیته های فعال در میان کارگران و همچنین کمیته های فعال در محیط های دانشگاهی صادق است. این محدودیت شدیدا به خصلت جنبشی - اجتماعی و به قابلیت و قدرت این کمیته ها لطمه میزند. در کارخانه آنها را به سمت محدود شدن در تشکل ها و فعالیت سندیکالیستی سوق میدهد و در دانشگاه آنها را محدود به محیط روشنفکری و ناپایدار مینماید. در ادامه کمیته کمونیستی فعال در میان کارگران را به یک کمیته سندیکائی و کمیته فعال در دانشگاه و مدرسه و محله را به کمیته های کم امکانات، کم تجربه، و کم ریشه تبدیل میکند.



#### ۴- کمیته کمونیستی و حوزه های حزبی

چند سال قبل وقتی که با مسئله تمرکز در سازمان حزب روبرو شدیم ابتدا پاسخ "همیشگی" و "معلوم" ما یعنی حوزه حزبی مطرح شد و نتیجتاً بحث کمیته های کمونیستی به این استدلال که حوزه حزبی پاسخ گو نیست شروع شد. این نقطه شروع "تاریخی" باعث شد که کمیته های کمونیستی به عنوان آلترناتیو حوزه های حزبی مورد برداشت قرار گیرد.

در بسیاری از مواقع نتیجه بحث کمیته های کمونیستی این شد که از این پس ما بجای حوزه حزبی کمیته کمونیستی میسازیم و این برداشت درست نیست. در بحث کمیته های کمونیستی تاکید کردیم که بحث بر سر خلق یک فونکسیون جدید است که کمونیست ها نزدیک به یک قرن است آن را کنار گذاشته اند. به هر اندازه که تنها نام حوزه را به کمیته کمونیستی تغییر داده باشید پراتیک گذشته را با نام جدید ادامه میدهید.

گفتیم ما نیازمند انتگره کردن رهبران اجتماعی و توده ای با سازمان دهندگان، مروجین، نویسندگان و تکنسین های درجه یک حزبی در یک نهاد واحد هستیم. اما در دنیای واقعی همه کسانی که کمونیست هستند و همه کسانی که به این حزب میپیوندند رهبران اجتماعی و توده ای، سازمان دهندگان، مروجین، نویسندگان و تکنسین های درجه یک حزبی نیستند. حزب نمیتواند و نباید به این بخش از کمونیست ها محدود بماند. هم اصول سازمانی ما و هم نفع ما حکم میکند که هر کس که خود را در اهداف این حزب شریک میداند و حاضر است حق عضویت بدهد و بطور متشکل با حزب فعالیت کند را به عنوان عضو در حزب بپذیریم. این توده وسیع که در تجربه زندگی و مبارزه به حزب جلب میشوند ابزار کار کمیته های کمونیستی است. که بدون آن اصولاً کمیته کمونیستی نمیتواند فعالیت مورد نظر را انجام دهد. علاوه بر این توده وسیع موضوع کار کمیته ها هستند: باید آموزش ببینند، باید رشد کنند، باید مسئولیت قبول کنند و در یک کلام بخش هرچه وسیعتری از آنها از مرحله شدن به حزب عبور کنند و جذب حزب شوند. روشن است که این اعضا و فعل و انفعال و کار کرد مربوط به آنها باید در یک شکل سازمانی متبلور شود. در شرایطی که امکان شکل دادن به مکانیسم هایی شبیه خانه های علیی حزب با سازمان ویژه آن نیست، حوزه های اعضا بهترین مکانیسم انجام این کار هستند. مکانیسمی که در آن اعضا سازمان پیدا میکنند، میتوانند در فعل و انفعال حزب شرکت کنند، تقسیم کار میکنند، آموزش میبینند، در باره سیاست های حزب بحث میکنند، مسئولیت بر عهده میگیرند، رشد میکنند مبنای کمیته های جدید میشوند و غیره و غیره. بطور خلاصه کمیته کمونیستی سازمان کادرهای حزب است و حوزه سازمان اعضای حزب. هر کمیته حزبی از طریق رهبران توده ای و سازمان دهندگان درجه یک که در آن سازمان یافته اند و با اتکا به شبکه وسیع حوزه های حزبی است که میتواند مانند یک درخت عظیم در خاک محل و یا عرصه فعالیت خود ریشه بدواند. و درست همین ریشه است که به فعالیت کمونیستی امکان مقاومت در مقابل سرکوب فیزیکی و شستشوی مغزی طبقه کارگر توسط بورژوازی را میدهد.

اختلاط میان سازمان کادرها و سازمان اعضا یا کمیته های کمونیستی و حوزه اعضا، آنجا که عمل کرده است، باعث دو "عارضه" قابل مشاهده شده است و ما شاهد شکل گیری دو نوع کمیته کمونیستی بوده ایم:

#### الف - کمیته های بی سازمان

کمیته هایی که در "پائین" خود هیچ سازمان حزبی ندارند. این کمیته های از آنجا که برای سازمان دادن اعضای حزب مکانیسمی ندارند یا اصولاً عضو گیری برای حزب و رشد سازمانی حزب را جدی نمی گیرند و یا اعضای حزب را در قالب سازمان های غیر حزبی مانند ان جی او ها و یا کانون ها و باشگاه ها و کلوب ها سازمان میدهند. که در این حالت بجای اینکه این سازمان های غیر حزبی ابزار گسترش دامنه عمل حزب و فعالیت کمونیستی شوند، به تریج حزب و کمیته کمونیستی را در محدوده مقدرات خود زندانی میکنند و جذب نیاز های این سازمان ها میشوند. این کمیته های به تریج به رفع و رجوع کننده مشکلات کار ان جی او ها و یا کانون ها و کلوب های غیر حزبی تبدیل میشوند. یعنی حزب و فعالیت کمونیستی به تریج در این نهاد ها منحل میشود و فعالین کمونیست به موقعیت اکتیویست های این یا آن عرصه عقب مینشینند. کمیته کمونیستی بعد از مدتی تبدیل به نهاد سواد آموزی یا خدمات اجتماعی و یا سرویس دهنده به کانون های روشنفکری میشود. تاکید میکنیم که بدون این سازمان های غیر حزبی و بدون این نهاد ها و این کانون ها کار کمیته های کمونیستی پیش نخواهد کرد اما تنزل دادن کمیته کمونیستی به این نهاد ها در واقع انحلال حزب است و ما را در کنار خیر اندیشان به نهادهای خدماتی و انسان دوست غیر سیاسی تبدیل میکند. بحث بر سر سازمان دادن یک حزب کمونیستی برای سازمان دادن انقلاب سوسیالیستی است.

#### ب - کمیته های رفیق شده

روی دیگر سکه اختلاط سازمان کادر های حزب با سازمان اعضا این است که همه اعضا را کادر فرض میکنیم و آنها را وارد کمیته میکنیم. در واقع سطح توقع از کادر حزب و فعل و انفعالی که این کادر باید تامین کند را پائین می آوریم. این کمیته ها هر عضو مستعد را وارد کمیته میکنند و در نتیجه کمیته و اعضای جذب شده در آن را در مقابل وظایفی قرار میدهم که اصولاً توان انجام آن را ندارند. و حاصل اینکه یا کمیته کمونیستی را به هسته و حوزه سنتی تنزل میدهند و یا کمیته نتوان از انجام وظایفی که بر عهده اش قرار گرفته است از خود، از حزب و یا از هر دو مایوس میشود.

#### ۵- کمیته کمونیستی و واحد های گارد آزادی

رابطه میان گارد آزادی و کمیته های کمونیستی یکی از نقاط اغتشاش مهم در سازمان دادن کمیته های کمونیستی و گارد آزادی هر دو بوده است. دلیل این اغتشاش جدید بودن هر دو فونکسیون است. اگر در این اغتشاش کمیته کمونیستی به هسته ها یا حوزه های سنتی در سازمان های چپ تقلیل پیدا کرده است، واحد های گارد آزادی در خارج از کردستان به هسته سنتی مبارزه مسلحانه و در کردستان و به ابراز وجود نظامی به شیوه جنبش مسلحانه، که ما خیلی بر آن مسلط هستیم، ترجمه شده است.

باید تاکید کنیم که همانطور که بحث کمیته های کمونیستی اصلاحیه ای بر فعالیت حوزه های حزبی و یا هسته های سنتی تشکیلات های چپ نیست، گارد آزادی هم اصلاحی بر فعالیت سنتی مسلحانه چپ در ایران و یا ابراز وجود نظامی تشکیلات خود ما در کردستان نیست. هر دو بحث معطوف به فعل و انفعالات جدیدی هستند.

بحث گارد آزادی و جمع بندی از فعالیت این دوره را به نوشته بعدی ماکول میکنیم و اینجا تنها بر این موضوع تاکید می گذاریم که بحث گارد آزادی از یک مشاهده مربوط به دوران ما در جهان ناشی میشود. دورانی که با گذشته متفاوت است. در بحث سناریو سیاه منصور حکمت نوشت:

"بحث سناریوی سیاه از یک مشاهده اساسی شروع میشود که در درجه اول مربوط به ایران نیست، بلکه مربوط به این دوره ای است که در آن زندگی میکنیم. این روزها هر بار تلویزیون را روشن میکنید، انسانهای در بدی را میبینید که تمه جان و زندگی شان را بدوش گرفته اند و از فاجعه ای فرار کرده اند و سر فلان دوراهی به خبرنگار "سی.ان.ان" از مصیبت شان میگویند و بعد تل اجساد انسانهای بقتل رسیده یا انفجار توپها و خمپاره ها و شهرهای ویران شده را نشان میدهند که زمینه تصویری خیر را میسازند. نکته اینجا است که احساسی که بیننده این تصاویر میگیرد اینست که این اتفاقی غیر منظره یا منحصر بفرد نیست. این فجایع نتیجه رویدادی نیست که پایانی دارد، جنگی که خارج از قاعده رخ داده و قرار است ختم شود. آدم حس نمیکند که این قربانی، یک سوی دعوی خاصی بوده است یا سهمی در عاقبت دردناک خودش داشته است یا قرار است فردا در نجات خویش کاری بکند. آدم انگار شاهد یک "وضعیت دائمی" است، یک روش زندگی، استیصالی که گویا سناریوی مفروض زندگی انسانهای بسیاری است که نه خودشان و نه بیننده قرار است کاری از دستش در قبال آن برآید. انگار این نه یک حادثه، بلکه یک منظره است. رواندا، سومالی، یوگسلاوی، افغانستان، چچنی و غیره و غیره. در همه این موارد تصویری که انسان میگیرد، تصویر یک "وضعیت دائمی" است و نه کشمکش و مشقتی بهرحال گذرا در متن یک تحول اجتماعی"

و ادامه میدهد که

"میان آنچه یک سناریوی سیاه نامیده ایم با یک تلاطم انقلابی یک دنیا تفاوت هست. بحث سناریوی سیاه صرفا بر سر وقوع درگیری و کشمکش خونین نیست. تصویر ارتشی که روی مردم شلیک میکند و مردمی که فریاد میزنند "توپ تانک مسلسل دیگر اثر ندارد" تصویری از یک سناریوی سیاه نیست. این تصویری از یک انقلاب است. در انقلاب مردمی هم خون ریخته میشود. اما مشخصه سناریوی سیاه عنصر استیصال در جامعه است. ناتوانی جامعه در درک اینکه این وضعیت چرا پیش آمده، تا کی ادامه پیدا میکند، چگونه ختم میشود. انقلاب صحنه کشمکش است. کشمکش، گاه بسیار خونین، که از نظر خود توده مردم برای بهبود اوضاع اجتماعی ضروری شده است. هیچ سیر تحول تاریخی بی مشقت پیش نرفته است. اما من سناریوی سیاه را به وضعیتی اطلاق میکنم که در آن صحبت نه بر سر تحول جامعه، بلکه بر سر تخریب چهارچوب مدنی جامعه برخلاف میل و اراده مردم و در متن عجز و استیصال عمومی است."

و منصور حکمت اینها را وقتی نوشت که فقط رواندا و یوگسلاوی را دیده بود. عراق بعد از اشغال و فلسطین بعد از تحولات اخیر را ندیده بود. سوالی که بحث گارد آزادی در مقابل خود گذاشت این بود که چگونه میتوان مانع از تحقق این "وضعیت دائمی"، این "استیصال عمومی"، این، یوگسلاویزه شدن به کنار، عراقیزه شدن اوضاع ایران شد؟

گفتیم که یکی از مشخصه های دنیای امروز ما این است که از یک طرف مرز میان پوزیسیون و اپوزیسیون، مرز میان حزب و دولت دیگر کاملا مشخص نیست و از طرف دیگر مقتضیات کشمکش میان بخش های مختلف بورژوائی و ضرورت تقسیم مجدد جهان میان امپریالیست ها دنیا را در مقابل یک موقعیت جدید پاشیدن زندگی مدنی و حاکمیت استیصال قرار داده است.

به راستی حزب الله در لبنان حزب است یا دولت؟ پوزیسیون است یا اپوزیسیون؟ همینطور صرب ها در بوزنیا، سیاه مهدی در عراق، حزب دمکرات و پژاک در کردستان ایران، حماس در فلسطین، طالبان در افغانستان و یا حتی پ ک ک در کردستان ترکیه حزب هستند یا دولت؟ پوزیسیون هستند یا اپوزیسیون؟ اگر یک جز سناریو سیاه گنبدیگی سرمایه داری در قرن بیست و ضروریات تقسیم مجدد جهان است یک جز دیگر آن همین ادغام فونکسیون های قدرت با فونکسیون های مبارزه سیاسی است.

گارد آزادی قرار است پاسخ کمونیستی به این ادغام و تامین اهرم لازم برای طبقه کارگر و برای جامعه در دفاع از خود باشد. بدون چنین تامین و تضمین چنین قابلیتی حرف از فعالیت کمونیستی تنها حرفی است که روی کاغذ میماند.

اگر این کارکرد، این فونکسیون قدرت جز تفکیک ناپذیر از فعالیت کمونیستی در عصر ماست و اگر قرار است کمیته های کمونیستی ما محمل سازمان یابی و اتحاد در ابعاد اجتماعی باشند، آنوقت گارد آزادی از جمله مهمترین ابزارهای کار کمیته های کمونیستی هستند. اگر فعالیت کمونیستی بدون این اهرم قدرت ممکن نیست، آنوقت کمیته کمونیستی هم بدون این اهرم قدرت ممکن نیست. کسی که سازمان دهی گارد آزادی را به مکانیسمی جز کمیته های کمونیستی میسپارد در واقع دارد از یک طرف کمیته های کمونیستی را از خاصیت تهی میکند و از طرف دیگر گارد آزادی را به هسته مسلح چریکی و یا واحد های نیروی پیشمرگ در کردستان تنزل میدهد. همانطور که بحث کمیته های کمونیستی آلترناتیو حوزه و هسته نیست، بحث گارد آزادی هم آلترناتیو واحد های نیمه منظم و یا منظم مسلح حزب نیست. به این بحث در نوشته بعدی در مورد گارد آزادی بر خواهیم گشت.

اینجا فقط نقطه تاکید ما این است که فعالیت گارد آزادی بدوا یک فعالیت سیاسی- سازمانی و توده ای و یک حلقه مهم در رابطه حزب و قدرت سیاسی در سطح پایه ای در جامعه است. گارد آزادی مکانیسم مستقیم قدرتمند کردن طبقه و مردم در دفاع از خود است و در نتیجه جزء ماهوی فعالیت کمیته های کمونیستی. این فعل و انفعال با هسته مسلح سنتی و با تجربه فعالیت نظامی ما در کردستان تماما و از بنیاد متفاوت است. در نتیجه یک توقع واقعی و اولیه

از یک کمیته کمونیستی این است که همراه رشد خود، بخصوص با جا گیر شدن جغرافیایی خود انواع واحد ها و جمع های گارد آزادی را تشکیل دهد و ایده تشکیل گارد آزادی را در عرصه فعالیت خود جا گیر کند.

## ۶- کمیته های کمونیستی و طبقه کارگر

طبقه کارگر برای یک حزب کمونیستی تنها یکی از طبقات و پیگیر ترین یا انقلابی ترین (کدام انقلاب؟) طبقه نیست. این ها مفاهیمی پوپولیستی هستند که ما سالها قبل نقد کردیم. ما خواهان انقلاب سوسیالیستی هستیم. این انقلاب طبقه کارگر است و جامعه ما یک جامعه طبقاتی است در نتیجه طبقات دیگر در مقابل این انقلاب می ایستند. کسی که به طبقه کارگر وعده میدهد همه مردم (یا خلق) نیروی انقلاب سوسیالیستی هستند یا سوسیالیسم اش سوسیالیسم همه مردمی و خلقی است و یا دارد آگاهانه به چشم این طبقه خاک میندازد و در هر حال سد راه انقلاب سوسیالیستی است.

در چنین صورتی برای یک حزب کمونیستی طبقه کارگر، و بخصوص بخش سازمان یافته و متشکل آن در صنایع کلیدی و بزرگ، باید پایه اصلی باشد. این کاملاً قابل فهم است که یک حزب کمونیستی در خارج از طبقه شکل میگیرد و معمولاً چنین نیز هست، حتی ممکن است در شرایطی یک حزب، بدون پایه استوار در طبقه کارگر، بتواند قدرت سیاسی را قبضه کند، اما نشستن در انتظار این اتفاق انتظار گرفتن برق از صاعقه است.

اگر یک حزب کمونیستی میخواهد دست به قدرت برد اولیه ترین مکانیسم قدرت، قدرت متشکل طبقه کارگر است. مبارزه کمونیستی تنها به عنوان بخشی از جنبش کارگری معنی دارد. آنکس که جنبش کارگری را به مبارزه اقتصادی طبقه کارگر تقلیل میدهد (در واقع آن را غیر سیاسی و اساساً اقتصادی اعلام میکند) و آنکس که مبارزه کمونیستی و لذا سیاسی، را غیر کارگری میکند هیچ یک کمونیسم کارگری یا کمونیسم انقلابی مارکس را نمایندگی نمیکند.

درست به همین دلیل قطعنامه "مصاف های حزب حکمتیست" مصوب کنگره های اول و دوم حزب میگوید:

"کنگره بر اهمیت حیاتی تبدیل طبقه کارگر و بویژه صنایع کلیدی به پایگاه اصلی سیاسی، سازمانی و نفوذ معنوی حزب تاکید دارد. این حزب قبل از هر چیز و مهمتر از هر چیز باید حزب رهبران و اژیتاتور های کمونیست طبقه کارگر بشود."

برقراری این رابطه میان حزب و طبقه قبل از هر کس وظیفه کمیته های کمونیستی ما است. همانطور که اشاره کردیم این کمیته ها اکثر بر متن شبکه های مبارزاتی خاص شکل میگیرند اما محدود ماندن به موضوعات مبارزاتی آن شبکه ها ناقض هدف این کمیته ها است. مثلاً کمیته هایی که بر متن شبکه کارگران صنایع کوچک، صنایع دستی و یا گاه کارگران فصلی و بیکار تشکیل میشوند یا کمیته هایی که بر متن روابط محیط های دانشگاهی شکل میگیرند هر دو باید این پوسته ها را بشکنند.

رابطه کمونیسم با طبقه کارگر از رابطه کمونیسم با بقیه طبقات متفاوت است. کمونیسم اگر کمونیسم مارکس و کمونیسم کارگری باشد و اگر کارگر، کارگر عقب مانده یا تازه پرولتار و بی تجربه نباشد، کمونیسم و کارگر مانند دو قطب آهن ربا همدیگر را جذب میکنند. کمیته های کمونیستی ما کافی است پیشان را از گلیم شان بیرون بگذارند تا تنه شان به تنه کارگران تشنه آگاهی در صنایع بزرگ بخورد. تعداد زیادی از کمونیست ها در این تنه بهم خوردن ها است که برای ترویج مانیفست، کاپیتال و یا تاریخ مبارزه طبقاتی هم شده پیشان به محافل کارگران صنایع بزرگ باز میشود. این راهی است که باید همه کمیته های کمونیستی ما که در چنین رابطه ای نیستند آگاهانه طی کنند. -- ادامه دارد

## توضیحات

۱- کورش مدرسی، "کمیته های کمونیستی"، نشریه حکمت شماره ۳ - صفحه ۲۱۳، آوریل ۲۰۰۶، همینطور در نشریه سازمانده کمونیست شماره های ۸، ۹ و ۱۰ - فوریه و مارس ۲۰۰۶ - همینطور نگاه کنید به:

[http://www.hekmat.cc/No3/unicode/hekmat3\\_11\\_koorosh.htm](http://www.hekmat.cc/No3/unicode/hekmat3_11_koorosh.htm)